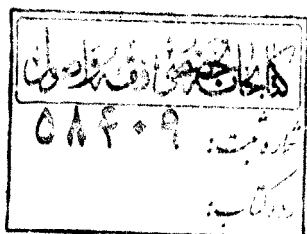


بسم الله الرحمن الرحيم

12

سرشناسه:	آصفی، محمد مهدی، ۱۳۱۶-
عنوان قراردادی:	Asafi, Muhammad Mahdi
عنوان و نام پدیدآور:	فقه المقاومة (دراسة فقهیه مقارنه). فارسی پژوهشی تطبیقی در فقه مقاومت / نویسنده محمد مهدی آصفی؛ ترجمه علی کارشناس؛ تهیه کننده پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام ؛ ناظر علمی رضانعلی رفیعی.
مشخصات نشر:	قم: پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام ، انتشارات زمزم هدایت، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری:	۲۴۰ ص.
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۲۴۶-۴۵۵-۵: ۲۶۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی:	فیا
یادداشت:	کتابنامه.
موضوع:	دفاع مشروع (فقه)
موضوع:	Self-defense (Islamic law)
شناسه افزوده:	کارشناس، علی، ۱۳۶۱-، مترجم
شناسه افزوده:	رفیعی، رضانعلی، ناظر
شناسه افزوده:	پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام
شناسه افزوده:	پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام ، انتشارات زمزم هدایت
رده بندی کنگره:	۱۳۹۵ آ ف ۱۷۰۴۱ / ۱۹۶ BP
رده بندی دیویی:	۲۹۷/۳۷۷
شماره کتابشناسی ملی:	۴۲۶۱۰۷۲



پژوهشی تطبیقی در فقه مقاومت

پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام

نزهت
مطبعه

زنگنه
تأليف

پژوهشی تطبیقی در فقه مقاومت



تهیه کنند: پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق (ع)
نویسنده: آیت الله محمدمهدی آصفی
ترجمه: حجت الاسلام علی کارشناس
ناظر علمی: حجت الاسلام والمسلمین رمضانعلی رفیعی
ناظر فنی: حجت یوسفعلی
سرور استار: حسین قاسم حمزه و ویراستار: فاطمه اکبری
وایايش نهایی: صفر سفیدرو
صفحه آرا: مسلم خسروی
ناشر: زمزم هدایت



چاپ: مرکز چاپ و نوبت چاپ: دوم و تاریخ چاپ: زمستان ۱۳۹۸
شمارگان: ۲۰۰ و قیمت: ۲۶۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۴۶-۴۵۵-۵



آدرس ناشر: قه، خیابان دور شهر، نبش کوچه ۳، پلاک ۸۱
تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۳۰۷۳۵-۰۰۲۵ همراه: ۰۹۱۲۲۵۳۲۸۸۷

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ
وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ
اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (نساء: ۷۵)

چرا در راه خدا، و (در راه) مردان و زنان و کودکان (به دست
ستمگران) تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد (ستم‌دیده‌ای)
که می‌گویند: «پروردگارا! ما را از این شهر (مکه)، که اهلش ستم‌گرند،
بیرون ببر! و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده! و از جانب خود، یار و
یاوری برای ما تعیین فرما!»

بسم الله
حضرت شریف صاحب حجة الاسلام والمسلمين آقا میرزا محمد باقر
سلام عليه ورحمة الله وبركاته
از لطف و محبت آن عزیز سپاسگزارم. در خصوص ترجمه
کتاب (فتاویٰ المعاود) جناب عالی محض صاحب اختیار من
ویراسته که صلاح دانستید بخندار هستم. سلام مجدد
حسب ربه پذیرم
محمد علی اکبر
۵ محرم ۱۳۳۶
۱۳۹۵/۰۹/۱۹

فهرست مطالب

مقدمه پژوهشگاه	۱۱
مقدمه	۱۵
فصل اول: مقاومت فردی در برابر تجاوز به جان، مال و ناموس ۲۳	
۱-۱. دفاع مشروع	۲۳
۲-۱. سخنان فقیهان	۲۴
۱-۲-۱. فقه شیعه	۲۴
۲-۲-۱. فقه حنبلی	۳۳
۳-۲-۱. فقه شافعی	۳۶
۴-۲-۱. فقه مالکی	۳۸
۳-۱. روایت های اهل بیت علیهم السلام درباره مشروعیت دفاع	۴۷
۴-۱. روایات وارد شده از طریق اهل سنت	۵۱
۵-۱. احکام تکلیفی و وضعی مترتب بر نصوص پیشین	۵۴
۱-۵-۱. مشروعیت دفاع	۵۴
۲-۵-۱. وجوب دفاع	۵۹

۳-۵-۱. هدر بودن خون و مال متجاوز ۶۰

۴-۵-۱. ضمانت داشتن خون مقاومت کننده ۶۳

فصل دوم: مقاومت در برابر حکومت‌های ستمگر ۶۵

۱-۲. تقابل مشروعیت و نظام سیاسی حاکم ۶۵

الف) سازش با ظالم ۶۶

ب) مقاومت در برابر ظالم ۶۷

۲-۲. نتایج منفی فقه سازش کارانه ۶۷

۳-۲. فقه مقاومت ۶۹

۱-۳-۲. کلمات فقیهان ۶۹

۲-۳-۲. مبانی فقهی مقاومت ۷۷

۴-۲. فقه سازش کارانه با ستمگر ۸۹

دیدگاه عبداللّٰه بن عمر ۹۰

دیدگاه عبداللّٰه بن عمرو بن عاص ۹۱

دیدگاه حسن بصری ۹۱

دیدگاه سفیان ثوری ۹۲

دیدگاه علی بن مدینی ۹۲

لالکائی و بخاری ۹۳

دیدگاه نووی در شرح صحیح مسلم ۹۴

ابن حجر در شرح صحیح بخاری ۹۴

دیدگاه ابوبکر اسماعیلی ۹۵

دیدگاه طحاوی و شارحان العقیده الطحاویه ۹۵

دیدگاه محمد بن عبدالوهاب ۱۰۶

دیدگاه شیخ عبداللّٰه بن عبداللطیف	۱۰۷
۵-۲. نقد و بررسی دلایل پرهیز از خروج بر پیشوایان جور	۱۱۰
۱-۵-۲. تمسک به اطلاق کتاب	۱۱۰
۲-۵-۲. استدلال به روایات و نقد آن	۱۱۷
۳-۵-۲. حرمت کمک به حاکم ستمگر	۱۳۵
۴-۵-۲. اجماع و نقد آن	۱۴۸
۶-۲. خروج سیدالشهدا علیه یزید	۱۴۹
۷-۲. سخنان بزرگان اهل سنت در تأیید خروج امام حسین و تکفیر و تفسیق یزید بن معاویه و جواز خروج بر حاکم ستمگر	۱۵۱
۱-۷-۲. ابن خلدون	۱۵۱
۲-۷-۲. ابن جوزی	۱۵۱
۳-۷-۲. تفتازانی	۱۵۲
۴-۷-۲. ابن حزم و شوکانی	۱۵۳
۵-۷-۲. جاحظ	۱۵۳
۶-۷-۲. حلبی و کیاهراسی	۱۵۴
۷-۷-۲. ذهبی	۱۵۴
۸-۷-۲. آلوسی	۱۵۵
۹-۷-۲. شیخ محمد عبده	۱۶۰
۱۰-۷-۲. سید قطب	۱۶۲
۸-۲. نمونه‌های دیگر از سیره مسلمانان در خروج بر حاکمان ستمگر	۱۶۳
۹-۲. مخالفت فقیهان با اجماع ادعایی	۱۶۴
۱۰-۲. مفاسد و فتنه‌های مترتب بر عزل حاکم	۱۷۰
نقد و بررسی	۱۷۲

- ۱۷۹..... ۱۱-۲. نقش منفی این فتواها
- ۱۸۷..... درنگی با عبداللّٰه بن عمر
- ۱۹۲..... ۱۲-۲. دورویکرد در نهی از منکر

فصل سوم: مقاومت جمعی در برابر اشغال‌گری ۱۹۵

- ۱۹۵..... ۱-۳. فقه مقاومت و فقه حکومتی
- ۱۹۸..... ۲-۳. اقسام مقاومت
- ۲۰۰..... ۳-۳. مبانی فقهی مقاومت
- ۲۰۱..... ۱-۳-۳. اقوال فقیهان
- ۲۱۴..... ۲-۳-۳. قرآن کریم
- ۲۱۹..... ۳-۳-۳. روایت‌ها
- ۲۲۹..... ۴-۳-۳. دلیل عقلی

کتابنامه ۲۳۳

مقدمه پژوهشگاه

شریعت اسلامی کامل ترین و جامع ترین شریعت آسمانی است؛ از این رو، همه عرصه های زندگی فردی و اجتماعی بشر را در حوزه های گوناگون فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی دربر می گیرد و به تمام نیازهای بشر در این باره پاسخ می دهد.

موضوعات و مباحث عقیدتی را بخش اعتقادات شریعت مقدس و مسائل ارزشی و ضد ارزشی را آموزه های اخلاقی دین و بایدها و نبایدهای عملی را دانش فقه متکفل آن است.

از آنجا که رسالت ساماندهی امور مربوط به معاش و معاد بندگان بر عهده فقه نهاده شده، بزرگان دین دانش فقه را پس از شناخت خداوند متعال با فضیلت ترین دانش ها بر شمرده اند.

دانش فقه از گسترده ترین دانش های اسلامی است؛ زیرا همه دستور العمل های اسلام درباره موضوعات گوناگون را دربر می گیرد. محقق حلی در کتاب ارزشمند شرایع الاسلام مجموعه ابواب فقهی را در چهار بخش کلی و ۵۲ باب سامان دهی کرده است:

عبادات (ده باب)، عقود (پانزده باب)، ایقاعات (پانزده باب) و احکام (دوازده باب).

مبنای این تقسیم‌بندی این است که مباحث فقهی به دو موضوع اصلی امور اخروی و دنیوی می‌پردازد. دسته اول، عبادات را تشکیل می‌دهد؛ مانند نماز و روزه. دسته دوم، یا نیازمند لفظ و عبارت است یا به آن نیازی ندارد. مباحثی که نیازمند لفظ نیست، احکام نام دارد؛ مانند دیات و قصاص. مباحثی که نیازمند لفظ است، یا با دو طرف منعقد می‌گردد یا با یک طرف. دسته اول عقود نام دارد؛ مانند: بیع، اجاره و نکاح و دسته دوم ایقاعات است؛ مانند: طلاق و عتق.

البته تقسیم‌بندی‌های دیگری نیز برای فقه، چه پیش از محقق حلی و چه پس از ایشان، انجام شده که نیازی به طرح آن‌ها نیست. آنچه مسلم و مورد اتفاق همه فقیهان از آغاز تا کنون است، این است که در همه تقسیم‌بندی‌ها باب جهاد و دفاع زیر مجموعه عبادات قرار دارد؛ یعنی عملی که قصد قربت در آن شرط است و فقط باید برای خدا انجام گیرد و چنانچه قصد و غرض دیگری در کار باشد، نه اسقاط‌کننده تکلیف است و نه اجر و پاداشی نزد خدای متعال دارد.

در فقه اسلامی، جهاد بر دو قسم است: ابتدایی و دفاعی. فقیهان شیعه جهاد ابتدایی را فقط زیر نظر پیامبر ﷺ و امام معصوم ﷺ شروع می‌دانند و این‌گونه جهاد فقط بر مردان واجد شرایط واجب است؛ ولی جهاد دفاعی نه به زمان حضور معصوم نه به قشری خاص مانند مردان اختصاص دارد، بلکه در همه زمان‌ها و بر همه مردم، اعم از مرد و زن با تحقق موضوع آن واجب خواهد بود. موضوع جهاد دفاعی عبارت است از مورد هجوم و تعرض قرار گرفتن جان، عرض و آبروی انسان محترم در حوزه فردی و مورد هجوم قرار گرفتن

مسلمانان و یا کشور اسلامی از سوی حکومت‌های ستمگر و ضد اسلامی و یا قدرت‌های استعمارگر و متجاوز خارجی.

فقیهان شیعه در کتاب‌های فقهی از نوع دوم جهاد به جهاد دفاعی تعبیر می‌کنند؛ ولی دانشمند فرهیخته و اندیشمند متبّع و فقیه زمان شناس، حضرت آیت‌الله شیخ محمد مهدی آصفی^۱ در کتابی که در این باره از خود به یادگار گذاشته، برخلاف تعبیر رایج میان فقیهان، اثر خود را *فقه‌المقاومه* نامیده است و از آنجاکه افزون بر نظریه پردازی در حوزه فقه شیعی و تبیین دیدگاه فقیهان شیعه، به فقه اهل سنت و نظرات فقیهان مطرح و مشهور مذاهب چهارگانه اهل سنت، مالکی، حنفی، حنبلی و شافعی نیز پرداخته و رویکرد فقه مقارن در حوزه دفاع و مقاومت را دارد، نام کامل آن را چنین برگزیده است: *فقه‌المقاومه دراسة فقهية مقارنة*.

پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق^ع افزون بر پژوهش‌های بنیادی در حوزه معارف دینی، به‌ویژه نظام دفاعی اسلام، افتخار نشر آثار فرهیختگان حوزوی و دانشگاهی در این باره را دارد و با مفید و اثربخش دانستن اثر یاد شده برای مخاطبان، به‌ویژه پژوهشگران حوزه مقاومت و دفاع مقدّس، در این زمان که مسلمانان و موحّدان، اعم از شیعه و سنی، در نقاط گوناگون جهان و کشورهای اسلامی، همچون عراق، سوریه، یمن، افغانستان، فلسطین و لبنان از سوی قدرت‌های استکباری و تجاوزگر مورد تهاجم ناجوانمردانه و تاخت و تاز قرار گرفته‌اند و بیشتر از هر زمان دیگر به سلاح دفاع و مقاومت نیاز دارند آن را ترجمه کرد.

در ترجمه اثر مزبور به نکات زیر توجه شده است:

۱. برای روانی و زیبایی متن، تا اندازه‌ای ترجمه به طور آزاد انجام شده، بدون آنکه در رساندن مفاد متن اصلی نارسایی به وجود آید.

۲. برای پرهیز از حجم زیاد از ترجمه برخی آیات و روایات تکراری خودداری شده است.

۳. در برخی موارد به دلیل مفصل بودن روایت، همچون خطبه امام حسین (ع) در منا از آوردن متن عربی خودداری و به ترجمه آن بسنده شده است.

۴. تبیین و توضیح موارد پیچیده مانند اصطلاحات فقهی و یا معرفی و شرح حال بعضی افراد ناشناخته و ... در پاورقی آمده است.

در پایان لازم می‌دانیم از مترجم محترم، حجت الاسلام والمسلمین علی کارشناس و ناظر علمی، حجت الاسلام والمسلمین علی رفیعی و تمام کسانی که در تهیه این کتاب ما را یاری رساندند، تشکر کنیم و توفیق بیشتر آنان را از خدای متعال درخواست نماییم.

به امید اینکه این اقدام ناچیز مورد رضایت حضرت بقیه الله الاعظم (ع) و مورد توجه شما خواننده عزیز قرار گیرد. ان شاء الله.

پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق (ع)

مقدمه

شاید یکی از بارزترین نشانه‌های جهان اسلام در دوران کنونی مقاومت سیاسی، تبلیغاتی و مسلحانه باشد.

جهان اسلام در عصر حاضر - به گونه‌ای خاص - به دو نوع ظلم و ذلت سیاسی، امنیتی و اقتصادی از سوی حاکمان ستمگر و اشغال‌گران کافر و بیگانه دچار شده است.

از یک سو، احزاب و حاکمان ستمگر با حمایت استکبار جهانی در غرب و شرق و با ابزارهای نامشروع نظامی، [با عنوان] وراثت [سلطنت موروثی] نامشروع که اتفاقاً در برخی از قوانین کشورهای اسلامی نیز گنجانده شده و شیوه‌های نامشروع دیگر بر تخت قدرت تکیه زده‌اند. این حاکمان از ابزار ارتش، شبکه‌های امنیتی و اطلاعاتی، زور، ترور، تبعید و کشتار گسترده [برای دستیابی به حکومت و حفظ و ماندگاری آن] استفاده می‌کنند؛ چنان‌که پیش از سقوط رژیم پهلوی در ایران و پیش از سقوط رژیم بعث و حکومت صدام در عراق اتفاق افتاد... همان‌گونه که در بسیاری از کشورهای اسلامی - جز در موارد نادر - وضعیتی مانند این دو رژیم مشاهده می‌شود.

از سوی دیگر، جهان اسلام به پدیده اشغالگری مستکبران دچار شده است؛ آمریکا، این پدیده (اشغالگری) را که در حال نابودی بود، بار دیگر و پس از حوادث یازدهم سپتامبر با اشغال عراق و افغانستان از سر گرفت. چه بسا، هدف قرار گرفتن بُرج‌های دوقلو در نیویورک، مقدمه لشکرکشی و اشغال نظامی عراق، افغانستان و کشورهای اسلامی دیگر مانند سودان، سومالی، لیبی و پاکستان را فراهم کرد.

وقتی آمریکا تصمیم گرفت شهرها و راه‌های عمومی را از ماشین‌های جنگی ارتش آمریکا خالی کند... به‌طور قطع قصد رهایی عراق از حاکمیت آمریکا و واگذاری امور آن به مردم را نداشت تا مردم عراق خودشان بتوانند سرنوشت سیاسی خود را تعیین کنند.

دلیل وقوع چنین حوادثی در عراق این بود که آمریکایی‌ها در برابر مقاومت ملت مسلمان عراق و مرجعیت دینی ناتوان شدند.

به‌طور قطع اگر آمریکایی‌ها قصد رهایی عراق از نفوذ و سلطه خود را داشتند، پنج هزار سرباز آمریکایی را در خاک عراق قربانی و میلیارد‌ها دلار در عراق هزینه نمی‌کردند.

آمریکا شهرها و راه‌های عمومی را از ماشین‌های جنگی خود خالی کرد تا هزینه حضور نظامی را از [طریق به‌کارگیری] سربازان و اموالش نپردازد.

[سرانجام] آمریکایی‌ها سلطه و حضور مستقیم نظامی خود را به حضور سیاسی و اداری در موقعیت‌ها و پست‌های تصمیم‌گیری، بازارهای تجاری، چاه‌های نفت و موقعیت‌ها و پست‌های نظامی تبدیل کردند، همین امر با اندکی تفاوت درباره افغانستان نیز اتفاق افتاد.

میان حاکمان ستمگر کشورهای اسلامی که با خشونت، ترور و استبداد سیاسی حکمرانی می‌کنند و رژیم‌های مستکبر جهانی و در رأس آن‌ها

آمریکا... ارتباط عمیقی وجود دارد. بر اساس این ارتباط، این حاکمان به نمایندگی از استکبار جهانی؛ مدافع حضور سیاسی، اقتصادی و اداری مستکبران در جهان اسلام هستند تا در مقابل [این خوش خدمتی]، رژیم‌های مستکبر جهانی نیز از تاج و تخت حاکمان ستمگر عرب پشتیبانی کنند.

این نیابت از استکبار جهانی، بر خلاف گذشته، به شکل پنهانی انجام نمی‌شود؛ برای نمونه حاکم مصر به نیابت از آمریکا و اسرائیل گذرگاه رفح را به روی کمک‌رسانی دارویی، غذایی، پزشکی و تسلیحاتی برای دفاع فلسطینیان از جان خود به غزه بسته است.

در برابر این خوش خدمتی، آمریکا و اسرائیل، بقای این حاکمان را در مراکز تصمیم‌گیری و حکومتی تضمین می‌کنند. با وجود آنکه این حکومت‌ها به ناتوانی سیاسی، اقتصادی، اداری و علمی دچار هستند.

مطالبی که درباره عراق، ایران (در زمان رژیم پهلوی)، افغانستان و مصر بیان کردیم، آشکارا در بسیاری از کشورهای اسلامی نیز وجود دارد.

پیامد شوم ارتباط رژیم‌های مستبد سیاسی در جهان اسلام و دولت‌های مستکبر جهانی در غرب... ورشکستی اقتصادی، وابستگی سیاسی-اقتصادی-نظامی، افست علمی و آکادمیک در بسیاری از کشورهای جهان اسلام، نادیده گرفتن اراده مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خویش، پر شدن زندان‌ها از جوانان و کشتار بود که یتیمی، فقر، جهالت، بی‌سوادی، کاهش رونق اقتصادی-فرهنگی و علمی، و نابودی ظلم و ستم را در جهان اسلام به دنبال داشت.

برای رویارویی با این وضعیت ناامید کننده و رهایی از استبداد سیاسی و نفوذ بیگانگان کافر در کشورهای مسلمان و همچنین از بین بردن ارتباط شومی که میان رهبران استکبار جهانی برقرار است، به جز مقاومت، اندیشه مقاومت،

حضور و آمادگی برای مقاومت، انتشار فرهنگ مقاومت، فقه مقاومت، مقاومت مثبت و منفی، مقاومت مردمی و مسلحانه راهکاری وجود ندارد.

بنابراین، مقاومت گزینه برتر برای رویارویی با استبداد سیاسی داخلی، اشغال‌گری نظامی و نفوذ سیاسی خارجی است.

مقاومت بخش جدایی‌ناپذیر از فقه اسلامی، تاریخ سیاسی، فرهنگی و تاریخ مبارزه امت اسلامی است.

برای آنکه خود را برای رو در رویی با این پیوند نامبارک میان استبداد سیاسی داخلی و نفوذ و اشغال‌گری استکبارگران به عنوان یک تهدید فراروی امت اسلامی آماده کنیم... چاره‌ای جز رواج فرهنگ مقاومت نداریم.

شایستگی و کارآمدی این مکانیسم پیچیده یعنی مقاومت در ازپای درآوردن قوی‌ترین رژیم‌های دیکتاتور منطقه با دلایل روشن و آشکار ثابت شده است. رهایی ایران از سلطه حکومت پهلوی، آزادسازی جنوب لبنان از اشغال اسرائیل در نبرد تابستان ۲۰۰۶م که حزب الله لبنان، اراده و تجهیزات نظامی اسرائیل را با وجود حمایت‌های آمریکا و هم‌پیمانان غربی‌اش برای خارج کردن اسرائیل از این معرکه با کمترین هزینه نظامی در هم شکست، از نمونه‌های کارآمد مقاومت هستند؛ همچنان که گزینه مقاومت، کارآمدی خود را در نبرد فلسطینی‌ها با اسرائیل، چه پیش از انتفاضه فلسطینی‌های مسلح به سنگ در برابر خودروه‌های زرهی اسرائیلی و چه در مقاومت اسلامی فلسطین (حماس) در غزه و نیز در جریان آزادسازی عراق از سلطه رژیم بعث و نوکران صدام ثابت کرده است.

ما اکنون در پی پاسخ‌گویی به دیدگاه افراد ساده‌لوحی نیستیم که اندیشه سیاسی خود را از روزنامه‌ها [ی غرب‌گرا] و شبکه‌های ماهواره‌ای [بیگانگان]

دریافت کرده و گمان می‌کنند که آمریکا و نه ملت عراق رژیم طاغوتی عراق را ساقط کرد، چرا که عکس این مطلب درست است.

ملت عراق، در انتفاضه ۱۵ شعبان عزم خود را برای نابودی رژیم طاغوتی [صدّام] جزم کرد. اما آمریکا و برخی حکام همسایه از سقوط رژیم بعثی عراق جلوگیری کردند، با وجود اینکه بالاترین ضررها را از سوی رژیم صدّام تحمل کردند.

همچنین مقاومت کارآمدی خود را در بیرون راندن اتحاد جماهیر شوروی از افغانستان و اشغال گران فرانسه از الجزایر ثابت کرده است... و پیروزی بر استبداد سیاسی، ظلم و تروریسم بین‌الملل، اشغال‌گری، نفوذ رژیم‌های مستکبر جهانی غرب و شرق و مواردی که ارتش‌های مجهز به سلاح‌های مدرن و پیشرفته [به پیروزی نرسیدند، اما مقاومت پیروز شد] از نمونه‌های کارآمدی مقاومت است].

مقاومت، بخش جدایی‌ناپذیر دین، فقه، میراث، ارزش‌ها، تاریخ سیاسی و تاریخ جنبش‌های معاصر ماست.

بنابراین، برای احیای راه و رسم مقاومت در حیات سیاسی و در میان جنبش‌های معاصر جز نشر فرهنگ و فقه مقاومت در میان مسلمانان چاره‌ای نداریم.

لازم است پیش از پایان مقدمه به این نکته اشاره کنیم که ماقاطعانه و صریح، اعمال تروریستی گروه‌های تکفیری تندرو و افراطی همچون کشتارها، سربردن مردان، زنان و کودکان بی‌گناه و انفجارها را مقاومت و دفاع نمی‌شماریم.

معتقدم که این‌ها [گروه‌های تکفیری تندرو و افراطی] ناخواسته در دام رسانه‌های مستکبر غربی افتاده‌اند.

چنان‌که روشن است تصویر تلطیف شده‌ای که برخی نویسندگان و اندیشمندان خودباخته، از دین اسلام برای غرب ارائه می‌کنند، هرگز با حقیقت اسلام رابطه‌ای ندارد.

زیرا بی‌تردید در اسلام تسامح، دلسوزی، محبت و عاطفه وجود دارد، هرچند اگر مصلحت اجتماعی اقتضا کند، ویژگی‌های دیگر اسلام همچون استحکام، قدرت، قاطعیت و گذشتن از عاطفه نیز رخ نشان خواهد داد.

همانا اسلام دین رحمت و حکمت از سوی پروردگار جهانیان است و از جمله نمونه‌های حکمت، قوّت و اقتدار است. وظیفه‌مانگهداری از ارکان این دین به همان صورتی است که خداوند بر پیامبر خود نازل فرموده است، بی‌آنکه دچار کوتاهی و تردید شویم.

اما متأسفانه برخی خودباختگان در برابر فرهنگ و تمدن غرب، تصویری ناقص و ضعیف از اسلام ارائه می‌کنند در حالی که اسلام مجموعه‌ای منسجم و تجزیه‌ناپذیر است؛ از این رو، یا باید اسلام را همان‌گونه که خداوند متعال نازل کرده، به مردم ارائه کنیم و یا اینکه معرفی اسلام حقیقی را به کسی بسپاریم که جرأت و جسارت تعریف آن را دارد و در این راه از شجاعت علمی کافی برخوردار است. نوشتار فراروی خواننده، رساله مختصری درباره‌ی این مسئله مهم است. در این نوشتار به فرهنگ و فقه مقاومت و نیز خلاصه‌وار به بررسی مبانی و دلایل فقهی مقاومت می‌پردازیم.

مقاومت مسئله‌ای شناخته شده و برجسته در فقه اسلامی است که با عنوان دفاع در کنار بحث جهاد مطرح می‌شود؛ در همه‌ی مذاهب اسلامی، دفاع و جهاد دو باب مهم فقه اسلامی هستند.

مقاومت در فقه، ضمن سه بخش ارائه می‌گردد:

۱. مقاومت فردی در برابر تجاوز که فرد از جان خود، خانواده، ناموس و یا از اموالش دفاع می کند که این، همان باب «دفاع مشروع» است.
۲. مقاومت جمعی در برابر حاکم ظالم مفسدِ مستبد.
۳. مقاومت جمعی در برابر اشغال و نفوذ بیگانگان کافر بر کشورهای مسلمانان.

در اثر حاضر، بخش های سه گانه مقاومت را به طور خلاصه و روان، همراه با بیان دلایل و مبانی فقهی به عموم فرهیختگان تقدیم می کنیم.

نوع دوم از مقاومت؛ یعنی مقاومت در برابر رژیم های مستبد سیاسی در جهان اسلام را پیشتر برای مجله حیات طیبیه آماده کرده بودم. اما بعدها، دو فصل جدید، یعنی فصل اول از کتاب را که به مقاومت فردی در برابر تجاوز به جان، ناموس و اموال می پردازد و فصل سوم؛ یعنی مقاومت جمعی در برابر اشغال گری را به آن اضافه کردم. به این ترتیب، فصول سه گانه این کتاب را کامل نمودم که اکنون در برابر خواننده قرار دارد.

از خداوند متعال خواستارم که این تلاش ناچیز در روی آوردن جوانان مسلمان به فرهنگ مقاومت اثر گذار باشد. والحمد لله رب العالمین

محمد مهدی آصفی

نجف اشرف

۱۵ جمادی الاولی / ۱۴۳۰

فصل اول

مقاومت فردی در برابر تجاوز به جان، مال و ناموس

۱-۱. دفاع مشروع

نخست به دفاع فردی در برابر تجاوزی می‌پردازیم که جان، ناموس و مال شخص مسلمان را هدف قرار می‌دهد. این بحث به ترتیب زیر خواهد بود:

الف: تعریف «تجاوز» که هدف آن جان، ناموس و مال شخص مسلمان است؛

ب: تعریف «دفاع» واجب در برابر تجاوز، همچنین شرایط و محدوده آن. این موارد در حقیقت، موضوع احکام تکلیفی و احکام وضعی^۱ را تبیین می‌کند که از جمله آن‌ها می‌توان به وجوب دفاع، مقاومت، سقوط ضمان و مسئولیت در برابر جان و مال متجاوز اشاره کرد.

۱. احکام تکلیفی با فعل و اعمال مکلف ارتباط مستقیم دارد مانند وجوب و حرمت؛ اما احکام وضعی به اشیا و موضوعات مربوط است و با فعل مکلف ارتباط غیر مستقیم دارد؛ مانند نجاست، طهارت، صحت یا بطلان (سید محمود هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، قم، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۴۲، ۴۵ و ۳۶۰). (مترجم.)

ج: بررسی جواز یا وجوب دفاع همراه با موضوعات و اقسام گوناگون آن و همچنین آرای فقهی مختلفی که درباره آن وجود دارد. این بخش به حکم تکلیفی مسئله مربوط است.

سپس درباره عدم دیه، قصاص و مسئولیت مدافع سخن می‌گوییم. البته در صورتی که لازمه دفاع، کشتن، زخمی کردن یا از بین بردن اموال متجاوز باشد. چنان که خواهیم گفت اگر فرد متجاوز، به قتل یا مجروح ساختن مدافع اقدام کرده یا اموال وی را از بین ببرد؛ دیه، قصاص، ضمان و مسئولیت آن بر عهده متجاوز خواهد بود، این بخش همچنین به حکم وضعی این مسئله می‌پردازد.

۱-۲. سخنان فقیهان

در آغاز برای آماده‌سازی بحث به قسمتی از سخنان فقیهان در این باره اشاره می‌کنیم:

۱-۲-۱. فقه شیعه

علامه حلی در کتاب *منتهی المطلب* می‌نویسد:

اگر فردی به جان، مال و یا ناموس دیگری تعرض کند، آن فرد [که مورد تهاجم قرار گرفته] می‌تواند بدون هیچ اختلاف نظری میان علما با کمترین چیزی که می‌تواند متجاوز را دفع کند، از خود دفاع کند، حتی اگر جان خود را در این راه از دست بدهد؛ چرا که معصوم علیه السلام می‌فرماید: کسی که در راه دفاع از اموالش کشته شود، شهید است.^۱

۱. ابوحنیفه نعمان بن محمد، تمیمی مغربی، *دعائم الاسلام*، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۹۸؛ محمد بن علی بن بابویه، *من لایحضره الفقیه*، قم: مؤسسه اسلامی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۹۵.

اگر دزد کشته شود، قاتل نباید قصاص، دیه و کفاره بپردازد.
پس از اثبات این مطلب، آیا واجب است در مقام دفاع به کمترین حد بسنده کند؟^۱ شیخ طوسی در این باره می‌فرماید:
اقوی، وجوب است و شافعی دو نظر دارد.

دلیل ما بر وجوب اکتفا به کمترین حد، کلام خداوند متعال است که می‌فرماید: «... وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...» (بقره: ۱۹۵)؛ خویشتن را به دست خود به هلاکت نیفکنید. «... وَ لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ...» (نساء: ۲۹)؛ خودکشی نکنید!

دلیل دیگر این است که انسان می‌تواند جان خود را با این کار حفظ کند، بنابراین، حفظ جان برای او مانند خوردن آب و غذا برای حفظ جان، واجب و لازم است.

اما دلیل شافعی برای واجب نبودن دفاع، رفتار عثمان بن عفان است؛ زیرا عثمان تسلیم مهاجمان شد در حالی که در خانه‌اش چهارصد غلام وجود داشت [که می‌توانست به کمک آن‌ها از خود دفاع کند اما] به آن‌ها گفت: هر کس سلاح خود را بیاندازد، آزاد است؛ پس هیچ کس دفاع نکرد و عثمان کشته شد. قول اول [وجوب دفاع] در نظر ما درست‌تر است، زیرا عقل^۲ حکم می‌کند که انسان این ضرر را از خود دفع کند و عمل عثمان - حتی اگر بر فرض ثابت شود که چنین کرده، با توجه به وجوب دفاع از جان - دلیل و حجت به شمار نمی‌آید.

۱. دفاعی که به از دست دادن جان نیانجامد.

۲. هر چند در متن اصلی واژه قتل آمده اما اشتباه است و واژه عقل درست است چنان‌که در منتهی‌المطلب چنین آمده است. (مترجم).

به اتفاق فقیهان [بر خلاف دفاع از نفس که واجب است] دفاع از مال جایز است؛ بنابراین اگر به اموال کسی تجاوز شود، می تواند از آن ها صرف نظر کند و اموال خود را به دشمن تسلیم نماید.

اگر زنی به قصد تجاوز مورد هجوم قرار گیرد، دفاع بر او واجب است و اگر در این میان متجاوز کشته شود، دیه نخواهد داشت زیرا وقتی دفاع از مال - که گذشتن از آن مباح و جایز است - جایز باشد، دفاع از جان و حفظ خود از فحشا - که گذشتن از آن در هیچ شرایطی مجاز نیست - اولی است.

اما دلیل وجوب دفاع بر زن بر خلاف مال در اینجا این است که تمکین زن در برابر فحشا حرام است و دفاع نکردن نوعی تمکین شمرده می شود.

بنابراین، اگر به انسان حمله شود و توان فرار داشته باشد، فرار بر او واجب است؛ زیرا وظیفه او دفاع از خویش است و به این وسیله، دفاع از نفس به آسان ترین راه ممکن خواهد بود.

شافعی دیدگاه دیگری هم دارد و بر این باور است که فرار بر او واجب نیست و ماندن در آن مکان مباح است، از این رو، رفتن به جای دیگر - به دلیل [تجاوز] شخص دیگر (متجاوز) - لازم نیست.

پاسخ شافعی این است که فرار و رفتن به جای دیگر حفظ جان را به دنبال دارد، بنابراین واجب است. همچنین است کسی که خوردن غذای نجس - مانند مردار یا نوشیدنی نجس - ناچار می شود، خوردن آن چیز نجس بر او - برای حفظ جان - واجب است. شافعی در این باره به دو دلیل اشاره می کند؛ یکی وجوب خوردن غذای نجس برای حفظ جان و وجه دیگر، عدم وجوب خوردن غذای نجس برای حفظ رمق؛ این کلام شافعی اشتباه است؛ زیرا نجاست، حکم شرعی است و (هنگام اضطراب برداشته می شود و مخالفت با

آن) مورد بخشش [خداوند متعال] است؛ از این رو نمی توان برای (عدم مخالفت با چنین حکمی) خود را تلف کرد.^۱

شیخ محمد حسن نجفی در اثر ارزشمند فقهی خود، *جواهر الکلام*، می فرماید:

در اینکه انسان حق دفاع از جان، ناموس و مال خویش را - در حدّ وسیع - دارد، اختلاف نظری میان علما وجود ندارد. دلیل آن اصل (اباحه) و نیز دو نوع اجماع (اجماع محصل و اجماع منقول)^۲ و روایات صریحی است که درباره محارب مطرح شد. بلکه انسان می تواند از شخص دیگر هم دفاع کند و دلیل آن، اصل اباحه و عموم تعاون بر نیکی ها (کمک بر انجام کارهای خیر) و دلایل دیگر است.^۳

امیر مؤمنان علیه السلام در روایتی که اصبح نقل کرده، می فرماید:

يَضْحَكُ اللَّهُ إِلَى رَجُلٍ فِي كِتَابَةٍ يَغْرِضُ لَهُمْ سَبْعُ أَوْ لُصٌّ فَحَمَاهُمْ أَنْ يَجُوزُوا.^۴

۱. حسن بن یوسف بن مطهر حلی، *منتهی المطلب فی تحقیق المذهب*، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۱۲ق، ص ۹۹۱.

۲. اجماع محصل: اجماعی است که فقیه از طریق حس، با تتبع آرای فقها به آن دست می یابد. این قسم از اجماع در صورت تحقق، نزد همه علما حجت است، اما تحقق آن تقریباً غیر ممکن است (مجتبی ملکی اصفهانی، *فرهنگ اصطلاحات اصول*، قم، عالمه، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۳۰)؛ اجماع منقول: اجماعی است که در آن فقیه، شخصاً اتفاق علما را در یک مسئله به دست نیاورده، بلکه فقیه دیگری آن را از راه تتبع در اقوال آنان کسب کرده و آن را برای دیگران نقل نموده است، چه این نقل با یک واسطه باشد یا با بیش از یک واسطه (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، *فرهنگ نامه اصول فقه*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۹۶). (مترجم.)

۳. محمد حسن نجفی، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۱، ص ۶۵۰.

۴. محمد بن حسن حرّ عاملی، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۱۴۲.

خداوند خشنود می‌شود از شخصی که در میان گروهی است و آن‌ها را در برابر هجوم حیوان درنده یا راهزن حمایت می‌کند، تا آن‌ها [از خطر] بگذرند.

امام صادق علیه السلام به نقل از پدر بزرگوارشان و ایشان نیز از ائمه معصوم علیهم السلام چنین بیان می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لِّلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.^۱
اگر کسی فریاد مردی را بشنود که فریاد می‌زند مسلمانان مرا دریابید؛ ولی پاسخش را ندهد، مسلمان نیست.

در روایتی صحیح امام صادق علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «عَوْتُكَ الضَّعِيفَ مِنْ أَفْضَلِ الصَّدَقَةِ»^۲ یاری کردن شخص ناتوان از بهترین صدقات است.»

در این باره روایات دیگری وجود دارد که بر این مطلب دلالت دارد.
از جمله، فحوای کلام امیر مؤمنان علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید:
مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَادِيَةَ مَاءٍ أَوْ نَارٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ.^۳
هر کس خطر سیل خروشان یا آتش فراگیر را از گروهی از مسلمانان برطرف نماید، بهشت بر او واجب می‌شود.

بنابراین، در جواز مطلق دفاع اشکالی وجود ندارد، بلکه در کشف اللثام آمده است:

اگر فرد، توان دفاع از دیگری را داشته باشد، اقوی — چنان که در کتاب تحریر الاحکام آمده است — وجوب این نوع دفاع — در صورت

۱. همان، ص ۱۴۱.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۴۲.

مصونیت از ضرر است، هر چند از نظر من این دلیل، خالی از اشکال نیست.^۱

فقیهان درباره این نکته با یکدیگر اتفاق نظر دارند که دفاع باید از مرتبه آسان تر آغاز شود؛ برای مثال اگر (خطر) دشمن با هشدار دفع می شود، باید به آن بسنده کرد و گرنه باید شدت آن را بیشتر کرد؛ مانند استفاده از سلاح به ترتیب از آسان به سخت و سخت تر.

پیشتر گفتیم که مقتضای اطلاق روایات عدم لزوم ترتیب یاد شده است؛ به ویژه درباره محارب، دزد محارب و کسی که سرک به ناموس انسان بکشد؛ بلکه مطلق دفاع.

بنابراین، اگر در این باره اجماع وجود نداشت، اما مناقشه در این حکم امکان پذیر بود. چه بسا که سیره مسلمانان و سیره متشرعه نیز برخلاف این حکم باشد.

به هر حال، خون مهاجم متجاوز، هدر است، خواه مجروح گردد یا کشته شود؛ چه رسد به مال او در صورتی که دفع مهاجم به غیر آن ممکن نباشد. در این باره در نصوص، روایات و فتاوا نظر مخالفی وجود ندارد بلکه بر این مطلب هر دو نوع اجماع (اجماع محصل و اجماع منقول) دیده می شود و در این حکم، میان شخص آزاد و بنده؛ مسلمان و کافر؛ شب و روز و کشتن با وسیله بُرنده و غیر بُرنده تفاوتی نیست؛ برخلاف نظر ابوحنیفه بر این اساس که اگر مدافع (متجاوز) را در روز با وسیله غیر بُرنده بکشد، ضامن است.

حتی اگر مدافع در راه دفاع از مالش کشته شود، پاداش شهید را دارد؛ چنانچه امام صادق علیه السلام در روایتی که عبداللّه بن سنان نقل کرده، می فرماید: «مَنْ

۱. محمد بن حسن فاضل هندی اصفهانی، کشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام، قم، اسلامی،

قُتِلَ دُونَ مَظْلَمَةٍ فَهُوَ شَهِيدٌ؛^۱ کسی که در دفاع در برابر ظلم کشته شود، شهید است.»

کلام امام باقر^ع در روایت ابی مریم نیز به همین مطلب اشاره می‌کند:
يَا أَبَا مَرْيَمَ هَلْ تَذَرِي مَا دُونَ مَظْلَمَةٍ؟ قُلْتُ جُعَلْتُ فِدَاكَ الرَّجُلُ يُقْتَلُ
دُونَ أَهْلِهِ وَ دُونَ مَالِهِ وَ أَشْبَاهِ ذَلِكَ فَقَالَ يَا أَبَا مَرْيَمَ إِنَّ مِنَ الْفَقْهِ
عِرْفَانَ الْحَقِّ.^۲

ای ابا مریم آیا می‌دانی دفاع در برابر مظلومه چیست؟ گفتم: فدایت شوم؛
کشته شدن شخص در راه دفاع از خانواده، دارایی‌اش و موارد مشابه آن؛
حضرت فرمود: ای ابا مریم! همانا که شناخت حق، بخشی از فقه و دانش
است.

ظاهر روایت بیانگر آن است که امام تفسیر ابو مریم از «مظلومه» را پذیرفته
است.

بسیاری از فقیهان درباره دفاع از مال، قید ظن به حفظ سلامت را افزوده‌اند،
در حالی که اطلاق روایات با این قید سازگار نیست، بلکه در روایت مرسل^۳ که
برقی از امام رضا^ع نقل کرده آمده است که:

عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ فِي السَّفَرِ وَمَعَهُ جَارِيَةٌ لَهُ فَيَجِيءُ قَوْمٌ يُرِيدُونَ أَخْذَ
جَارِيَتِهِ أَيْمَنُ جَارِيَتِهِ مِنْ أَنْ تُؤْخَذَ وَ إِنْ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ الْقَتْلَ قَالَ نَعَمْ
قُلْتُ وَ كَذَلِكَ إِذَا كَانَتْ مَعَهُ امْرَأَةٌ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ كَذَلِكَ الْأُمُّ وَ الْبِنْتُ
وَ ابْنَةُ الْعَمِّ وَ الْقَرَابَةُ يَمْنَعُهُنَّ وَ إِنْ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ الْقَتْلَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ

۱. محمد بن حسن حر عاملی، همان، ج ۱۵، ص ۱۲۱؛ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، تهران،
دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۵۲.

۲. همان.

۳. روایت مرسل، روایتی است که سلسله سند آن تا معصوم، کامل نباشد. (مترجم).

وَ كَذَلِكَ الْمَالُ يُرِيدُونَ أَخْذَهُ فِي سَفَرٍ فَيَمْنَعُهُ وَإِنْ خَافَ الْقَتْلَ قَالَ نَعَمْ.^۱

از امام رضا^ع دربارهٔ مردی سؤال شد که در حال سفر است و کنیزی به همراه دارد، گروهی می‌خواهند، کنیز او را به زور بگیرند، آیا از گرفتار شدن و تصاحب کنیز خود جلوگیری کند، هر چند نگران جان خود باشد؟ حضرت فرمود: بله، گفتم: اگر زنی همراه او باشد، نیز چنین است؟ حضرت فرمود: بله؛ گفتم: اگر مادر یا دختر یا دختر عمویا خویشاوند دیگر همراه او باشد، باید از آن‌ها دفاع کند هر چند نگران جان خود باشد؟ حضرت فرمود: بله، گفتم: اگر مالی در سفر همراه او باشد که بخواهند از او بگیرند، باز می‌تواند ممانعت کند، اگر احتمال کشته شدن را در پی داشته باشد؟ حضرت فرمود: بله.

در هر صورت، اشکالی در این باره وجود ندارد که شخص مهاجم (متجاوز) نسبت به جان و یا وارد کردن نقص و جراحت به بدن یا خسارت مالی به مدافع و مقاومت‌کننده ضامن است و دلیل آن عمومات (آیات و روایات مربوط به ضمان، دیه و قصاص) است.

پیش از این تفاوت میان جان و مال در وجوب دفاع و عدم آن بیان شد که در اولی - اگر حفظ نفس، بر دفاع متوقف باشد - دفاع واجب است و تسلیم شدن در برابر مهاجم (متجاوز) جایز نیست؛ اما دربارهٔ مال، اگر مالی باشد که حفظ نفس، متوقف^۲ بر آن نیست، دفاع از آن واجب نیست.

۱. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۵، ص ۱۲۲.

۲. مالی که حفظ نفس متوقف بر آن است مانند داشتن مقداری آب یا غذا در بیابان است که اگر آن را از دست بدهد، از بین خواهد رفت. (مترجم).

نظر مخالفی در این باره یافت نشد بلکه هر دو نوع اجماع بر آن دلالت دارد؛ چنان که روایات گذشته نیز بر آن دلالت داشت، بلکه اگر بداند در دفاع از مال جان خود را از دست می دهد، به این ترتیب دفاع - به دلیل اهمیت حفظ نفس - حرام خواهد بود؛ هر چند از اطلاقِ نصوص، جواز [دفاع] در این صورت نیز برداشت می شود.

اما درباره ناموس می توان دفاع کرد، اگر چه احتمال کشته شدن وجود داشته باشد؛ زیرا اهمیت ناموس بیشتر از مال است.

اکنون سؤال این است که اگر مدافع به کشته شدن [خود در جریان دفاع از ناموس] یقین نداشته باشد، آیا دفاع از ناموس در این صورت نیز واجب خواهد بود؟ در پاسخ باید گفت احتمال وجوب وجود دارد، چرا که در روایت حسن یا صحیح امام صادق ع از امیر مؤمنان ع چنین آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَيَمَقُّتُ الرَّجُلَ يَدْخُلُ عَلَيْهِ اللَّصُّ فِي بَيْتِهِ فَلَا يُحَارِبُ؛^۱ خداوند خشم می گیرد بر مردی که دزد وارد خانه او شود و او مقابله و ستیز نکند.»

همانند این روایت، روایت سکونی از امام صادق ع از پدر بزرگوارش امام باقر ع است.^۲

هر چند برخی روایات به روشنی ترکِ دفاع درباره مال را جایز می دانند، موارد دیگر غیر از مال را [در جواز ترکِ دفاع] دربر نمی گیرد، بلکه اکتفا به ذکر مال در روایات، بیانگر آن است که در غیر مال - چه جان باشد و چه ناموس - ترکِ دفاع جایز نیست.

۱. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۵، ص ۱۱۹؛ محمد محسن فیض کاشانی، الوافی، اصفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی ع، ۱۴۰۶ق، ج ۱۵، ص ۱۸۸.

۲. همان، حدیث ۱.

افزون بر این، دفع ضرر بزرگتر با آنچه ضررش کمتر است، واجب می باشد و بی تردید اهمیت عرض و ناموس از نظر اشخاص غیر تمند از جان هم بیشتر است.

البته اگر بداند [بر اثر دفاع] کشته می شود و این دفاع نتیجه ای در بر ندارد، احتمال حرمت دفاع برای حفظ جان نیز وجود دارد، با وجود این احتمال جواز دفاع، بلکه وجوب آن نیز موجود است، چنان که درباره دفاع از جان این چنین بود.

اما ظاهر ادفاع از جان به قدر امکان واجب است؛ اگر چه بداند این دفاع - جز یکی دو ساعت بلکه کمتر از آن - نتیجه بخش نخواهد بود و همین مقدار برای وجوب دفاع کافی است.

با در نظر گرفتن این مطلب و آنچه پیشتر درباره دزد محارب بیان شد، حکم صورت های گوناگون مسئله درباره جان، ناموس و مال از نظر علم به قتل و جراحت مدافع یا متجاوز و گمان یا احتمال آن و نتیجه بخش بودن یا نبودن دفاع و حالت های دیگر مسئله، [همه و همه] پس از بیان قاعده کلی در این باره، روشن می شود. قاعده کلی وجوب حفظ نفس و ناموس است، به جز دفاع از مال که اجازه تسلیم شدن در برابر مهاجم داده شده است و خداوند عالم است.^۱

۱-۲-۲. فقه حنبلی

محمد بن محمد مختار شنقیطی در شرح زاد المستنقع - که در فقه حنبلی است - می گوید:

گاهی متجاوزی به قصد جان، مال و یا ناموس بر انسان هجوم می آورد که ممکن است انسان و یا غیر آن باشد؛ در مقابل، گاهی انسان توانایی دفاع و

دفع متجاوز از حریم خود را دارد و گاهی از چنین توانی برخوردار نیست؛
به چنین مسائلی در فقه، مسائل صیال^۱ می‌گویند.

آیا دفاع در برابر مهاجمی که قصد کشتن، غارت مال و یا تجاوز به حریم
انسان را دارد، واجب است؟ و اگر واجب نیست، آیا افضل است یا خیر؟
اگر به جواز و مشروعیت دفاع با مراتب و صورت‌های گوناگون آن معتقد
باشیم، آیا مدافع می‌تواند با وجود امکان دفاع با مرتبه سبک‌تر، با مرتبه قوی‌تر
از خود دفاع کند؟

برترین و بزرگ‌ترین حرمت‌ها، حرمت جان آدمی است، سپس ناموس و
در مرتبه بعدی مال قرار دارد. شرع درباره احکام صائل (مهاجم) به جان،
ناموس و مال سخت‌گیر است؛ فقیهان درباره دفاع از جان و ناموس فتاوی
متفاوتی ارائه نمی‌کنند، اما درباره وجوب یا عدم وجوب دفاع از مال - بر اساس
تفصیلی که بیان کرده‌اند - اختلاف نظر دارند. به این ترتیب وقتی به وجوب دفع
مهاجم حکم می‌دهند، در دفاعی که برای جان یا ناموس باشد با یکدیگر
اختلافی ندارند، اما در وجوب دفاع از مال به طور یکسان فتوا نمی‌دهند.
لازم است شخص مورد تهاجم با آسان‌ترین راه و وسیله‌ای که به نظرش
می‌رسد، از خود دفاع کند؛ مشروعیت دفاع در این باره با دلایل شرعی ثابت
شده است.

فقیهان در آن سوی مسئله [عدم جواز تجاوز مهاجم] اتفاق نظر دارند، یعنی
صائل (مهاجم) حق تجاوز به خون (جان)، ناموس و اموال مردم را ندارد؛
پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

۱. صیال در لغت به معنای برانگیخته شدن، یورش ناگهانی و جستن است و در اصطلاح فقیهان به
رفتاری گفته می‌شود که فردی بر دیگری یورش برد چه برای زدن، کشتن و غارت کردن یا
تجاوز به شرف و ناموس.

إِنَّ دِمَائَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِى شَهْرِكُمْ هَذَا فِى بَلَدِكُمْ هَذَا.^۱

همانا خون ها، دارایی ها و ناموس هایتان بر یکدیگر حرام است؛ مانند حرمت امروزتان در این ماه شما در این دیار شما.

شخص مسلمان [از سوی شارع مقدس] اجازه دفاع دارد؛ از این رو، خداوند متعال می فرماید: «...وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...» (بقره: ۱۹۵)؛ خویشتان را به دست خود به هلاکت نیفکنید.»

سکوت انسان در برابر مهاجم، به معنای به هلاکت انداختن خویش است؛ خداوند می فرماید: «...وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (نساء: ۲۹)؛ خودتان را نکشید، خداوند به شما مهربان است.»

بنابراین، اگر انسان در برابر متجاوز سکوت کند، خود را به کشتن داده است [و اسباب قتل خویش را فراهم کرده است]؛ سنت پیامبر اکرم ﷺ نیز این مطلب را تأیید می کند:

مردی به رسول خدا ﷺ عرض کرد: نظرتان درباره کسی که می خواهد مال مرا بگیرد، چیست؟ حضرت فرمود: مالت را واگذار نکن. گفت: اگر با من بجنگد؟ فرمود: با او بجنگ. گفت: اگر مرا بکشد، نظرتان چیست؟ حضرت فرمود: تو شهید هستی. گفت: اگر من او را بکشم؟ فرمود: او در آتش است.

در حدیث صحیح آمده است:

۱. محمد بن محمد المختار الشنقیطی، شرح زاد المستقنع، مکه مکرمه، المكتبة الفیصلیه، ۱۴۰۹ق،

مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَمَنْ قُتِلَ دُونَ عَرَضِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَمَنْ قُتِلَ دُونَ نَفْسِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ.^۱

هر کس در راه دفاع از مالش کشته شود، شهید است؛ هر کس در دفاع از ناموسش کشته شود، شهید است و هر کس در دفاع از جانش کشته شود، شهید است.

حال، آیا این دفاع از نوع دفاع واجب [وجوب تعیینی] است یا به اختیار شخص [و دارای وجوب تخییری] می باشد که به این ترتیب دست فرد از نظر حکم فقهی باز است؛^۲ به اعتقاد مصنف که همان نظر امام احمد بن حنبل است، دفاع واجب است [واجب تعیینی است]؛ بنابراین، اگر فردی به جان، ناموس و یا مال دیگری تجاوز کند، دفاع در برابر او واجب است، مگر در زمان فتنه.^۳

۱-۲-۳. فقه شافعی

نوی از فقیهان شافعی در روضة الطالبین می نویسد:

برای کسی که مورد هجوم قرار گرفته، دفاع کردن از جان و نیز عضوی از بدن و از منفعت آن^۴ جایز است و همچنین دفاع از تجاوز به بُضع^۵ یا مقدمات آن و نیز دفاع از مال - اگرچه اندک باشد - جایز است؛ البته در

۱. این روایت در منابع روایی شیعه هم نقل شده است (محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۵، ص ۵۲). (مترجم.)

۲. به این معنا که اختیار دفاع یا نبود آن به دست خود وی باشد. (مترجم.)

۳. محمد بن محمد المختار الشقیطی، همان، ج ۱، ص ۳۹۲.

۴. یعنی جایز است از خود دفاع کند، در برابر کسی که جان او را هدف قرار داده یا عضوی از بدن او را یا منفعتی از اعضای بدن مانند شنوایی او را از بین ببرد آن هم بدون اینکه به گوش او آسیب برساند. (مترجم.)

۵. بُضع کنایه از جماع، آمیزش و شرمگاه زن است. (مترجم.)

صورتی که این موارد، محترم باشند. دفاع از فرد مورد تهاجم، برای دیگران جایز است، حتی اگر شخصی مشاهده کند مسلمانی به کافر ذمی یا پدري به فرزندش یا آزادی بر بنده اش به ناحق هجوم برده می تواند از وی دفاع کند، زیرا آن ها محترم و مظلومند.

از شافعی قول دیگری نقل شده که دفاع از مال اگر به کشته شدن یا قطع عضو بیانجامد، جایز نیست؛ ولی قول اوّل مشهور است و جمهور علما به آن فتوا داده اند.

در حدیث صحیح آمده است: «مَنْ قَتَلَ ذُوْنَ مَالٍ فَهُوَ شَهِيدٌ» پس دفاع در همه صورت ها جایز است و اگر به صدمه دیدن متجاوز بیانجامد، ضمانی ندارد.

اگر ببیند شخصی با کنیز او رفتار ناشایستی انجام می دهد - اگر چه به حد تجاوز و زنا نرسد - حق دارد دفاع کند، حتی اگر کشته شدن خودش را به دنبال داشته باشد.

دیگری هم می تواند از باب حسبه و نهی از منکر دفاع کند، حتی اگر آنچه که مورد تجاوز قرار گرفته، ملک متجاوز باشد. بنابراین، اگر ببیند شخصی مال خود را از بین می برد، برای مثال خرمن خود را نابود می کند یا مال خود را به دریا می ریزد، جلوگیری از آن جایز است و اگر حیوان [در معرض نابودی] باشد، مثلاً اگر ببیند شخصی سر الاغ خود را می شکند، بنابر قول صحیح تر باز داشتن او از این کار و دفع کردن او واجب است؛ بغوی به دلیل حرمت حیوان [به عنوان موجود زنده و مخلوق خداوند متعال] وجوب ممانعت و دفع را قطعی دانسته است.

چگونگی دفاع این گونه است که شخصی که به او تهاجم شده، باید ترتیب و تدریج را در دفاع رعایت کند یعنی از مرحله آسان تر آغاز کند؛ بنابراین، اگر دفع متجاوز با سخن، فریاد و یاری طلبیدن از مردم امکان پذیر شود، زدن جایز نیست؛ همچنین اگر شرمتجاوز با افتادن در آب یا آتش یا شکسته شدن پای او دفع شود، زدن او جایز نیست؛ همین طور اگر بین آن ها دیوار، خندق یا نهر بزرگی وجود داشته باشد.

ولی اگر نهر کوچکی [میان مدافع و مهاجم] باشد و [مدافع] گمان غالب داشته باشد که مهاجم می تواند از آن عبور کند، ابن صباغ گفته است: «در این صورت می تواند تیراندازی کند و مانع عبور او شود.»

اما اگر مهاجم جز با زدن دفع نشود، زدن او جایز است ولی در اینجا هم باید ترتیب را رعایت کند؛ بنابراین، اگر دفع او به مرتبه ای از زدن امکان پذیر باشد، اما مدافع بیشتر بزند، ضامن خواهد بود. همچنین اگر مهاجم فرار کند و [مدافع] او را تعقیب کرده و به او ضربه بزند، ضامن خواهد بود.

اگر کسی که به او حمله شده، توان فرار یا پناه گرفتن در جای محکم یا پناهنده شدن به گروهی را داشته باشد، آیا لازم است این چنین کند یا می تواند در جای خود بماند و با متجاوز مبارزه کند؟

در این باره روایات گوناگونی وجود دارد و فقیهان دو نظر دارند؛ اظهر، وجوب فرار است، چون شخص، مکلف به حفظ جان خود با آسان ترین راه است.^۱

۱-۲-۴. فقه مالکی

در فتح الجلیل شرح مختصر خلیل (فقه مالکی) آمده است:

۱. یحیی بن شرف النووی، روضة الطالبین، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج ۳، ص ۴۹۰.

اگر شخص مورد تهاجم بتواند، بدون اینکه آسیبی به وی برسد، فرار کند، زدن و زخمی کردن متجاوز جایز نیست؛ از این رو، فرار کردن بر او از باب تن دادن به کمترین زیان واجب است.

ابن عربی گفته است: «اگر شخص مورد تهاجم، قادر به فرار مصون از زیان باشد، جایز نیست مهاجم را برای دفاع از خود زخمی کند. اما اگر چنین توانی ندارد، می تواند مهاجم را با هر آنچه در توان دارد دفع کند.»

ابن عرفه نیز مانند ابن رشد و دیگران می گوید: «اگر دو ضرر با هم تعارض کردند، باید سبک ترین آن ها برگزیده شود.»^۱

اکنون پس از بیان بخشی از آرای فقیهان از مذاهب گوناگون، مسئله را در ضمن سه نکته بررسی می کنیم:

(الف) تعریف عدوان (تجاوز)؛

(ب) تعریف دفاع شرعی؛

این دو نکته موضوع حکم شرعی تکلیفی یعنی جواز یا وجوب دفاع (به تناسب مورد و بر اساس اقوال مختلف) هستند. همچنین موضوع حکم وضعی در مسئله دفاع می باشند؛ یعنی نبود ضمان، قصاص و دیه بر عهده مدافع (به شرطی که به مهاجم آسیبی وارد کند) و ثبوت ضمان بر عهده مهاجم (به شرطی که به مدافع، ضرر جانی یا مالی وارد نماید).

(ج) احکام تکلیفی و وضعی مترتب بر تجاوز؛ مانند: مشروعیت دفاع و وجوب آن و حرمت تجاوز و عدم ثبوت ضمان بر عهده مدافع در برابر آسیبی که بر متجاوز وارد می کند؛ مانند: کشتن، مجروح کردن یا از بین بردن مال او در حال دفاع و مقاومت و احکامی که بر ثبوت ضمان و مسئولیت بر عهده متجاوز خواهد بود، در صورتی که متجاوز به مدافع یا اموال او ضرری برساند.

۱. ابو عبد الله محمد بن ابراهیم بن احمد الکاشانی، فتح الجلیل شرح مختصر خلیل، ج ۲، ص ۱۷۴.

الف) تعریف عدوان (تجاوز)

ابتدا باید محدوده موضوع احکام تکلیفی و وضعی مترتب بر تجاوز و دفاع را مشخص کرد؛ زیرا مشروعیت و جواز یا وجوب دفاع در برابر تجاوز به روشن شدن دو مفهوم «تجاوز» و «دفاع» نیاز دارد و این مطلب، بعد حکم تکلیفی مسئله است.

همان طور که برداشته شدن مسئولیت از شخص مدافع در برابر متجاوز و حکم به هدر بودن خون متجاوز و نیز عدم ضمان و مسئولیت مدافع در برابر نقص عضو متجاوز، تخریب و از بین رفتن اموال وی، بر شناخت مفهوم تجاوز و دفاع متوقف است.

همچنین، ثبوت ضمان، قصاص و دیه بر متجاوز در برابر ضرر، نقص یا خون مدافع، بعد حکم وضعی مسئله است.

اکنون به تعریف و تبیین واژه «تجاوز» می پردازیم:

عنوان «متجاوز» در تعریف فقیهان نیامده است و بیشتر از واژه «صیال» در این باره استفاده شده است، نگارنده نیز در اثر حاضر از واژه تجاوز (عدوان) استفاده می کند، زیرا موضوع این کتاب، مقاومت و دفاع در برابر تجاوز است.

همچنین از قید «نامشروع» برای عنوان استفاده نشده، زیرا بدیهی است که تجاوز، در هیچ شرایطی مشروع نخواهد بود. اما فقیهانی که عنوان «صیال» را انتخاب کرده اند، قید «غیر مشروع» را هم برای آن در نظر گرفته اند، زیرا مفهوم «صیال» چنان که پیشتر بیان گردید، برانگیخته شدن است که صورت مشروع هم دارد؛ مانند تنبیه شاگرد از سوی معلم یا اجرای حد و تعزیر از سوی قاضی برای مجرم که در برابر این گونه صیال و برانگیخته شدن، دفاع و مقاومت جایز نیست.

نکته دیگر اینکه، حکم مشروعیت مقاومت با اختلاف حجم تجاوز تفاوتی نمی‌کند، چه این تجاوز کم باشد یا زیاد [مقاومت، مشروع و جایز است]؛ زیرا دلایل جواز مقاومت در برابر تجاوز به جان، ناموس و مال انسان اطلاق دارد؛ مانند: حدیث شریف امیر مؤمنان علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيَمُتُّ الرَّجُلَ يَدْخُلُ عَلَيْهِ فِي بَيْتِهِ فَلَا يُقَاتِلُ^۱؛ خداوند از شخصی که به خانه او (از روی ستم) وارد شوند و او مقابله و جنگ نکند، بیزار است.»

مگر اینکه تجاوز و دشمنی، جزئی و بی‌ارزش باشد آن‌چنان که عاقلان به خطر انداختن جان مدافع و مهاجم را در آن گونه موارد زشت بشمارند، زیرا اطلاق دلایل این گونه موارد را در بر نمی‌گیرد.

همچنین اینکه متجاوز، مرد یا زن، کوچک یا بزرگ، برده یا آزاد باشد،^۲ اثری در این باره ندارد و همه این اطلاق‌ها دلایل جواز دفاع در برابر تجاوز همه آن‌ها را در بر می‌گیرد.

چنان‌که تفاوتی وجود ندارد میان اینکه تجاوز، جنبه ایجابی داشته باشد؛ مانند ضربه زدن، کشتن و تجاوز جنسی یا جنبه سلبی؛ مانند جلوگیری از خوردن و آشامیدن و سلب آزادی؛ از این رو، [شخصی که به او تجاوز شده] می‌تواند در زندان را بشکند و بیرون بیاید و اگر نتوانست، در صورت امکان و به شرطی که حبس شخص عمل تجاوزکارانه به شمار آید، [باید] بازندانان مبارزه کند.

۱. علی بن حسن طبرسی، مشكاة الأنوار فی غرر الأخبار، نجف، المكتبة الحیدریه، ۱۳۸۵، ص ۲۳۶.

۲. چنان‌که تهاجم از سوی حیوان را نیز در بر می‌گیرد.

همه این موارد از مصداق‌های عدوان و تجاوز است و اطلاق دلایل دفاع و مقاومت همه آن‌ها را در بر می‌گیرد، چنان‌که به خواست خداوند روشن خواهد شد.

نکته دیگر اینکه، تجاوز باید در حال وقوع یا در شرف انجام باشد، وگرنه مقاومت و دفاع جایز نخواهد بود، زیرا مقصود از تجویز دفاع و مقاومت، از بین بردن تجاوز است؛ بنابراین، دفاع پیش از تجاوز، مجاز نیست. همچنین شتاب کردن برای دفاع در برابر تجاوزی که در آینده انجام خواهد شد، جایز نیست؛ زیرا موضوع [تجاوز] دیگر وجود ندارد؛ مگر اینکه دفاع بر اساس حکم حاکم شرع و برای دفع خطر از مسلمانان باشد.

تجاوز در شرف وقوع در حکم تجاوز در حال وقوع است؛ همانند کسی که برای ضربه زدن، شمشیر را از نیام خارج می‌کند یا سلاح خود را آماده می‌سازد یا تیر را برای آمادگی تیراندازی از محل نگهداریش برمی‌دارد، [زیرا] چنین شخصی به طور قطع به تیراندازی اقدام می‌کند؛ زیرا تجاوز نزدیک به انجام برخلاف تجاوزی که در آینده انجام خواهد شد، از دیدگاه عرف و عقل، در حکم تجاوز در حال وقوع است؛ بنابراین، انسان باید مقابله با تجاوز را آغاز کند؛ زیرا دفاع بر آغاز ضربه زدن و تیراندازی به سوی مهاجم متوقف است. از جمله شروط تجاوز آن است که نزد مدافع روشن و محرز باشد، وگرنه مدافع فقط با وجود توهم، حق دفاع یا تیراندازی ندارد.

ظن قوی به تجاوز نیز در حکم علم است؛ البته اگر این گمان، به اندازه‌ای باشد که عرف و عقل آن را همچون علم به تجاوز به شمار آورند و آثار علم را ناشی از آن بدانند، در این هنگام دفاع از جان با تیراندازی و زدن جایز است؛ حال اگر پس از دفاع، مشخص شود که گمان او خطا بوده است، از بعد حکم

وضعی، ضمان و دیه بر عهده مدافع است؛ هر چند از هنگام گمان به تجاوز، دفاع از بعد حکم تکلیفی بر وی لازم بوده است.

بی تردید ملاک ثابت نشدن ضمان بر مدافع، وقوع جرم و تجاوز است؛ به این ترتیب اگر کسی با یقین به تجاوز، تیراندازی و زدن را آغاز کند، امّا پس از آن مشخص شود که طرف مقابل قصد تجاوز نداشته، ضمان و دیه جنایت خطایی بر عهده مدافع خواهد بود.

عکس این مسئله نیز درست است؛ به این معنا که اگر شخص مدافع از نیت طرف مقابل برای انجام تجاوز، آگاه نباشد و به ضرب و جرح او اقدام نماید، سپس مشخص شود که فرد مقابل در شرف انجام تجاوز بوده است، ضمان و دیه بر مدافع واجب نیست، هر چند او در عملش [دفاع از خود] بر خداوند متعال تجرّی کرده است؛ زیرا موضوع انتفای ضمان و دیه، تجاوز واقعی است، هر چند علم نیز طریق احراز موضوع [تجاوز] است.

ب) تعریف دفاع شرعی

مقصود از دفاع چیزی است که دفع تجاوز با آن انجام می شود.

اما کارهایی چون خشونت، زدن و تیراندازی که دفع تجاوز به آن وابسته نیست، در صورتی که دفع تجاوز با کمتر از آن ها ممکن باشد، جایز نیست؛ هر چند دفاع با آن ممکن باشد. از این رو، دفاع به اندازه ای جایز (و یا طبق برخی فتاوا، واجب) است که به دفع متجاوز بیانجامد و اگر لازمه دفاع خشونت و زدن باشد و دفاع بر آن متوقف باشد، به کارگیری خشونت یا کتک زدن، جایز است.

چنانچه دفاع با کمتر از آن مانند کندن نهر، دور کردن مهاجم و ترساندن وی انجام شود، به کارگیری خشونت جایز نیست؛ هر چند به کارگیری خشونت، فرد متجاوز را از تجاوز باز دارد.

این، آن چیزی است که فقیهان آن را با عنوان «تناسب میان تجاوز و دفاع» بیان کرده‌اند. مقصود فقیهان، هم سطح بودن دفاع از نظر شدت و ضعف با تجاوز نیست، بلکه مقصود آنان، انجام دفاع با سبک و آسان‌ترین راه ممکن برای دفع تجاوز است.

اگر دفاع با کندن نهر یا بلند کردن عصا یا بازدن متجاوز با عصا ممکن باشد، شمشیر کشیدن یا استفاده از سلاح گرم و تیراندازی به متجاوز جایز نیست، زیرا حدّ دفاع جایز و واجب مقداری است که دفاع به کمتر از آن امکان نداشته باشد؛ زیرا تشریع دفاع برای انتقام و عقوبت نیست؛ بلکه تنها برای دفع تجاوز است.

اگر مدافع در این حالت از شمشیر یا سلاح گرم استفاده کند، ضمان و دیه برعهده او خواهد بود.

از جمله مصداق‌های این مسئله، آن است که انسان سگ خود را به سمت دیگری رها کند تا او را مجروح سازد و مدافع بتواند با زدن سگ و تیراندازی به آن تجاوز را دفع کند؛ در این صورت، زدن صاحب سگ و تیراندازی به او جایز نیست.

چنانچه رهایی از زندان با شکستن در زندان ممکن باشد، زدن و کشتن زندانبان جایز نیست.

همچنین در هر دفاعی دفاع باید به مقدار لازم برای دفع تجاوز باشد و بیش از آن جایز نیست؛ هر چند حاکم می‌تواند بیش از مقدار تجاوز [بر اساس تعزیر]، متجاوز را عقوبت نماید؛ اما این مسئله مبنای دیگری جز دفاع دارد.

این‌ها همان شرط‌های لازم در دفاع است که فقیهان از آن به «تناسب دفاع و تجاوز» نیز تعبیر می‌کنند. بنابراین، شرط لزوم و تناسب - چنان‌که یادآور شدیم - یک شرط و به یک معناست، هر چند تعبیر از آن متفاوت است.

شرط لزوم و تناسب

عالم فاضل ربانی، دکتر داود عطار^۱ در کتاب ارزشمند خود، *الدفاع الشرعی فی الشریعة الاسلامیه*، از لزوم و تناسب به عنوان دو شرط دفاع یاد می‌کند. ولی نگارنده دلیلی برای این کار نمی‌بیند زیرا نتیجه آن دو، یکی است و آن دفاعی است که دفع تجاوز بر آن متوقف است؛ بنابراین دفاعی که برای دفع تجاوز لازم نیست و دفاعی که با تجاوز متناسب نیست، در نتیجه یکی هستند.

پس وقتی دفع کودکی که قصد سرقت مالی را دارد، با فریاد زدن، دور کردن او و یا بلند کردن عصا ممکن باشد، به کارگیری شمشیر لازم نیست و به عبارت دیگر استفاده از شمشیر با طبیعت این تجاوز متناسب ندارد.

فرار کردن

امام خمینی^۲ بر این باور است که اگر با فرار کردن، امکان رهایی از تجاوز وجود داشته باشد، به کارگیری زور و قدرت برای دفاع در برابر متجاوز جایز نیست، بلکه ایشان به احتیاط و جویی فرار حکم داده‌اند. ایشان می‌فرماید:

اگر رهایی از تجاوز با فرار و مانند آن ممکن باشد، احتیاط واجب، رهایی با همان است...؛ بنابراین، اگر به حریم شخص حمله شود و رهایی بدون درگیری ممکن باشد، احتیاط واجب همان است... و اگر توانایی فرار داشته باشد، ضرر رساندن به حیوان^۲ جایز نیست و اگر ضرر برساند، ضامن است.^۳

۱. داود العطار، *الدفاع الشرعی*، مصر، مرکز الاسلامی، ۱۴۰۳ق.

۲. «این بخش از کلام امام، به حمله حیوان به انسان مربوط است؛ به همین دلیل از ضمیر مؤنث استفاده می‌کند؛ چرا که ضمیر در عبارت «عدم الاضرار بها» به دأبه و حیوان برمی‌گردد» (ر.ک. سیدروح‌اله موسوی خمینی، *تحریر الوسیله*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^۳، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۶۸). (مترجم.)

۳. همان.

پیش از امام خمینی * نیز، فقیهان امامیه گفته‌اند: «کسی که از جان، مال و ناموسش دفاع می‌کند، اگر بتواند با فرار خود را نجات دهد، فرار واجب است زیرا فرار آسان‌ترین راه دفع تجاوز است.»^۱

مالکیه نیز همین قول را پذیرفته‌اند؛ در دیر در الشرح الکبیر چنین می‌نویسد: «شخصی که مورد تجاوز قرار گرفته، در صورت امکان فرار بدون وارد آمدن ضرر به او، فرار بر او واجب است و حق مجروح کردن متجاوز را ندارد.»^۲

زیدیه نیز همین قول را برگزیده‌اند؛ چنانچه احمد بن یحیی در البحر الزخار آورده است: «هنگامی که امکان فرار باشد، کشتن متجاوز جایز نیست، زیرا فرار، آسان‌تر و سبک‌تر است.»^۳

نقد و بررسی

این نظریه خالی از اشکال نیست، زیرا فرار کردن، قسیم دفاع است نه قسمی از دفاع و آسان‌ترین اقسام آن.^۴

زیرا دفاع در عرف، لغت و اصطلاح به معنای دفع است که امروزه در اصطلاح به آن مقاومت می‌گویند؛ اما فرار، عنوانی در برابر دفاع است؛ فرار به معنای رهایی از دشمن بدون دفاع کردن است و بی‌تردید، فرار جایگزین گزینه دفاع است و هیچ اختلاف نظر و اشکالی در مشروعیت فرار حتی در صورت امکان مقاومت و دفاع وجود ندارد؛ اما امکان فرار، مشروعیت مقاومت و دفاع را باطل نمی‌کند. اگر انسان مورد هجوم واقع شد؛ اما فرار نکرد، ایستاد، از جان

۱. حسن بن یوسف بن مطهر حلی، تذکرة الفقهاء، قم، آل البیت، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۴۳۵.

۲. احمد بن محمد در دیر، شرح الکبیر، قم، تبیان، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۳۵۷.

۳. احمد بن یحیی مهدی لدین الله، البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الامصار، صنعاء، دار الحکمة الیمانیه، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۲۶۹.

۴. رابطه فرار و دفاع عرضی است نه طولی. (مترجم).

خود دفاع کرد و به متجاوز ضرر رساند یا او را کشت، در صورتی که دفع متجاوز بر قتل او متوقف باشد، ضمان و دیه بر عهده مدافع نخواهد بود، هر چند امکان فرار داشته باشد.

اما اگر توانایی فرار را داشته باشد و بداند یا گمان غالب داشته باشد که ایستادن و دفاع، ضرر جانی یا مالی شدید در پی دارد یا از کشته شدن یا غارت اموالش بترسد، قایل شدن به وجوب فرار به جای دفاع، حکمی نیکوست.

ج) احکام تکلیفی و وضعی مترتب بر تجاوز

اکنون در آغاز روایت‌های مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و اهل سنت درباره تجاوز و دفاع را بررسی، سپس بر اساس آن‌ها، درباره احکام تکلیفی و وضعی مترتب بر تجاوز و دفاع گفتگو می‌کنیم.

۱-۳. روایت‌های اهل بیت علیهم‌السلام درباره مشروعیت دفاع

- روایت مؤثقه سکونی؛ سکونی از امام صادق علیه‌السلام و آن حضرت از پدر بزرگوارشان و ایشان از امیر مؤمنان علیه‌السلام نقل می‌کند که مردی نزد امیر مؤمنان علیه‌السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! دزدی متعرض همسر من شده و جواهراتش را دزدیده است. حضرت فرمود: «أَمَّا إِنَّهُ لَوْ دَخَلَ عَلَى ابْنِ صَفِيَّةٍ - لَمَا رَضِيَ بِذَلِكَ حَتَّى يَعُمَّهُ بِالسَّيْفِ^۱؛ اگر دزدی متعرض پسر صفیه^۲ می‌شد، هرگز به کمتر از کشتن وی با شمشیر راضی نمی‌شد.»

۱. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۵، ص ۱۱۹، ح ۲۰۱۱۰، باب ۴۶ از ابواب جهاد با دشمنان با عنوان جواز قتال محارب و ...؛ محمد حسن طوسی، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۱۵۷، باب قتال محارب و دزد.

۲. مقصود زیربن عوام است و به این دلیل از او نام می‌برد که به غیر تمند بودن مشهور است.

همچنین با همین سند امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارشان چنین نقل می‌کنند: «إِنَّ اللَّهَ لَيَمَقُّ الْعَبْدُ يُدْخَلُ عَلَيْهِ فِي بَيْتِهِ فَلَا يُقَاتِلُ؛^۱ خداوند خشم می‌گیرد بر مردی که شخصی وارد خانه او شود و او مقابله و ستیز نکند.»

— همین روایت را کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی با اندک اختلافی روایت کرده است.^۲

باید یادآوری کرد که سند این روایات معتبر است.

اما روش فقیهان عمل به روایت‌های نوفلی (حسین بن یزید) است و اگر این شیوه نبود، بسیاری از روایت‌های سکونی کنار گذاشته می‌شد.

همچنین امام صادق علیه السلام به نقل از امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

إِذَا دَخَلَ عَلَيْكَ رَجُلٌ يُرِيدُ أَهْلَكَ وَمَالَكَ فَأَبْدُرُهُ بِالضَّرْبَةِ إِنْ اسْتَطَعْتَ فَإِنَّ اللَّصَّ مُحَارِبٌ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ - فَمَا تَبِعَكَ مِنْهُ شَيْءٌ فَهُوَ عَلَى.^۳

هنگامی که شخصی قصد خانواده و اموال را کرد، اگر توانستی بر او ضربتی وارد کن؛ زیرا دزد با خدا و رسولش می‌جنگد، پس هر آنچه از ناحیه او به تو برسد، بر عهده من است.

حمیری در قرب الاسناد، همانند این حدیث را از سندی بن محمد از

ابوالبختی از امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام نقل کرده است.^۴

۱. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۵، ص ۱۱۹، ح ۲۰۱۱۱، باب ۴۶ از ابواب جهاد با دشمنان با عنوان جواز قتال محارب و...؛ محمد حسن طوسی، همان، ج ۶، ص ۱۵۷، باب قتال محارب و دزد.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۵، ص ۵۲.

۳. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۵، ص ۱۱۹.

۴. همان.

شیخ طوسی با سند خود از احمد بن ابی عبد الله از علی بن محمد از ابراهیم بن محمد ثقفی از علی بن معلی از جعفر بن محمد بن صباح از محمد بن زیاد ملازم و همراه سابری بجلی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ قُتِلَ دُونَ عِيَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ» کسی که در راه دفاع از خانواده اش کشته شود، شهید است.»

از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از ابان بن عثمان از مردی و او از حلبی نقل شده است که امام صادق علیه السلام در روایتی دیگر به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: «إِذَا دَخَلَ عَلَيْكَ اللُّصُّ الْمُحَارِبُ فَأَقْتُلْهُ فَمَا أَصَابَكَ فَدَمُهُ فِي عُنُقِي»^۱ زمانی که دزد محارب بر تو وارد شد، او را بکش. هر آنچه در این راه به تو رسید، من بر عهده می گیرم.»

در صحیحہ عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَظْلَمَةٍ فَهُوَ شَهِيدٌ»^۲

شیخ طوسی با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی مانند این حدیث را با طریقی صحیح نقل کرده است.

همچنین با طریق صحیح و با همان سند حدیث پیشین ابو مریم از امام باقر علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند:

مَنْ قُتِلَ دُونَ مَظْلَمَتِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ؛ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مَرْيَمَ هَلْ تَدْرِي مَا دُونَ مَظْلَمَتِهِ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ الرَّجُلُ يُقْتَلُ دُونَ أَهْلِهِ وَ دُونَ مَالِهِ وَ أَشْبَاهِ ذَلِكَ فَقَالَ يَا أَبَا مَرْيَمَ إِنَّ مِنَ الْفَقْهِ عِرْفَانَ الْحَقِّ.^۳

۱. همان، ص ۱۲۰.

۲. همان، ص ۱۲۱.

۳. همان.

۴. همان.

اگر کسی به خاطر دفاع در برابر ظلمی که به او وارد می شود، کشته شود، [آن شخص] شهید است. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابا مریم! آیا می دانی دفاع در برابر ظلم چیست؟ گفت: فدایت شوم؛ شخص از خانواده، مال و مانند آن دفاع می کند. حضرت فرمود: ای ابا مریم! شناخت حق بخشی از فقه است.

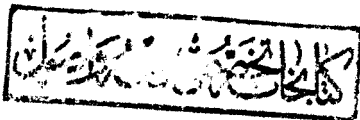
صاحب وسائل الشیعه می گوید: این حدیث را شیخ طوسی همانند حدیث پیشین روایت کرده است؛ سند روایت چنان که گفتیم صحیح است و به روشنی دفاع از خانواده (ناموس و شرف) و مال را در بر می گیرد.

از حسین بن ابی علاء با سند صحیح نقل شده که می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مردی که از مال خود دفاع می کند، سؤال کردم؛ حضرت به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ قَتَلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الشَّهِيدِ»^۱ کسی که در راه دفاع از مالش کشته شود، به منزله شهید است.

در عیون اخبار الرضا با سند صحیح از فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام نقل شده است که آن حضرت در نامه اش به مأمون فرمود: «وَمَنْ قَتَلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»^۲

همچنین کلینی از عده ای از علمای شیعه از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از کسی که وی بیان کرده است از امام رضا علیه السلام چنین روایت می کند:

عَنْ الرَّجُلِ يَكُونُ فِي السَّفَرِ وَمَعَهُ جَارِيَةٌ لَهُ فَيَجِيءُ قَوْمٌ يُرِيدُونَ اخْذَ جَارِيَتِهِ أَيْمَنُ جَارِيَتِهِ مِنْ أَنْ تَتَّخِذَ وَإِنْ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ الْقَتْلَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَكَذَلِكَ إِذَا كَانَتْ مَعَهُ امْرَأَةٌ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَكَذَلِكَ الْإِمُّ وَالْبَيْتُ



۱. همان، ص ۱۲۲.

۲. همان، ص ۱۲۳.

وَ اِنَّهُ الْعَمَّ وَ الْقَرَابَةُ يَمْنَعُهُنَّ وَ اِنْ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ الْقَتْلَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ
وَ كَذَلِكَ الْمَالُ يُرِيدُونَ اخْذَهُ فِي سَفَرٍ فَيَمْنَعُهُ وَ اِنْ خَافَ الْقَتْلَ قَالَ
نَعَمْ.^۱

محمد بن علی بن حسین روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ قَتَلَ
دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»^۲

صاحب وسائل الشیعه می گوید: بر اساس سندهایی که در مسئله «اسباغ
وضو»^۳ گذشت؛ رسول خدا ﷺ می فرماید: «يُنْفِضُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَجُلًا
يُدْخِلُ عَلَيْهِ فِي بَيْتِهِ فَلَا يُقَاتِلُ؛ خداوند از مردی که شخصی وارد خانه او شود و
او به جنگ و ستیز با وی بر نخیزد، خشنماک می گردد.»
برخی سندهایی که صاحب وسائل الشیعه به آن اشاره کرده، معتبر است.

۱-۴. روایات وارد شده از طریق اهل سنت

احمد بن حنبل در مسند خود در احادیث عبداللّه بن عباس از او روایت می کند
که رسول خدا ﷺ می فرماید: «مَنْ قَتَلَ دُونَ مَظْلَمَتِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ؛^۴ کسی که به خاطر
دفاع در برابر ظلمی که به او وارد می شود، کشته شود، شهید است.»
نسائی در سنن خود از سعید بن زید از رسول خدا ﷺ نقل می کند که: «مَنْ
قَاتَلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»^۵

۱. همان، ص ۱۲۲.

۲. همان، ص ۱۲۱.

۳. اسباغ وضو به معنای انجام وضو با آداب، سنن، مستحبات و به روش کامل است.

۴. همان، ص ۱۲۳.

۵. احمد بن محمد بن حنبل، مسند، قم، مؤسسه تبیان، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۱۰.

۶. احمد بن شعیب نسائی، السنن الکبری، بیروت، دار الفکر، ۱۹۳۰م، ج ۲، ص ۳۱۰.

همچنین نسائی در همان مبحث سنن خود از سلیمان بن بریده از پدرش [بریده] نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ قَتَلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»^۱

نسائی در همان کتاب به نقل از علقمه از ابو جعفر از رسول خدا ﷺ چنین می‌آورد که: «مَنْ قَتَلَ دُونَ مَظْلَمَتِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»^۲
در همان کتاب از طلحه بن عبد الله بن عوف از سعید بن زید از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که:

مَنْ قَتَلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ؛ مَنْ قَتَلَ دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ؛ مَنْ قَتَلَ دُونَ دِينِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ؛ مَنْ قَتَلَ دُونَ دَمِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ؛ مَنْ قَاتَلَ دُونَ مَظْلَمَتِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»^۳

کسی که در دفاع از مالش کشته شود، شهید است، کسی که در دفاع از خانواده‌اش کشته شود، شهید است؛ کسی که در دفاع از دینش کشته شود، شهید است؛ کسی که در دفاع از خونش کشته شود، شهید است و کسی که در دفاع در برابر ظلمی که به او روا داشته شده، بجنگد (و کشته شود) شهید است.

نسائی از ابو جعفر نقل می‌کند که گفت: نزد سوید بن مقرن نشسته بودم؛ سوید بن مقرن گفت که رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ قَتَلَ دُونَ مَظْلَمَتِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»^۴

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان، ص ۳۱۱.

همچنین نسائی به نقل از ابو داود می گوید: «کسی که بر انسان سلاح بکشد (بلند کند) و سپس پایین آورد، خورش هدر است.»^۱

از اسامة بن زید و یونس بن زید روایت شده که نافع از عبد اللہ بن عمر نقل می کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا؛ کسی که علیه ما سلاح بردارد، از ما نیست.»

ابو نعیم در کتاب معرفة الصحابة از سوید بن مقرن روایت کرده است که رسول خدا ﷺ می فرماید: «مَنْ قَتَلَ ذَوْناً مَظْلَمَةً فَهُوَ شَهِيدٌ.»^۲

همین روایت در کتاب صحیح کنوز السنه النبویه روایت شده است.^۳ ابن قانع در معجم الصحابة نیز این روایت را از امام باقر ﷺ به نقل از رسول خدا ﷺ آورده است.^۴

در جامع الاحادیث (مدخل حرف میم) نیز همین روایت را از زبان رسول خدا ﷺ نقل می کند.^۵

صاحب کتاب جامع الاحادیث می گوید: حدیث [فوق] را نسائی، ابن قانع، طبرانی و ضیاء از سوید بن مقرن با ذکر سند نقل کرده اند.

محقق کتاب جامع الاحادیث می گوید: این روایت را نسائی در جلد هفت سنن، صفحه ۱۱۷، حدیث شماره ۴۰۹۶، طبرانی در معجم جلد هفت، صفحه

۱. همان.

۲. همان.

۳. احمد بن عبد الله ابو نعیم اصفهانی، معرفة الصحابة، مدینه، مکتبة الدار، ۱۴۰۸ق، ج ۱۰، ص ۳۶.

۴. بارع عرفان توفیق، صحیح کنوز السنه النبویه، ج ۱، ص ۸۸.

۵. ابو الحسین عبد الباقي بن قانع، معجم الصحابة، قم، مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۴۱۰.

۶. جلال الدین سیوطی، جامع الاحادیث، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

۸۶، حدیث شماره ۶۴۵۴ و احمد در مسند، جلد یک، صفحه ۳۰۵ با شماره ۲۷۸۰ با ذکر سند نقل کرده‌اند.

هیتمی در زواجر، ج ۶، ص ۲۴۴ رجال این حدیث را صحیح می‌داند. این روایت‌ها دسته‌ای از روایات از طریق شیعه و سنی بود. سند برخی نزد شیعه و سنی صحیح بوده و با الفاظی نزدیک به هم و با یک مضمون است و آن روایتی است که شیعه و سنی از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند که می‌فرماید: «مَنْ قَتَلَ دُونَ مَظْلَمَةٍ فَهُوَ شَهِيدٌ»^۱ نگارنده اطمینان دارد که این مضمون در حقیقت از رسول خدا ﷺ نقل شده است و رسول خدا ﷺ، خود، این حدیث را بیان کرده است.

۱-۵. احکام تکلیفی و وضعی مترتب بر نصوص پیشین

در اثر حاضر حدیث «مَنْ قَتَلَ دُونَ مَظْلَمَةٍ فَهُوَ شَهِيدٌ» مبنای بررسی احکام شرعی مترتب بر دفاع خواهد بود.

۱-۵-۱. مشروعیت دفاع

لازمه بیشتر روایت‌های این بخش، مشروع بودن دفاع است؛ زیرا دفاع باید مشروع باشد تا دفاع‌کننده به استناد این روایت‌ها در صورت کشته شدن شهید به شمار آید.

زیرا شهادت موضوعی شرعی است که احکام شرعی مشخصی در شریعت مقدس اسلام بر آن مترتب می‌شود؛ همان‌گونه که این احکام به اجماع فقها-اجمالاً-بر مشروعیت دفاع مترتب می‌شود.

۱. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۵، ص ۱۲۱؛ ابوالحسن عبدالباقی بن قانع، همان، ج ۲،

مشروعیت به معنای جواز است و جواز، یکی از احکام پنج گانه تکلیفیه است.

تعریف مظلومه

تعریف «مظلومه» ای که شارع، دفاع در برابر آن را مجاز دانسته است، در مجموعه ای از روایات بیان شده است، از روایت هایی که هیچ کدام از فقیهان درباره آن تردید ندارند، چنین بر می آید که «مظلومه»، به این معناست که ظلم بر خود انسان وارد شود؛ مانند کشتن، مجروح کردن، زدن و همچنان که روایات بر هدر بودن خون کسی که به دلیل ایجاد فساد [بر روی زمین] سلاح بردارد، دلالت می کنند.

اما درباره تجاوز به خانواده مرد، ناموس و آبروی او... از امام صادق (ع) از پدر بزرگوارشان [امام باقر (ع)] چنین نقل شده است که:

إِذَا دَخَلَ عَلَيْكَ رَجُلٌ يُرِيدُ أَهْلَكَ وَمَالَكَ فَأَبْدُرُهُ بِالضَّرْبَةِ إِنْ اسْتَطَعْتَ فَإِنَّ اللَّصَّ مُحَارِبٌ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ - فَمَا تَبِعَكَ مِنْهُ بِشَيْءٍ فَهُوَ عَلَى^۱

زمانی که شخصی به قصد تجاوز به مال و ناموس تو داخل خانه ات شد، اگر توانستی او را بزن؛ زیرا دزد سر جنگ با خدا و رسول دارد. پس هر آنچه به تو رسید (هر مسئولیتی متوجه تو شد)، من بر عهده می گیرم.

حمیری نیز در قرب الاسناد مانند این روایت را بیان کرده است.

سکونی در روایتی موثق از امام صادق (ع) به نقل از امام باقر (ع) و امیر مؤمنان (ع) چنین می آورد:

مردی نزد امیر مؤمنان^۱ آمد و گفت: ای امیر مؤمنان دزدی بر همسرم وارد شده و جواهر وی را دزدیده است؛ حضرت^۲ فرمود: «أَمَّا إِنَّهُ لَوْ دَخَلَ عَلَى ابْنِ صَفِيَّةٍ - لَمَا رَضِيَ بِذَلِكَ حَتَّى يَغْمَهُ بِالسَّيْفِ»^۳

هر چند روایت به دزدی اشاره می کند که به خانه وارد شده و جواهر همسر را دزدیده است؛ با وجود این بیشتر با موارد هتک ناموس تناسب دارد تا تجاوز مالی؛ به همین دلیل آن حضرت پسر صفیه (زبیر بن عوام) را مثال می زند. زیرا او به غیرت شدید نسبت به ناموس و آبرو شهرت داشت.

پیش از این از رسول خدا^۴ و از کتاب السنن الکبریٰ نسائی نقل کردیم که: «مَنْ قُتِلَ دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»^۵ کسی که در دفاع از خانواده اش کشته شود، شهید است.

حمیری در قرب الاسناد مانند این روایت را بیان کرده است.

چنانچه پیش از این آمد، محمد بن زیاد، همراه و ملازم سابری بجلی از امام صادق^۶ به نقل از رسول خدا^۷ چنین می آورند که: «مَنْ قُتِلَ دُونَ عِقَالٍ (عیاله) فَهُوَ شَهِيدٌ»^۸ کسی که در دفاع از خانواده اش کشته شود شهید است.

بنابر آنچه گذشت، با سند صحیح از ابو مریم از امام باقر^۹ روایت شد که فرمود: رسول خدا^{۱۰} می فرماید:

مَنْ قُتِلَ دُونَ مَظْلَمَةٍ فَهُوَ شَهِيدٌ؛ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مَرْيَمَ هَلْ تَذَرِي مَا دُونَ مَظْلَمَةٍ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ الرَّجُلُ يُقْتَلُ دُونَ أَهْلِهِ وَ دُونَ مَالِهِ وَ أَشْبَاهَ ذَلِكَ فَقَالَ يَا أَبَا مَرْيَمَ إِنَّ مِنَ الْفَقْهِ عِرْقَانِ الْحَقُّ^{۱۱}.

۱. همان.

۲. احمد بن شعیب نسائی، همان، ج ۲، ص ۳۱۰.

۳. محمد بن حسن حر عاملی، همان، ج ۱۵، ص ۱۱۹.

۴. همان.

این روایت، صحیح است و به روشنی بر مشروعیت دفاع از ناموس و آبرو دلالت دارد؛ همچنان که بر مشروعیت دفاع از مال نیز دلالت می‌کند و در ادامه توضیح بیشتر آن خواهد آمد.

کلینی در کافی از امام رضا ع روایت می‌کند:

عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ فِي السَّفَرِ وَمَعَهُ جَارِيَةٌ لَهُ فَيَجِيءُ قَوْمٌ يُرِيدُونَ أَخْذَ جَارِيَتِهِ أَيْمَنُ جَارِيَتِهِ مِنْ أَنْ تُوْخَذَ وَإِنْ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ الْقَتْلَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَكَذَلِكَ إِذَا كَانَتْ مَعَهُ امْرَأَةٌ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَكَذَلِكَ الْأُمُّ وَالْبِنْتُ وَابْنَةُ الْعَمِّ وَالْقَرَابَةُ يَمْنَعُهُنَّ وَإِنْ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ الْقَتْلَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَكَذَلِكَ الْمَالُ يُرِيدُونَ أَخْذَهُ فِي سَفَرٍ فَيَمْنَعُهُ وَإِنْ خَافَ الْقَتْلَ قَالَ نَعَمْ.^۱

اما درباره مشروعیت دفاع از مال - وقتی به مال انسان تجاوز شود - از طریق اهل سنت، نسائی در کتاب سنن الکبری از سعید بن زید از پیامبر اکرم ص نقل کرده که فرمود: «مَنْ قَاتَلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيد.»^۲

همچنین نسائی از سلیمان بن بُریده از پدرش نقل کرد که رسول خدا ص می‌فرماید: «مَنْ قَتَلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيد.»^۳

این روایت را طلحه بن عبد اللہ بن عوف نیز از سعید بن زید از رسول خدا ص نقل کرده است که پیش از این به آن اشاره شد.

همین طور از سکونی با سند معتبر (موثق) از امام صادق ع به نقل از امام باقر ع چنین سخن به میان آمد: «إِنَّ اللَّهَ لَيَمْقُتُ الْعَبْدَ يُدْخِلُ عَلَيْهِ فِي بَيْتِهِ فَلَا

۱. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۵، ص ۱۲۲؛ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، همان، ج ۵، ص ۵۲.

۲. احمد بن شعیب نسائی، همان، ج ۲، ص ۳۱۰.

۳. همان.

يُقَاتِلُ؛^۱ خداوند مردی را که در درون خانه‌اش مورد تجاوز واقع شود و از خود دفاع نکند، دشمن می‌دارد.»

بارزترین مصداق این حدیث، داخل شدن دزد به خانه برای سرقت اموال است.

مضمون روایت اخیر را کلینی از نوفلی از سکونی از امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.

از ابو جعفر از پدرش از وهب و او از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود:

إِذَا دَخَلَ عَلَيْكَ رَجُلٌ يُرِيدُ أَهْلَكَ وَمَالَكَ فَأَبْذَرُهُ بِالضَّرْبَةِ إِنْ اسْتَطَعْتَ فَإِنَّ اللَّصَّ مُحَارِبٌ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ.^۲

هنگامی که شخصی به قصد تجاوز به مال و ناموس تو داخل خانه‌ات شد، اگر توانستی او را بزنی؛ زیرا اذد سر جنگ با خدا و رسول دارد.

هر چند دلالت واژه‌های «أَهْلَكَ» و «مَالَكَ» در روایت بر زدن دزدی که فقط قصد مال انسان را کرده است، واضح نیست؛ اما دلیلی که در پایان روایت ذکر شده یعنی «دزد سر جنگ با خدا و رسول صلی الله علیه و آله را دارد» به روشنی بر جواز زدن دزد دلالت می‌کند.

حلبی نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: «إِذَا دَخَلَ عَلَيْكَ اللَّصُّ الْمُحَارِبُ فَأَقْتُلْهُ فَمَا أَصَابَكَ قَدَمُهُ فَيَغْنِي»^۳ زمانی که دزد محارب داخل

۱. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۵، ص ۱۱۹.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۲۱.

خانه‌ات شد، او را بکش؛ پس هر آنچه به تو از این بابت رسید و خونس را من به گردن [بر عهده] می‌گیرم.»

روشن‌تر از همه این روایات، روایت صحیح ابو مریم از امام باقر^ع است که از رسول خدا^ص نقل می‌فرماید: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَظْلَمَةٍ فَهُوَ شَهِيدٌ»^۱ در این روایت، «مظلومه» به گونه‌ای روشن و واضح به خانواده، مال و مانند آن تفسیر شده است.

همچنین، موثقه سکونی از امام صادق^ع از پدر بزرگوارش امام باقر^ع از امیر مؤمنان^ع نقل می‌کند:

مردی نزد امیر مؤمنان^ع آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! دزدی وارد خانه شد و جواهرش را دزدید؛ حضرت فرمود: «أَمَّا إِنَّهُ لَوْ دَخَلَ عَلَى ابْنِ صَفِيَّةَ - لَمَّا رَضِيَ بِذَلِكَ حَتَّى يَعُمَّهُ بِالسَّيْفِ»^۲

این روایت پیش از این بیان شد و گفتیم: این روایت موثقه با موارد تعرض ناموسی بیشتر تناسب دارد تا تعرض مالی؛ از این رو بر تسلط و تعرض به مال دلالتی ندارد.

۱-۵-۲. وجوب دفاع

حدیث «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَظْلَمَةٍ فَهُوَ شَهِيدٌ» تنها جواز دفاع و نه وجوب آن را ثابت می‌کند.

موثقه سکونی از امام صادق^ع به نقل از امام باقر^ع بر وجوب دفاع دلالت دارد: «إِنَّ اللَّهَ لَيَمْتَقُتُ الْعَبْدَ يُدْخِلُ عَلَيْهِ فِي بَيْتِهِ فَلَا يَقَاتِلُ»^۳

۱. همان.

۲. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۵، ص ۱۱۹.

۳. همان.

همچنین روایت صاحب وسائل الشیعه که برخی سندهای آن معتبر است و پیش از این بیان شد که رسول خدا ﷺ می فرماید: «يُبْغِضُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَجُلًا يُدْخِلُ عَلَيْهِ فِي بَيْتِهِ فَلَا يُقَاتِلُ»^۱

این دو روایت درباره تعرض به خانه هاست و تجاوز جانی، ناموسی و مالی را دربر می گیرد؛ چنان که معمولاً این نوع تجاوز در تعرض به خانه و داخل شدن به آن رخ می دهد؛ پس عنوان «داخل شدن به خانه» عمومیت بیشتری در برابر عنوان «سرقت» دارد، حتی در موارد سرقت؛ زیرا اگر دزد، مقاومتی [از جانب صاحب خانه] ببیند، قصد [جان] وی را می کند و هنگامی که زن صاحب خانه را بی دفاع بیابد؛ قصد [تعرض] به او را می کند.

در روایت صحیح حسین بن ابی العلاء از امام صادق علیه السلام آمده است؛ [از امام سؤال شد]: دفاع کردن بهتر است یا دفاع نکردن؟ حضرت فرمود: «اگر من باشم، دفاع نمی کنم و دفاع را ترک می کنم» یا فرمود: «اگر دفاع نکند، اشکالی ندارد». این فرمایش حضرت، درباره تجاوز به اموال است؛ بنابراین دو روایت پیشین که بر وجوب دفاع در موارد تجاوز جانی و ناموسی دلالت داشتند، بدون معارض باقی می مانند.

۱-۵-۳. هدر بودن خون و مال متجاوز

شخص مدافع در برابر خون متجاوز که کشته یا مجروح شده، همچنین اموال او که در طول درگیری از بین رفته مسئولیتی ندارد، زیرا شارع که به مصونیت اموال و جان ها حکم کرده، مصونیت جانی و مالی را از متجاوز برداشته است؛ بنابراین هیچ مسئولیتی در برابر خون و مال متجاوز [بر عهده مدافع] نیست.

سید علی طباطبائی در ریاض المسائل می گوید:

خون متجاوز - چه در قتل و چه در جراحت - هدر است، چه رسد به مالش در صورتی که دفع تجاوز تنها به این وسیله ممکن باشد و هیچ اختلاف فتوایی و روایی در این مسئله میان علما وجود ندارد بلکه هر دو نوع اجماع بر آن دلالت دارد.^۱

کلینی از عمرو بن عثمان از حسین بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ أَتَى رَجُلًا وَهُوَ رَاقِدٌ فَلَمَّا صَارَ عَلَى ظَهْرِهِ (أَيَقْنَ بِهِ) فَبَعَجَهُ بَعْجَةً فَقَتَلَهُ فَقَالَ لَا دِيَّةَ لَهُ وَلَا قَوْدَ.^۲

از ایشان درباره مردی سؤال شد که به قصد تعرض [به جان یا مال] نزد مرد دیگری آمد که در حال خواب بود؛ هنگامی که آن مرد به پشت خوابید، فرد [متجاوز] را دید، ضربه ای به او زد و او را کشت؛ [آیا دیه ای بر عهده قاتل است؟] حضرت فرمود: نه دیه دارد و نه قصاص.

در روایت صحیح ضریس از امام باقر علیه السلام آمده است: «مَنْ حَمَلَ السَّلَاحَ بِاللَّيْلِ فَهُوَ مُحَارِبٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَجُلًا لَيْسَ مِنْ أَهْلِ الرِّبَاةِ»^۳؛ کسی که شبانه اسلحه حمل کند، محارب است؛ مگر آن که متهم [به تبهکاری و افساد فی الارض] نباشد.

حسن بن محبوب از ابوایوب از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می کند:

«عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ»^۴ عورت (حریم خصوصی) مؤمن بر مؤمن [دیگر] حرام است.

۱. محمد حسن نجفی، همان، ج ۴، ص ۶۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۷، ص ۴۱۱.

۳. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۵، ص ۱۱۹.

۴. همان، ج ۲، ص ۳۷.

همچنین امام باقر^ع در این باره می‌فرماید:

مَنْ اَطْلَعَ عَلَى مُؤْمِنٍ فِي مَنْزِلِهِ فَعَيْنَاهُ مُبَاحَتَانِ لِلْمُؤْمِنِ فِي تِلْكَ الْحَالِ
وَمَنْ دَمَرَ عَلَى مُؤْمِنٍ فِي مَنْزِلِهِ بِغَيْرِ اِذْنِهِ فَدَمُهُ مُبَاحٌ لِلْمُؤْمِنِ فِي تِلْكَ
الْحَالِ وَمَنْ فَتَكَ بِمُؤْمِنٍ يُرِيدُ مَالَهُ وَنَفْسَهُ فَدَمُهُ مُبَاحٌ لِلْمُؤْمِنِ فِي
تِلْكَ الْحَالِ.^۱

کسی که به منزل مؤمنی سرک بکشد؛ در آن حال [نابینا کردن] دو چشمش برای شخص مؤمن، مباح است و کسی که به مؤمنی هجوم برد و بخواهد مال و جان‌ش را بستاند، خونش در آن حال بر شخص مؤمن مباح است و کسی که بدون اجازه به خانه مؤمنی وارد شود، در این حالت، خونش بر مؤمن مباح است.

این روایت صحیح است.

زیلعی از علمای حنفی می‌گوید: «خون متجاوز هدر است و هیچ چیزی در برابر قتل وی نباید پرداخت»؛ به دلیل کلام رسول اکرم^ص که می‌فرماید: «مَنْ شَهَرَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ سَيْفًا، فَقَدْ أَبْطَلَ دَمَهُ، لِأَنَّهُ صَارَ بَاغِيًا بِذَلِكَ؛ أَكْسَى كَسَى» که بر مسلمانان شمشیر بکشد، خونش را هدر داده است؛ زیرا با این کار باغی و ستمگر شده است.^۲

عالمان حنبلی می‌گویند:

خون متجاوز هدر بوده و متجاوز در آتش است و هیچ چیزی بر عهده مدافع نیست و این مطلب، حکم مذهب حنبلی است و در

۱. همان، ج ۲۹، ص ۶۶.

۲. ابو احمد عثمان بن علی بن محجن البارع الزیلعی، تبیین الحقائق، قم، مرکز اطلاعات و مدارک

اسلامی، ۱۳۸۷، ج ۶، ص ۱۱۰.

صورتی که مدافع کشته شود، شهید است و متجاوز ضامن [خون] اوست.^۱

۱-۵-۴. ضمانت داشتن خون مقاومت کننده

خون مقاومت کننده (مدافع) ضمان آور است؛ اگر قاتل یا مجروح کننده مدافع را بکشد، قصاص می شود و اگر او را مجروح کند، باید دیه بدهد؛ و این حکم بر اساس قواعد کلی شریعت اسلام است، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی که مورد اتفاق شیعه و سنی است، در حجة الوداع فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا مَا أَقُولُ لَكُمْ وَاَعْقِلُوا فَنِي لَا أَدْرِي لَعَلِّي لَا التَّحَاكُمُ فِي هَذَا الْمَوْقِفِ بَعْدَ عَامِنَا هَذَا. ثُمَّ قَالَ أَيُّ يَوْمٍ أَعْظَمُ حُرْمَةً قَالُوا هَذَا الْيَوْمُ قَالَ فَأَيُّ شَهْرٍ أَعْظَمُ حُرْمَةً قَالُوا هَذَا الشَّهْرُ قَالَ فَأَيُّ بَلَدَةٍ أَعْظَمُ حُرْمَةً قَالُوا هَذِهِ الْبَلَدَةُ قَالَ فَإِنَّ دِمَائَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا إِلَى يَوْمٍ تَلْقَوْنَهُ فَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ أَلَا هَلْ بَلَغْتُ قَالُوا نَعَمْ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ.^۲

ای مردم آنچه را می گویم، بشنوید و در آن بیاندیشید؛ زیرا من نمی دانم شاید دیگر در این جایگاه با شما پس از این سال دیدار نکنم؛ سپس فرمود: کدام روز حرمتش بیشتر است؟ گفتند: امروز؛ فرمود: کدام ماه حرمتش بیشتر است؟ گفتند: این ماه؛ فرمود: کدام شهر حرمتش بیشتر است؟ گفتند: این شهر؛ فرمود: همانا حرمت خون و اموالتان بر یکدیگر

۱. ر.ک. ابن قدامه، المغنی، ج ۹، ص ۱۶۳-۱۶۴؛ الشریکی، التوضیح، ج ۲، ص ۱۶۲؛ البهوتی، الروض المربع، ج ۳، ص ۳۳۲؛ الاقناع، ج ۴، ص ۲۹۰، به نقل از کتاب الدفاع الشرعی، داود العطار، ص ۱۵۷.

۲. محمد بن علی بن بابویه، من لایحضره الفقیه، قم، اسلامی، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۶۶-۶۷.

مانند حرمت این روز و حرمت این ماه و حرمت این شهر است [این حرمت همچنان باقی است] تا زمانی که خداوند را ملاقات کنید و از اعمالتان بپرسد؛ آیا [پیام الهی] را ابلاغ کردم؟ گفتند: بله؛ فرمود: خدایا شاهد باش.

فقیهان بر محترم بودن خون مسلمانان و همه اموال آن‌ها جز در مواردی که حقی پدید آید، اتفاق نظر دارند.

فصل دوم

مقاومت در برابر حکومت‌های ستمگر

۲-۱. تقابل مشروعیت و نظام سیاسی حاکم

در میراث فقهی و تاریخ سیاسی ما این تقابل از دیرباز وجود دارد. چرا که بیشتر حکومت‌ها و رژیم‌های سیاسی که به نام اسلام و یا بدون آن بر سر کار می‌آیند، همیشه این تقابل را ایجاد کرده‌اند.

شکل مشروع حاکم و حکومت اسلامی با وضعیت موجود در حکومت‌های گذشته و امروز اختلاف زیادی دارد؛ بنابراین، چگونه می‌توان میان مشروعیت و واقعیت [حکومت‌های اسلامی] تعامل ایجاد کرد؟

مسئله اسلامی بودن حکومت دست کم در بُعد نظری، واقعیت موجود را نفی می‌نماید؛ در حالی که این واقعیت نامشروع [رژیم حاکم] بر بیشتر مسلمانان حکمرانی می‌کند.

باید پرسید تکلیف مسلمانان در برابر این تقابل و رابطه منفی میان

مشروعیت و واقعیت سیاسی چیست؟

آیا باید جانب شرع را بگیرند و شریعت را در حاکم و حکومت اجرا کنند و واقعیت سیاسی مخالف شرع را کنار بگذارند، یا آنکه در برابر واقعیت سیاسی

نامشروع تسلیم شوند و برای توجیه و نیکو جلوه دادن آن تلاش کنند، حتی اگر به تعطیلی شرع بیانجامد.

این مسئله بسیار مهم است و فقط یک فرضیه فقهی یا حالت نادر نیست؛ بلکه بخشی گسترده از زندگی و تاریخ ما را در بر می گیرد، همچنین، یک موضوع حاشیه ای و کمرنگ نیست، بلکه در متن زندگی همگان جاری است. فقیهان در این مسئله دو دیدگاه مختلف دارند: برخی طرفدار سازش با نظام ظالم و برخی طرفدار مقاومت در برابر آن هستند.^۱

این دو نظریه از زمان حکومت بنی امیه تاکنون در دو خط متقابل قرار دارند:

الف) سازش با ظالم

این یک نظریه قدیمی است که از زمان بنی امیه، حادثه کربلا و واقعه حرّه تا کنون برقرار است... و مذهب فقهی بارنگ و لعاب رسمی (حکومتی) است که در سراسر تاریخ اسلام به چشم می خورد.

بر اساس این نظریه، اطاعت از حاکم، واجب و قیام علیه او حرام است؛ اگر چه این حاکمان گناهان گوناگونی را انجام دهند و آشکارا محرمات الهی را نادیده بگیرند؛ مگر اینکه حاکم آشکارا کفر خود را اعلان نماید که این امر نیز به ندرت رخ می دهد. تا زمانی که حاکم به گناه فرمان ندهد، البته وقتی به انجام معصیت فرمان دهد، مخالفت با او فقط در همان مورد جایز است؛ اما زمانی که فرمانی درباره مسائل جنگ، صلح و به جز آن صادر کند؛ مانند فرمان هایی که [سایر] حاکمان صادر می کنند، مخالفت با او جایز نیست و قیام علیه او حرام

۱. البته نه به طور مطلق، بلکه بر اساس ایجاد سازگاری میان مسئله مقاومت و تقیه به مقاومت باور دارند که در این زمان فرصت کافی برای شرح تقارن میان تقیه و دفاع وجود ندارد.

شمرده می‌شود؛ هر چند به حرام‌ها و معصیت‌های الهی مرتکب شود و محرمات خداوند را آشکارا زیر پا بگذارد. بر اساس این دیدگاه، حضور در نماز جمعه و نماز جماعت‌های آنان (حاکمان ستمگر)، دفاع و یاری از این حاکمان واجب است. همچنان که نباید آنان را حتی با امر به معروف و نهی از منکر آزرده خاطر نمود؛ مگر با لطافت و به طور محترمانه که رنجش آن‌ها را به دنبال نداشته باشد.

ب) مقاومت در برابر ظالم

این نظریه فقهی دوم است که امامان معصوم علیهم‌السلام و برخی مذهب‌های فقهی اهل سنت مانند مذهب حنفی و... آن را پذیرفته‌اند؛ پیشوای این مذهب فقهی یعنی ابوحنیفه [مردم را] به سوی زید بن علی علیه‌السلام فراخواند و دعوت زید و قیامش را پذیرفت.

صحابه، تابعان و کسانی که در مدینه علیه زید بن معاویه قیام کردند، همین نظریه را پذیرفته‌اند.

این فقیهان، همکاری با ستمگر و تکیه به او را حرام می‌شمارند و نهی از منکر و امر به معروف ستمگر را با در نظر گرفتن مراتب سه گانه آن - بر اساس قدرت و امکان - واجب می‌دانند.

۲-۲. نتایج منفی فقه سازش کارانه

این فقه، از سوی حاکمان اموی و عباسی پشتیبانی می‌شد و فقه رسمی این دو دولت به شمار می‌آمد. این فقه بر حفظ و بقای این دولت‌ها بسیار اثر گذاشت و تشویق خلفا در مخالفت با احکام الهی را به دنبال داشت؛ از جمله ریختن خون‌های بی‌گناهان، ارتکاب گناهان بسیار، اسراف در اموال بیت‌المال، فساد و

تخریب، اشاعهٔ امور لاهی و حرام، کارهای زشتی که در قصرهای دربار اموی و عباسی انجام می‌شد، ظلم و فساد که کارگزاران آنان در شهرها در حق مردم مرتکب می‌شدند و

در مقابل فقه سازش کارانه، فقه مقاومت قرار دارد؛ این فقه عامل اساسی انقلاب‌هایی است که گاهی در دوران حاکمان بنی‌امیه و بنی‌عباس سر بر می‌آورد و تاج و تخت آنان را به لرزه می‌انداخت.

این خط فقهی با انقلاب امام حسین علیه السلام - فرزند شهید [پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله] - آغاز گردید و خداوند این خط انقلابی را به نابودگر ستمگران، امام مهدی علیه السلام که آخرین قیام‌کنندهٔ آل محمد صلی الله علیه و آله از فرزندان امام حسین علیه السلام است، ختم می‌نماید.

با وجود همهٔ آثار و پیامدهای منفی [حکومت] پادشاهان، حاکمان و رژیم‌های ستمگر که بر کشورهای مسلمان حکمرانی کردند، این خط فقهی حافظ پاکی اسلام و حمایت‌کنندهٔ مرزهای کشورهای اسلامی است.

اگر این خط فقهی مقاومت، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد وجود نداشت، امروز میراث با ارزش پیامبران و نیز میراث گرانقدر خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله برای ما باقی نمی‌ماند.

حتی کسانی که با این خط فقهی مخالفت می‌کنند و مذهب سازش با ستمگران و سرسپردگی به آنان و حرام بودن قیام علیه آن‌ها را می‌پذیرند، میراث دینی خود را مدیون فقه مقاومت، قیام، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر هستند.

در ادامه دربارهٔ این دو فقه: فقه مقاومت و فقه سازش کارانه با ستمگران سخن خواهیم گفت و دلایل هر یک از این دو مذهب از کتاب و سنت را بیان خواهیم کرد، سپس این استدلال‌ها را نقد خواهیم نمود؛ باشد که خداوند دست ما را در پیمودن راه راست بگیرد.

۲-۳. فقه مقاومت

اکنون به فقه مقاومت و دلایل آن از کتاب و سنت شریف بر وجوب مقاومت در برابر حاکمان فاسد و ستمگر در زمین سخن به میان می‌آید؛ اما پیش از ورود به فقه مقاومت به قسمتی از کلمات فقیهان در این باره اشاره می‌شود:

۲-۳-۱. کلمات فقیهان

شیخ احمد نراقی در مستند الشیعه می‌گوید:^۱

کمک کردن به ستمگران در ظلم آن‌ها بلکه در هر کار حرامی، براساس سه دلیل کتاب، سنت و عقل حرام است. خداوند سبحان می‌فرماید: «وَلَا تَعَاوُزُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ...» (مائده: ۲)؛ و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری نکنید!

و نیز می‌فرماید: «وَلَا تَرْكُزُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا...» (هود: ۱۱۳)؛ و بر ظالمان تکیه نکنید.

تکیه حرام، میل اندک [به کافران] است؛ چه برسد به یاری کردن آنان؟! و در روایت حسنه ابوبصیر که از انجام کارهای ستمگران سؤال شد؛ حضرت [امام باقر] فرمود:

لَا وَ لَا مَدَّةَ بَقْلَمٍ وَ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَا يُصِيبُ مِنْ دُنْيَاهُمْ شَيْئًا إِلَّا أَصَابُوا مِنْ دِينِهِ مِثْلَهُ أَوْ حَتَّى يُصِيبُوا مِنْ دِينِهِ مِثْلَهُ.^۲

نه حتی به اندازه کشیدن قلم (قلم زدن)؛ از دنیای آنان به شما چیزی نمی‌رسد، مگر به همان اندازه از دین او بگیرند.

۱. احمد بن محمد نراقی، مستند الشیعه فی احکام الشریعه، قم، آل البيت، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۰۶.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، همان، ج ۱۷، ص ۱۷۹.

همچنین در روایت موثقۀ یونس آمده است: «لَا تُعْنِهِمْ عَلَى بِنَاءِ مَسْجِدٍ؛^۱ آنان را حتی در ساخت مسجد هم یاری نرسان.»

همچنین در روایت موثقۀ عمار در پاسخ به سؤال درباره انجام کارهای پادشاه، امام صادق ع می فرماید: «لَا إِلَّا أَنْ لَا يَقْدِرَ عَلَى شَيْءٍ يَأْكُلُ وَلَا يَشْرَبُ وَلَا يَقْدِرُ عَلَى حِيلَةٍ ...»^۲ نه [جایز نیست] مگر آنکه شخص نتواند بخورد و بیاشامد و هیچ چاره‌ای نداشته باشد.

همچنین روایت عذافر که حضرت می فرماید: «فَمَا خَالِكَ إِذَا تُودِيَ بِكَ فِي أَعْوَانِ الظُّلْمَةِ ...»^۳ حال تو چگونه خواهد بود هنگامی که در [قیامت] تورا میان یاوران ستمگران مورد خطاب قرار دهند.

همچنین روایت ابنِ اَبیِ یَعْفُور که در آن پس از پرسش [از امام صادق ع] دربارهٔ مردی که برای بنایی یا کندن نهری یا تعمیر سدی دعوت می شود؛ [امام صادق ع فرمود:]

مَا أَحَبُّ أُنِّي عَقَدْتُ لَهُمْ عَقْدَةً أَوْ وَكَيْتُ لَهُمْ وَكَاءً وَإِنْ لِي مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا لَا وَلَا مَدَّةَ بَقَلَمٍ إِنَّ أَعْوَانَ الظُّلْمَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي سُرَادِقٍ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَ الْعِبَادِ.^۴

دوست ندارم که برایشان [برای ستمگران] گرهی بزنم یا بند مشکی ببندم و آنچه در میان زمین و آسمان است برای من باشد، نه؛ حتی به اندازه کشیدن قلم (قلم زدن)؛ همانا روز قیامت یاوران ستمگران در پرده‌هایی از آتش خواهند بود تا خداوند میان بندگان حکم کند.

۱. همان، ص ۱۷۷.

۲. همان، ج ۹، ص ۵۰۶.

۳. همان، ج ۱۷، ص ۱۷۸.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۵، ص ۱۰۵.

و صحیح‌ه ابی حمزه [که امام سجاد علیه السلام می فرماید:] «إِيَّاكُمْ وَ صُحْبَةَ الْغَاصِينَ وَ مَعُونَةَ الظَّالِمِينَ»^۱ پرهیزید از همنشینی با گناهکاران و یاری ستمگران. همچنین طلحه بن زید روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَالْمُعِينُ لَهُ وَالرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَتُهُمْ»^۲ کسی که ستم کند، کسی که او را یاری نماید و کسی که از آن راضی باشد، هر سه با هم شریکند. فقیه نامدار شیخ محمد حسن نجفی در جواهر الکلام می گوید:

نهی از یاری ستمگران به این معناست که یاری آنان در ظلم و اموری که به خودی خود حرام شمرده می شود، حرام است نه اموری که به خودی خود مباح هستند؛ هر چند [حرمت یاری در امور مباح] از برخی روایات استفاده می شود.

ابن ابی یعفور می گوید:

نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از یاران ما بر او وارد شد و گفت: فدایت شوم! چه بسا مردی از ما دچار تنگ دستی یا سختی شود، از او برای بنایی یا کندن نهری یا تعمیر سدّی دعوت می شود. نظر شما چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود:

مَا أَحَبُّ أُنِّي عَقَدْتُ لَهُمْ عَقْدَةً أَوْ وَكَيْتُ لَهُمْ وَكَاءً وَ إِنْ لِي مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا لَا وَ لَا مَدَّةَ بَقْلَمٍ إِنْ أَعْوَانَ الظُّلْمَةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي سُرَادِقٍ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَ الْعِبَادِ.^۳

۱. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۶، ص ۲۶۰.

۲. همان، ص ۵۵.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۵، ص ۱۰۵.

بلکه در روایت یونس بن یعقوب آمده است: «لَا تُعْنَهُمْ وَ لَوْ عَلَىٰ بَنَاءِ مَسْجِدٍ»^۱

در روایت صفوان جمال از کرایه دادن شتران به آنان [ستمگران] برای سفر مکه نهی شده است.

به همین دلیل علامه طباطبائی [سید محمد مهدی بحر العلوم] می فرماید: اگر این تفصیل، اجماعی باشد، [آن را می پذیریم] و گرنه باید گفت هر گونه یاری به آنان حرام است؛ زیرا روایات فراوان معتبر و موافق اعتبار درباره ممنوعیت یاری ستمگران در امور مباح به طور عام و خاص وجود دارد؛ زیرا یاری آنان در امور مباح، به یاری آنان در امور حرام منجر می شود؛ چنان که در روایت به آن اشاره شده است:

لَوْ لَا أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ وَجَدُوا مَنْ يَكْتُبُ لَهُمْ وَيَجْنِي لَهُمُ الْفَيْءَ - وَ يَقَاتِلُ عَنْهُمْ وَ يَشْهَدُ جَمَاعَتَهُمْ - لَمَا سَلَبُونَا حَقَّنَا - وَ لَوْ تَرَكَهُمُ النَّاسُ وَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ - مَا وَجَدُوا شَيْئاً إِلَّا مَا وَقَعَ فِي أَيْدِيهِمْ.^۲

اگر بنی امیه کسی را که برایشان کتابت کند، مالیات بگیرد، برایشان بجنگد و در جماعتشان حاضر شود نمی یافتند، هرگز حق ما را سلب نمی کردند و اگر مردم بنی امیه را با داراییشان رها می کردند، بیش از آنچه که داشتند، به دست نمی آوردند.

همچنین یاری ستمگران در امور مباح از تمایل و تکیه بر آنان و دوست داشتن بقای آنان جدا نیست؛ چنان که در روایت صفوان و غیر آن به این مطلب اشاره شده است. چنانچه خداوند متعال در این باره می فرماید: «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَىٰ

۱. همان، ص ۱۷۷

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الوفا، ۱۴۰۳ق، ج ۷۲، ص ۳۶۷.

الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ... (هود: ۱۱۳)؛ بر ظالمان تکیه نکنید، که موجب می‌شود آتش شما را فرا گیرد.»

پاسخ:

اما سیره قطعی بر خلاف این امر [حرمت هرگونه یاری رسانی به ستمگران] است و با آن منافات دارد؛ بلکه با دین و آیین اسلام بر مبنای سهولت و آسان‌گیری منافات دارد؛ زیرا برای شیعیان، بازاری جداگانه راه‌اندازی نشده است و امکان خودداری [از طاغوت و پیروان آن] وجود ندارد؛ بلکه این امر [حرمت یاری ستمگران در امور مباح] با دلایلی که ما را به خوش رفتاری و خوش رویی با طاغوت و ستایش آنان و جلب محبت و جذب دل‌های آن‌ها فرا می‌خواند، منافات دارد؛ این دلایل به ما دستور می‌دهد که چنان با آنان خوش رفتار باشیم که بگویند: خداوند جعفر بن محمد علیه السلام را رحمت کند چه نیکو اصحابش را ادب فرموده است. بنابراین، نظر نیکو جمع میان روایت‌ها است به این که حرمت یاری ستمگران به اموری که فی نفسه حرام هستند، اختصاص یابد؛ همانند کمک و زمینه چینی معصیت گناهکار، خواه آن عمل، حلال باشد یا حرام که او [یاری‌کننده در اثر انجام آن عمل] از یاران طاغوت به شمار آید.

کسی که شلاقی را در برابر دستان پادشاه و حاکم ستمگر قرار دهد، خداوند آن شلاق را در روز قیامت اژدها و ماری بزرگ و آتشین قرار داده و آن را در آتش جهنم بر وی مسلط می‌فرماید.

یاری ستمگران با تمایل به ستم آن‌ها و به نیت تلاش برای بالا بردن شأن و جایگاه آنان، اقتداربخشی به آنان در برابر مردم و زیاد کردن طرفداران و تقویت سلطنت آن‌ها، [همه و همه] بدون شک حرام است؛ زیرا مانند یاری ستمگران به شمار می‌آید، بلکه در حقیقت یاری ستمگران است. اما کارهای دیگری

همچون دوخت لباس، ساختن دیوار یا امور دیگری که فی نفسه و به خودی خود مباح است و انجام دهنده آن قصد مواردی را که بیان شد ندارد، تازمانی که ضرورت مانند تقیه و مانند آن وجود نداشته باشد، مکروه است؛ زیرا هرگونه نزدیک شدن به حاکمان ستمگر انسان را در معرض نابودی قرار می دهد.^۱

امام خمینی * در تحریر الوسیله می فرماید: «یاری ستمگران در ستمشان، بلکه در هر کار حرامی قطعاً حرام است»؛ حتی از پیامبر اکرم * روایت شده است: «مَنْ مَشَى إِلَى ظَالِمٍ لِيُعِينَهُ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ ظَالِمٌ فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ»؛ هر که به سوی ستمگری برود، با اینکه می داند ستمگر است، با این هدف که به او کمک کند، از اسلام بیرون رفته است.»

همچنین پیامبر اکرم * در این باره می فرماید:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ الظَّالِمَةُ وَأَعْوَانُ الظَّالِمَةِ حَتَّى مَنْ بَرَى لَهُمْ قَلَمًا وَ لَاقَ لَهُمْ دَوَاتًا قَالَ فَيَجْتَمِعُونَ فِي تَابُوتٍ مِنْ حَدِيدٍ ثُمَّ يُرْمَى بِهِمْ فِي جَهَنَّمَ.^۲

زمانی که روز قیامت شود، منادی صدای می زند: کجایند ستمگران و یاورانشان حتی کسانی که برای آنان قلمی سر کرده اند و دواتی لیه نموده اند؟ [آن حضرت ادامه داد] پس همه در تابوتی از آهن گرد آیند و در دوزخ افکنده شوند.

اما یاری آنان در امور غیر حرام ظاهراً جایز است، تازمانی که شخص از یاران و اطرفیان منسوب به ستمگران به شمار نیاید و نامش در دفتر و دیوان آنان

۱. محمد حسن نجفی، همان، ج ۲۳، ص ۴۶-۴۸.

۲. محمد حسن حر عاملی، همان، ج ۱۷، ص ۱۸۲.

۳. حسن بن محمد دیلمی، إرشاد القلوب إلى الصواب، قم، شریف رضی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۸۶.

ثبت نشده باشد و این امر [یاری وی] افزایش شوکت، توان و نیرومندی آن‌ها را به دنبال نداشته باشد.^۱

استاد فقیه ما سید ابوالقاسم خویی در کتاب مصباح الفقاهه می‌فرماید: «حکم یاری ستمگران، حکم یاوران آنان و حکم یاری ظالمان در غیر جهت ظلمشان در امور جایز مانند بنایی، نجاری و خیاطی و مانند آن چیست؟» به طور قطع یاری ستمگران در ستم آن‌ها بدون هیچ اختلافی میان همه مسلمانان، بلکه به اتفاق اعلان عالم جایز نیست؛ بلکه جمع زیادی از عالمان شیعه و سنی به حرمت یاری رساندن ستمگران در هر گونه حرام و یا مقدمات فعل حرام حکم داده‌اند. عقل و اجماع مستند به دلایل پیش گفته و نیز آیه شریفه «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ...» (هود: ۱۱۳) بر حرمت آن دلالت دارند.

«رکون» حرام شده در این آیه عبارت از تمایل به ستمگران است؛ از این رو به طریق اولی بر حرمت یاری ستمگران نیز دلالت دارد. یا آنکه مقصود از «رکون» حرام، ورود در ستم آن‌ها و همراهی کردن آن‌ها در ستمگری است.

اما استدلال بر حرمت یاری ستمگران به کلام الهی: «...وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ...» (مائده: ۲)؛ و در گناه و دشمنی به یکدیگر کمک مکنید» — چنان که در مستندالشیعه و غیر آن بیان شده است، پاسخ آن پیش از این در ادامه بحث اعانه بر اثم آمد و بیان شد که (تعاون) غیر از (اعانه) است، زیرا (اعانه) از باب (افعال) و (تعاون) از باب (تفاعل) است؛ از این رو حرمت یکی به دیگری

سرایت نمی‌کند. همچنین روایت‌های فراوان، بلکه متواتری بر حرمت یاری ستمگران دلالت دارد.^۱

داخل شدن انسان در شمار یاران ستمگران بی‌تردید حرام است و همه دلایلی که بر حرمت یاری ستمگران در ستم آن‌ها دلالت دارد و نیز روایت‌های نهی‌کننده از داخل شدن در حزب ستمگران و ثبت نام در دیوان آن‌ها، بر حرمت داخل شدن انسان در میان یاران ستمگران دلالت دارد که در پاورقی به منابع آن اشاره شده است. اما یاری ستمگران در غیر ستمگری در امور جایزی مانند بنایی، نانوائی و مانند آن - چه با دریافت اجرت و چه بدون آن - اشکالی ندارد؛ مشروط بر اینکه شخص از نظر عرف، یاور ستمگران به شمار نیاید و گرنه چنان‌که بیان شد، حرام خواهد بود. خلاصه آنکه: کاری که انجام آن برای ستمگران حرام است، بر دو قسم است:

۱. یاری کردن ستمگران بر ستم آن‌ها؛

۲. اینکه انسان از یاران ستمگران بشود؛ آن‌چنان‌که در عرف از منسوبان ستمگران به شمار آید؛ به این صورت که گفته شود: این فرد، منشی و کاتب [حاکم] ستمگر است و یا این شخص معمار ستمگر یا خزانه دار او است.

به تحقیق دانستی که هر دو نوع بر اساس دلایل پیشین حرام است؛ اما بر حرمت غیر آن دلیلی وجود ندارد.^۲

۱. ابوبصیر می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره اعمال ستمگران سؤال کردم؛ حضرت فرمود: «یا ابا محمد لَا وَ لَا مَدَّةَ بَقْلَمٍ اِنْ اَحَدَكُمُ لَا يُصِيبُ مِنْ دُنْيَاهُمْ شَيْئًا اِلَّا اَصَابُوا مِنْ دِينِهِ مِثْلَهُ؛ ای ابا محمد! نه حتی به اندازه کشیدن قلم؛ به احدی از دنیای آنان چیزی نمی‌رسد، مگر به همان اندازه از دین او بگیرند» (محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۷، ص ۱۷۹)

۲. سید ابوالقاسم موسوی خویی، مصباح الفقاهه، قم، الفقاهه، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۴.

۲-۳-۲. مبانی فقهی مقاومت

الف) وجوب جهاد با طاغوت در قرآن

آیه فرمان کفر به طاغوت؛ خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ... (نساء: ۶۰)؛ می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آن‌ها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند.»

طاغوت

درباره تفسیر طاغوت در شأن نزول این آیه آمده است: میان مردی یهودی و مردی از منافقان خصومتی بود. مرد منافق برای حل اختلاف، خواستار رفتن نزد قاضی یهودی بود؛ زیرا می‌دانست یهودیان رشوه می‌پذیرند. در مقابل، مرد یهودی خواستار مراجعه به قاضی مسلمان بود، زیرا می‌دانست مسلمانان رشوه نمی‌گیرند. در پایان توافق کردند که نزد کاهنی از جُهیینه طرح دعوا کنند؛ خداوند این آیه را نازل فرمود:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أَتَزَّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (نساء: ۶۰).

آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند؛ ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آن‌ها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه‌های دور دستی بيفکند.

«الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ»؛ یعنی منافقان، «وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ»؛ یعنی یهود، «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ»؛ یعنی کاهن.^۱

ثعلبی و ابن ابی حاتم از طریق ابن عباس روایت کرده‌اند: «مردی از منافقان به نام بشر با یک یهودی اختلاف کرد؛ یهودی او را نزد پیامبر دعوت کرد و او یهودی را نزد کعب بن اشرف فراخواند. بر این اساس طاغوت [در این آیه]، کعب بن اشرف است.»^۲

طاغوت از طغیان بر ضد خداوند و رسول او گرفته شده است. آلوسی می‌گوید: «اطلاق طاغوت بر او (کعب بن اشرف) در حقیقت به معنای کثیر الطغیان است.»^۳

بُروسوی در تفسیر این آیه می‌گوید: «طاغوت، کعب بن اشرف است. او به سبب افراط در طغیان و دشمنی با رسول خدا طاغوت نامیده شده است؛ و معنای آن عبارت است از هر کس که به باطل حکم کند.» سیوطی می‌نویسد:

طاغوت مردی از یهود به نام کعب بن اشرف است. هرگاه آنان را به آنچه خداوند فرو فرستاده و به سوی رسول خدا می‌خواندند تا در میانشان حکم نماید، می‌گفتند آن‌ها را نزد کعب بن اشرف می‌بریم تا در میانمان حکم کند. به همین دلیل است که خداوند فرمود: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ.»^۴

۱. محمد بن جریر طبری، تفسیر طبری، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۵۶، ج ۵، ص ۹۷.

۲. سید محمود آلوسی بغدادی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۶۸.

۳. همان.

۴. جلال الدین سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۷۹.

ب) کفرورزی به طاغوت

کفر به طاغوت، یعنی بیزاری جستن از طاغوت و رد و انکار آن.

راغب اصفهانی در کتاب *مفردات الفاظ القرآن* می‌گوید:

از آنجاکه کفران مقتضی انکار نعمت است؛ این واژه در انکار به کار می‌رود.

خداوند فرمود: «وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ»^۱ یعنی منکر آن نباشید...

گاهی اوقات از تبرّی به کفر تعبیر می‌شود مانند: «ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ

بَعْضُكُم بِبَعْضٍ...»^۲ و کلام خداوند متعال: «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ

مِنْ قَبْلُ...»^۳؛ گفته می‌شود «كَفَرَ بِالشَّيْطَانِ»^۴ هنگامی که فرد به خدا

ایمان آورد و با شیطان مخالفت کند؛ مانند این فرموده خداوند متعال:

«وَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ...» (بقره: ۲۵۶)؛ بنابراین، کسی که

به طاغوت [بت و شیطان و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان

آورد [به دستگیره محکمی چنگ زده است].»

به این ترتیب کفر در اینجا به معنی رد، انکار و تبرّی جستن از طاغوت است

و به صرف روی گردانی و انکار قلبی تحقق نمی‌یابد. بلکه با جبهه‌گیری و

رویاری با طاغوت انجام می‌شود؛ همچنان که علامه سید محمد حسین

طباطبایی در *المیزان* نیز همین دیدگاه را بیان کرده است.

در آیه ۳۶ سوره نحل از این حالت به پرهیز از طاغوت تعبیر شده است؛

خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ ابْعِدُوا اللَّهَ وَاجْتَبُوا

۱. «و نخستین کافر به آن نباشید!» (بقره (۲)، آیه ۴۱).

۲. «سپس روز قیامت از یکدیگر بیزاری می‌جوید.» (عنکبوت (۲۹)، آیه ۲۵).

۳. «من نسبت به شرک شما درباره خود، که از قبل داشتید، (و اطاعت مرا هم ردیف اطاعت خدا

قرار دادید) بیزار و کافرم!» (ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۲).

۴. به شیطان کفر بورزید.

الطَّاعُوتُ... (نحل: ۳۶)؛ مادر هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدای یکتا را
بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید!»

اجتناب آن است که انسان مسلمان جایگاه و حساب خود را از جایگاه،
صف، رژی و نفوذ طاغوت جدا کند و دوری و بریدگی و برائت خویش را از
آن آشکار سازد.

عبادت طاغوت

در مقابل کفرورزی به طاغوت و برائت و اجتناب از او مفهوم عبادت طاغوت
مطرح می شود؛ عبادت طاغوت یعنی اطاعت از او.

خداوند متعال می فرماید: «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى... (زمر: ۱۷)؛ و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به
سوی خداوند باز گشتند، بشارت از آن آن هاست.»

عبادت طاغوت، اطاعت و فرمان برداری از اوست. در تفسیر علی بن ابراهیم
روایت شده که [امام صادق ع فرمود]: «مَنْ أَطَاعَ جَبَّاراً فَقَدْ عَبَدَهُ؛ کسی که از
ستمگری اطاعت کند همانا او را عبادت کرده است.»

امام صادق ع فرمود:

مَرْعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَى قَرْيَةٍ قَدْ مَاتَ أَهْلُهَا فَأَحْيَا أَحَدَهُمْ فَقَالَ
وَيَحْكُمُ مَا كَانَتْ أَعْمَالُكُمْ قَالَ عِبَادَةُ الطَّاغُوتِ وَحُبُّ الدُّنْيَا قَالَ كَيْفَ
كَانَتْ عِبَادَتُكُمْ لِلطَّاغُوتِ قَالَ الطَّاعَةُ لِأَهْلِ الْمَعَاصِي.^۲

عیسی بن مریم ع از روستایی گذشت که اهالی آن مرده بودند؛
عیسی بن مریم ع یکی از آنان را زنده کرد و به او گفت: وای بر شما! چه

۱. عبدعلی بن جمعه عروسی حویزی، نور الثقلین، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۴۸۱.

۲. همان، ج ۵، ص ۵۳۱؛ محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، قم، دارالحديث، ۱۳۷۵، ج ۵،

کار می‌کردید؟! گفت: عبادت طاغوت و دوستی دنیا. پرسید: طاغوت را چگونه عبادت می‌کردید؟ گفت: از معصیت کاران اطاعت می‌کردیم.

بنابراین، خداوند متعال تکیه بر طاغوت و طرح دعوا نزد طاغوت را بر بندگانش حرام دانسته و به تبری جستن و پرهیز از طاغوت - چه در حق و چه در باطل - فرمان داده است. تکیه و اطاعت از طاغوت حتی در غیر معصیت خدا نیز حمایت و پشتیبانی او و مسلط کردن او بر مسلمانان است.

در مقبوله عمر بن حنظله آمده از امام صادق علیه السلام درباره دو نفر از یارانمان پرسیدم که درباره دین یا میراثی با هم اختلاف دارند و نزد سلطان یا قضات طرح دعوا می‌کنند و از آنان می‌خواهند که میان این دو حکم کنند؛ آیا این کار حلال و جایز است؟ امام علیه السلام فرمود:

مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ وَمَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُخْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ وَمَا أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ^۱

هر کس از آنان در حق یا باطل درخواست حکم کند؛ همانا از طاغوت درخواست حکم کرده است و هر آنچه به نفع او حکم شود، آن را به حرام برداشته است؛ اگر چه حق ثابت و مسلم او باشد؛ زیرا آن را به حکم طاغوت و کسی دریافت کرده که خداوند فرمان داده به او کفر بورزند؛ خداوند متعال می‌فرماید: «می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آن‌ها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند.»

پ) آیه نهی از تکیه بر ستمگران

خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ...» (هود:

۱۱۳)؛ و بر ظالمان تکیه نکنید، که موجب می‌شود آتش شما را فرا گیرد.»

چنانچه لغت شناسان می‌گویند: «رکون»؛ مدارا و سازگاری، محبت، مودت، اطاعت، رضایت، تمایل و گرایش، استعانت و نزدیکی است؛ ز مخشری در تفسیر این آیه شریفه می‌گوید:

أَرْكَنَهُ؛ یعنی او را متمایل گرداند. نهی از رکون در این آیه عبارت است از:

فرورفتن در هواداری و واله و شیدای آنان شدن، مصاحبت، مجالست،

زیارت، سازش، رضایت و خشنودی از کارهای آنان، خود را شبیه آن‌ها

کردن، به شیوه و لباس آنان درآمدن، از شکوه و جلال آن‌ها ترسیدن و یاد

کردن از آنان به گونه‌ای که بزرگداشت آن‌ها به شمار آید.

حکایت کرده‌اند که موفق پشت سر امام جماعت نماز گزارد. امام آیه «وَلَا

تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» را در نماز خواند؛ موفق بیهوش شد؛

وقتی به هوش آمد، علت را از او پرسیدند، گفت: این حال کسی است که به

ستمگر تکیه کند. پس ستمگر چه حالی خواهد داشت؟^۱

قرطبی در تفسیر این آیه شریفه می‌گوید:

رکون در حقیقت تکیه کردن، اعتماد ورزیدن و آرمیدن در کنار چیزی و

رضایت داشتن از آن است. قتاده گفت: یعنی آنان را دوست نداشته باشید

و از آنان اطاعت نکنید. ابن جریح می‌گوید: به سوی آنان گرایش نداشته

۱. محمود ز مخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق،

باشید. ابوالعالیه گفت: از کارهایشان خوشنود نباشید. همه این دیدگاه‌ها به هم نزدیک است. ابن زید گفت: رکون مدارا و سازش است.^۱

او در تفسیر «الَّذِينَ ظَلَمُوا» می‌گوید:

گفته‌اند: منظور اهل شرک است؛ برخی گفته‌اند: این واژه عام است و مشرکان و معصیت‌کاران را در بر می‌گیرد. مانند این فرموده خداوند متعال: «إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا... (انعام: ۶۸)؛ و هنگامی که دیدی آن کسانی را که از روی تمسخر درباره آیات قرآن گفتگو کرده، بر آن طعنه می‌زنند»؛ در معنای این آیه همین گفته صحیح است و این آیه بر دوری از اهل کفر و معاصی یعنی بدعت‌گذاران دلالت دارد.^۲

ابن کثیر در تفسیر آیه «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا» می‌گوید:

از ابن عباس نقل شده است که یعنی: با آنان مدارا و سازش نکنید... ابوالعالیه گفت: منظور این است که از کارهایشان خوشنود نباشید. ابن جریر گفت: از ابن عباس است که منظور آیه این است: به کسانی که ستم کرده‌اند، میل نکنید. این گفته سخن نیکی است؛ یعنی از ستمگران یاری نجوید تا چنان باشد که گویی از کارهایشان خوشنود و راضی هستید «فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»: آن گاه آتش شمارا در بر می‌گیرد.^۳

سید قطب در تفسیر آیه «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ...»

می‌گوید:

۱. محمد بن احمد قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴، ج ۹، ص ۱۰۸.

۲. همان.

۳. ابوالفداء اسماعیل بن عمر ابن کثیر دمشقی، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیه،

۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۴۶۱.

به ستمگران، جباران، طاغوت‌های ظالم و صاحبان قدرت بر روی زمین، آنان که بندگان خدا را با قدرت خود در هم می‌کوبند و بندهٔ دیگر بندگان می‌سازند، تکیه نکنید؛ زیرا تکیه بر آنان به معنای مشارکت در گناه و تأیید آنان در منکر بزرگی است که مرتکب می‌شوند.^۱

این فقط بخشی از سخنان مفسران در تفسیر نهی از تکیه به ستمگران بود که «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا» را چنین تفسیر کرده‌اند: به آنان میل نکنید و به آنان اطمینان نکنید، از آنان کمک نگیرید، از کارهایشان راضی نباشید، با آنان سازش و نرمش نکنید، آنان را دوست نداشته باشید و آن‌ها را تأیید نکنید. ظالمان همان معصیت‌کاران هستند. اگر آنچه دربارهٔ آنان گذشت، با اشاره روشن قرآن کریم حرام است؛ پس چگونه تأیید و اقرار به حاکمیت ایشان، ولایت و پذیرش حاکمیت آنان و نیز همراهی و همگامی با جماعت آن‌ها جایز خواهد بود؟!

خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ * الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ» (شعرا: ۱۵۱-۱۵۲)؛ و فرمان مسرفان را اطاعت نکنید! همان‌ها که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند!

و نیز می‌فرماید: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا» (انسان: ۲۴)؛ پس در (تبلیغ و اجرای) حکم پروردگارت شکیبا (و با استقامت) باش و از هیچ گنهکار یا کافری از آنان اطاعت مکن!

ت) وجوب جهاد با طاغوت در احادیث

روایت‌های زیادی در این باره وجود دارد که گوشه‌ای از آن‌ها به قرار زیر است:

۱. سیدبن قطب‌بن ابراهیم شاذلی، فی ظلال القرآن، بیروت، دارالشروق، ۱۴۱۲ق، ج ۱۲، ص ۱۴۷.

ثقة الاسلام کلینی به سند خود از جابر بن عبد الله انصاری در حدیثی از امام باقر علیه السلام روایت کرده:

فَأَنْكَرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَالْفِظُوا بِالسِّنَتِكُمْ وَصُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَلَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّائِمَةً؛ ثُمَّ قَالَ: فَإِنْ اتَّعَظُوا وَإِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» هُنَالِكَ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَيْدِيكُمْ وَأَبْغُضُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ غَيْرَ طَالِبِينَ سُلْطَانًا.^۱

در دل خود از بدی‌هایشان بیزار شوید و آن را به زبان آورید و به تندی به روی آنان سیلی بزنید... و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نهراسید. اگر پند گرفتند و به حق باز گشتند، ایرادی بر آنان نیست. [به فرموده خداوند]: «ایراد بر آنانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین ستمگرانه فتنه برمی‌انگیزند، عذابی دردناک در انتظار ایشان است؛ پس با بدن‌هایتان با آنان بجنگید و در دل‌هایتان دشمنی آن‌ها را داشته باشید و در این کار با طالب قدرت و مال نباشید.

شاهد ما در این روایت این سخن امام علیه السلام است که: «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ... هُنَالِكَ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَيْدِيكُمْ.» در روایتی صحیح ابن ابی عمیر از یحیی طویل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «مَا جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَ اللَّهِ بَسْطَ اللِّسَانِ وَكَفَّ الْأَيْدِ وَلَكِنْ جَعَلَهُمَا يُسْطَانٍ مَعًا وَ يُكْفَانٍ مَعًا»^۲ خداوند فرمان نداده که زبان گشوده باشد و دست بسته؛ بلکه مقرر فرموده با هم گشوده شوند و با هم بسته شوند.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۵، ص ۵۶؛ محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۶، ص ۱۳۱.

۲. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۵، ص ۱۴۳.

سید رضی در نهج البلاغه از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که در صفین فرمود:

إِنَّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَىٰ عُدُوَّنَا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَىٰ إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ
بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيءٌ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ
صَاحِبِهِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ
الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَىٰ فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ الْهُدَىٰ وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ
نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ.^۱

ای مؤمنان، هر کس تجاوزی را بنگرد، و شاهد دعوت به منکری باشد، و در دل آن را انکار کند، خود را از آلودگی سالم داشته است، و هر کس با زبان آن را انکار کند، پاداش آن داده خواهد شد و از اولی برتر است، و آن کس که با شمشیر به انکار برخیزد تا کلام خدا بلند و گفتار ستمگران پست گردد، او هدایت یافته و در راه راست قدم نهاده و نور یقین در دلش تابیده است.

روایت‌هایی با این مضمون فراوان است و به مرتبه تواتر می‌رسد؛ از این رو مراجعه به اسناد و بررسی آن در این باره لازم نیست.

روایت‌هایی نیز از طریق اهل سنت وجود دارد. ترمذی از طارق بن شهاب آورده که گفت:

نخستین کسی که خطبه را بر نماز [عید] مقدم داشت، مروان بن حکم بود. مردی برخاست و به مروان گفت: با سنت مخالفت کردی.... ابو سعید گفت: این مرد وظیفه خود را انجام داد. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «مَنْ رَأَىٰ مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُنْكَرْ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَ ذَلِكَ

أَضْعَفُ الْإِيمَانِ؛ هر کس منکری دید، باید آن را با دستش انکار کند و اگر نتوانست، به زبان و اگر نتوانست، در قلبش و این ضعیف‌ترین مراتب ایمان است.»

ابو عیسی می‌گوید: این حدیث صحیح و حسن است.^۱

احمد بن حنبل این روایت را در دو جا از مسند خود آورده است.^۲

مسلم نیز با لفظی نزدیک به همین عبارت آن را در صحیح خود روایت کرده است.^۳

ابن ماجه^۴ و نسائی هم آن را در سنن خود روایت کرده‌اند.^۵

نگارنده بر آن نیست تا همه احادیث وارده در این باره را بیان کند زیرا تعداد آن بسیار زیاد است و به مرتبه تواتر معنوی می‌رسد. این بحث را با روایتی از حسین بن علی^{علیه السلام} به پایان می‌بریم که به نقل مورخان در منطقه البیضاء از جد خود، رسول خدا^{صلی الله علیه و آله}، نقل کرد؛ آن حضرت در برابر سپاه حربن یزید تمیمی به خطبه ایستاد و فرمود: ای مردم رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} فرمود:

مَنْ رَأَى مِنْكُمْ سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لْعَهْدِ اللَّهِ مُخَالَفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَفْعَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ - فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ - كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ.^۶

۱. محمد بن عیسی ترمذی، سنن ترمذی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۴۶۹-۴۷۰، کتاب الفتن باب «ما جاء فی تغییر المنکر بالید و اللسان»، حدیث ۲۱۷۲.

۲. احمد بن محمد بن حنبل، همان، ج ۳، ص ۱۰ و ۵۴.

۳. مسلم بن الحجاج نیشابوری، صحیح مسلم، بیروت، دار الفکر، ج ۱، ص ۵۰.

۴. محمد بن یزید بن ماجه قزوینی، سنن ابن ماجه، تحقیق و تعلیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۹۹۰م، ج ۲، ص ۱۳۳۰.

۵. احمد بن شعیب نسائی، همان، ج ۸، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۶. ابو جعفر بن جریر الطبری، تاریخ طبری، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۲۸ق، ج ۴، ص ۳۰۰؛ عزالدین ابوالحسن علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ریاض، بیت افکار الدولیه، ج ۳، ص ۲۸۰.

هر کس از شما سلطان ستمگری را دید که حرام خدا را حلال کرده، پیمان خدا را شکسته، با سنت رسول خدا مخالفت می کند و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز گری عمل می کند؛ اما با عمل و یا گفتار با او مخالفت نکند، بر خداوند حق است که او را وارد جایگاه شایسته اش (جهنم) کند.

ث) وجوب جهاد با طاغوت در سیره اهل بیت علیهم السلام

آشکارترین جایگاه در این باره، سیره امام حسین علیه السلام در برابر طاغوت زمان خود، یزید بن معاویه بن ابی سفیان، است که امام در برابر او قیام کرد و همراه فرزندان، خاندان و یاران برگزیده اش با او جنگید. سیدالشهدا علیه السلام در کربلا در میان مردم و یارانش خطبه ای ایراد کرد؛ از جمله فرمود:

أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَفْعَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يَنْتَهِى عَنْهُ لِيَرْغَبَ
الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ
الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا.^۱

آیا به حق نمی نگرید که به آن عمل نمی شود و به باطل نظاره نمی کنید که از آن نهی نمی کنند تا مؤمن در راه حق مشتاق دیدار پروردگار باشد. من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز خواری نمی بینم.

وقتی مروان بن حکم پس از هلاکت معاویه از امام حسین علیه السلام خواست تا با یزید بیعت کند، امام فرمود:

إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيتِ الْأُمَّةُ بِرَأْعٍ
مِثْلِ يَزِيدَ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى
آلِ أَبِي سُفْيَانَ.^۲

۱. همان، ص ۳۰۱.

۲. سید محسن امین، *لواعج الاشجان فی مقتل الحسین* علیه السلام، تهران، امیر کبیر، ۱۳۹۰، ص ۲۴.

ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم و با اسلام باید وداع کرد که امت به حاکمی چون یزید مبتلا شده است و از جدّم رسول خدا شنیدم که فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است.

هنگامی که در کربلا از آن حضرت خواستند تا با یزید بیعت کند، فرمود: «لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيهِمْ يَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ»^۱ نه به خدا سوگند! نه دست خودم را چونان انسان خوار و ذلیل به آنان می‌دهم، نه چونان بردگان می‌گریزم.»

۲-۴. فقه سازش کارانه با ستمگر

دیدگاهی که در برابر طاغوت بیان کردیم، برگرفته از آموزه‌های اسلام و معارف و احکام آشکار آن است. ابو عبد الرحمن عبد الله بن عمرو عبد الله بن عمرو بن عاص در این باره دیدگاه دیگری دارند: تأیید ظالم و پذیرش حکومت و سلطنت او تا زمانی که به زور شمشیر و قدرت فرمان می‌راند و حرمت خروج بر ضدّ او. این دیدگاه بسیار برای حاکمان اموی خوشایند بود، بنابراین از آن حمایت کردند. همچنان که در طول تاریخ، سلاطینی از این دیدگاه پشتیبانی نمودند و با استناد به آن شورش‌ها و انقلاب‌های مخالفان را در هم کوبیدند.

بر پایه این دیدگاه، اطاعت از حاکمان ستمگر و پیروی از آنان واجب است، هر چند تباهی و ستمگری کنند، اسلام را به بازی بگیرند، حدود و حرمت‌های الهی را در هم شکنند و بیت‌المال را با اسراف و تبذیر حیف و میل کنند، حتی

۱. ابو جعفر بن جریر الطبری، همان، ج ۴، ص ۳۳۰؛ عزالدین ابوالحسن علی بن محمد، همان، ج ۳،

اگر آشکارا شراب بنوشند، مستی نمایند، منکرات دیگر را مرتکب شوند، جان‌های بی‌گناه را بگیرند و انسان‌های صالح و شایسته را بکشند؛ تا زمانی که کفر خود را آشکار نسازند و به ارتکاب معصیت فرمان ندهند، اطاعت و فرمان‌پذیری از آنان واجب و خروج بر آنان حرام است.

یزید بن معاویه، حجاج بن یوسف ثقفی، ولید بن یزید که سر خود را در ظرف شراب فرو می‌برد و همچون چهار پایان از آن می‌نوشتید، نمونه‌هایی از این حاکمان ستمگرند، بر اساس این فتواها، خروج بر یزید بن معاویه و مخالفت با وی در غیر معصیت الهی حرام است

این دیدگاه دوم است که در عصر اموی ظهور و بروز کرد و در روزگار عباسی ادامه یافت. شماری از عالمان و فقیهان معروف اهل سنت این دیدگاه را تئوریزه کردند و به سوی آن فراخواندند و ادعا کردند که مخالفت با آن، بدعت در دین است. این فتوا ادامه یافت و ریشه دوانید تا آنجا که نزدیک بود در روزگار امویان و عباسیان دیدگاه و فتوای رسمی فقیهان اهل سنت باشد.

اکنون نمونه‌هایی از سخنان این فقیهان و محدثان در وجوب پیروی از حاکمان ستمگر (تا زمانی که کفر خود را آشکار نکرده و به ارتکاب معصیت فرمان نداده‌اند) و بدعت و حرام دانستن خروج بر ضد آنان بیان می‌شود.

دیدگاه عبدالله بن عمر

مسلم از یزید بن محمد از نافع روایت کرده: عبدالله بن عمر در واقعه حرّه در روزگار یزید بن معاویه نزد عبدالله بن مطیع آمد. عبدالله بن مطیع گفت: برای ابو عبد الرحمن متکابی بیاورید تا تکیه زند. عبدالله بن عمر گفت: نزد تو نیامده‌ام تا بنشینم، آمده‌ام تا حدیثی را برای نقل کنم. شنیدم رسول خدا ﷺ فرمود:

مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةِ لِقَىٰ اللَّهَ ﷻ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَأُحْجَّةَ لَهُ وَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مَيِّتَةً الْجَاهِلِيَّةِ.^۱

هر کس دست از اطاعت (حاکم) بردارد، روز قیامت در حالی خداوند ﷻ را ملاقات می‌کند که او را حجتی نیست و هر کس در حالی بمیرد که بیعتی بر گردن ندارد، به مرگ جاهلیت مرده است.

دیدگاه عبداللہ بن عمرو بن عاص

عبداللہ بن عمرو بن عاص نیز همین عقیده را داشت؛ این دیدگاه از او معروف است و مردم را به سوی آن دعوت می‌کرد.^۲

البته بر نگارنده این سطور معلوم نشد که آیا این روایت از آن دو است یا اینکه آن را از زبان آن‌ها ساخته‌اند؛ اما به یقین می‌داند که این روایت نمی‌تواند حدیث رسول خدا ﷺ باشد.

دیدگاه حسن بصری

این دیدگاه نیز از حسن بصری معروف است که:

أمرًا پنج مورد از امور ما را بر عهده دارند: جمعه، جماعت، عید، مرزها و حدود. به خدا سوگند! دین جز با آنان برپا نمی‌شود، اگر چه جور و ستم پیشه سازند و ستم روا دارند. به خدا سوگند! بیش از آنکه فساد کنند، اصلاح می‌کنند.^۳

۱. مسلم بن الحجاج نیشابوری، همان، ج ۶، ص ۲۲.

۲. ر. ک. احمد بن محمد بن حنبل، همان، ج ۲، ص ۳۴۴.

۳. احمد نقیب، شرح مقدمه قیروانی، قاهره، ۱۹۶۸ م، ج ۱۵، ص ۵.

دیدگاه سفیان ثوری

سفیان ثوری نیز بر این دیدگاه اصرار می‌ورزید و آن را یکی از ستون‌های ایمان می‌خواند. او به شعیب - یکی از شاگردان خود - می‌گوید:

ای شعیب! آنچه نوشته‌ای تو را سود نبخشد، مگر اینکه به نماز خواندن پشت سر هر نیکوکار و بدکاری معتقد باشی و نیز به جهاد تا روز قیامت و صبر زیر پرچم سلطان ستمگر یا عادل، اعتقاد داشته باشی.^۱

دیدگاه علی بن مدینی

علی بن مدینی^۲ می‌گوید:

حرف شنوی و اطاعت از فرمان پیشوایان و امرای مؤمنان - نیکوکار باشند یا بدکار - و کسی که به اجماع مردم و رضایت آنان به خلافت برسد [لازم است]. برای احدی از کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، جایز نیست که شب بخوابد مگر آنکه امامی داشته باشند، نیکوکار یا بدکار. چرا که او [این امام] امیر مؤمنان است! احدی حق ندارد بر آنان (پیشوایان) ایراد بگیرد و به نزاع با آنان برخیزد، پرداخت صدقات به آنان جایز و نافذ است. هر که صدقات را به آنان - نیکوکار باشند یا بدکار - بپردازد، بریء الذمه می‌شود و از خدا پاداش می‌گیرد... و نماز جمعه پشت سر پیشوا و منصوب از ناحیه وی جایز است و برپا می‌شود، [این نماز جمعه] دو رکعت

۱. هبة الدین الحسن بن منصور الطبری لالکائی، شرح اصول اعتقاد اهل السنه و الجماعه، مدینه، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۰۵.

۲. علی بن عبدالله بن جعفر مدینی (۱۶۱ - ۲۳۴ق) از علمای اهل سنت در قرن سوم هجری است و کتاب اسباب النزول که نخستین و قدیمی ترین نگارش به صورت مستقل با این نام است، از وی می‌باشد؛ ولی به دست ما نرسیده است.

است و هر که آن را اعاده کند، بدعت گذار، تارکِ ایمان و مخالف به شمار می‌آید. اگر شخصی به صحّت نماز پشت سر پیشوایان — هر که باشند، نیکوکار یا بدکار — ایمان نداشته باشد، ذره‌ای از فضیلت نماز جمعه را درک نکرده است. سنّت آن است که پشت سر آنان نماز بخوانند و در درونشان اشکالی بر این امر نگیرند [این مسئله را پذیرفته باشند] هر کس بر یکی از امامان مسلمانان که مردم بر گردوی جمع شده‌اند و خلافت او را به هر صورتی که باشد، با رضایت [عمومی] یا قهر و غلبه پذیرفته‌اند، خروج کند؛ چنین کسی جمع مسلمانان را پراکنده ساخته و با سنّت رسول خدا ﷺ مخالفت ورزیده است. اگر در حال خروج بر امام بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است و برای هیچ یک از مردم، جنگ با سلطان و خروج علیه وی جایز نیست؛ هر کس چنین کند بر خلاف سنّت [عمل کرده و] بدعت گذاری کرده است.^۱

لالکائی و بخاری

شیخ لالکائی (وفات: ۴۱۸ق) در کتاب خود، السنه، فصلی گشوده و شماری از عقاید اهل سنّت را آورده است؛ او می‌گوید: «و از آن جمله است اعتقاد آنان (اهل سنت) به وجوب حرف شنوی و اطاعت از والیان امور، نیکوکار باشند یا بدکار.»

سپس سخن بخاری را نقل می‌کند:

بیش از هزار مرد از اهل علم از اهالی حجاز از مکه و مدینه، کوفه، بصره، واسط، بغداد، شام و مصر را بارها ملاقات کردم و از بیش از چهل و شش

۱. هبة الدین الحسن بن منصور الطبری لالکائی، همان، ج ۱، ص ۱۶۷.

سال پیش، [این افراد] نزد من می آمدند و همگی چنین عقیده ای [و جوب حرف شنوی و اطاعت از والیان امور، نیکوکار باشند یا بدکار] را داشتند.^۱

دیدگاه نووی در شرح صحیح مسلم

نووی در شرح خود بر صحیح مسلم می گوید:

به اتفاق مسلمانان خروج ضد خلفا و جنگ با آنان - اگر چه فاسقان ستمگری باشند - حرام است، به اجماع اهل سنت، سلطان به سبب فسق عزل نمی شود. اما دلیل بیان شده در برخی کتاب های فقهی فقیهان اهل سنت که می گویند در این صورت سلطان عزل می شود، اشتباه است و گوینده آن با اجماع اهل سنت مخالفت ورزیده است.^۲

ابن حجر در شرح صحیح بخاری

ابن حجر در کتاب فتح الباری فی شرح صحیح البخاری از ابن بطال نقل می کند: فقها بر وجوب اطاعت از سلطان که از راه غلبه به حکومت رسیده و جهاد همراه وی و اینکه اطاعت از او بهتر از خروج علیه اوست، اجماع دارند؛ زیرا اطاعت، سبب جلوگیری از خونریزی شده و باعث آرامش مردمان است. فقها چیزی از آن استثنا نکرده اند، مگر هنگامی که از سلطان، کفر صریح به وقوع پیوندد.^۳

۱. همان، ص ۳۱۶ و ۳۱۷.

۲. ابوزکریا یحیی بن شرف بن مری النووی، المنهاج فی شرح صحیح مسلم، ریاض، بیت الافکار الدولیه، ج ۱۲، ص ۲۹۹.

۳. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ریاض، دار ابن الجوزی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۰، ص ۵۸.

دیدگاه ابوبکر اسماعیلی

شیخ ابوبکر اسماعیلی (وفات: ۳۷۱ق) در کتاب *اعتقاد اهل الحدیث*، می‌گوید: [اهل سنت] به نماز و [نماز] جمعه و غیر آن پشت سر امام مسلمانان - نیکوکار باشد یا بدکار - اعتقاد دارند؛ زیرا خداوند ﷻ نماز جمعه را واجب نموده و امر کرده که در هر حال آن را به عنوان فریضه واجب به جا آورند؛ در حالی که [خداوند] می‌دانست در میان کسانی که آن را اقامه می‌کنند، فاسق و فاجر وجود دارد و آن را در هیچ زمانی استثنا نکرده است؛ و [نیز اهل سنت] به جهاد همراه آنان [پیشوایان مسلمانان] اعتقاد دارند اگر چه والیان جور باشند.^۱

دیدگاه طحاوی و شارحان العقیده الطحاویه

شیخ طحاوی (وفات: ۳۲۱ق) می‌گوید:

ما به خروج بر ضد پیشوایان و والیان امورمان اعتقاد نداریم؛ اگر چه ستم و جور روا دارند و نفرینشان نمی‌کنیم و دست از اطاعت آنان نمی‌کشیم و اطاعت از آنان را تا زمانی که به معصیت امر نکنند، از [جنس] اطاعت از خداوند ﷻ و واجب می‌دانیم و برایشان صلاح و عافیت آرزو می‌کنیم.

صالح آل شیخ در کتاب *شرح العقیده الطحاویه* در [توضیح] این عبارات

می‌نویسد:

طحاوی می‌گوید: «ما به خروج بر ضد پیشوایان و والیان امورمان عقیده نداریم؛ اگر چه ستم و جور روا دارند.»

۱. احمد بن ابراهیم بن اسماعیل ابی بکر الإسماعیلی، *اعتقاد اهل الحدیث*، تحقیق، محمد بن عبدالرحمن الخمیس، دار الفتح الشارقة، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۲۹.

در این جمله، عقیده‌ای بیان شده است که مورد اتفاق همه پیشوایان صالح سلف است و آن را در ضمن کتاب‌های اعتقادی خود تدوین کرده و مخالف با آن را، مخالف سنت و جماعت [مسلمانان] به شمار آورده‌اند، چنانچه می‌گویند: «ما معتقد به خروج علیه پیشوایان و والیان امور نیستیم؛ حتی اگر ستم و جور روا دارند»؛ یعنی قیام مسلحانه و خشونت‌آمیز ضد والیان جور یا از بین بردن یکپارچگی جامعه به سبب اعتقاد به خروج یا اعتقاد به جواز قیام ضد آنان یا گام نهادن در مذهب کسی که خروج ضد والیان جور را جایز می‌شمارد را نمی‌پذیریم.

[در] کلام طحاوی که گفت: «ما به خروج عقیده نداریم»؛ [مقصود از] «ما عقیده نداریم» اهل سنت و جماعت است که پیرو سنت، سلف صالح و سیره صحابه و پیرو دلایل شرعی هستند؛ همه آن‌ها به خروج علیه پیشوایان و والیان امور باور ندارند؛ بلکه حتی در صورت جور، ستم و طغیان پیشوایان و والیان امور نیز اطاعت از آنان را واجب می‌دانند؛ زیرا اطاعت از آنان فریضه و واجب است.^۱

سپس می‌گوید:

خروج بر ضد والیان و کسانی که مردم با آنان بیعت کرده‌اند، مذهب گروه‌های منسوب به [اهل] قبله از جمله خوارج، معتزله، بعضی از افراد نادر و اندک افرادی از تابعان و تابعان تابعان و برخی فقیهان متأخر است که در موضوع امر به معروف و نهی از منکر، از مذهب معتزله اثر پذیرفتند.

۱. صالح بن عبدالعزیز آل شیخ، شرح العقيدة الطحاوية، قاهره، دار ابن الجوزی، ۱۴۲۷ق، ج ۱،

اما اعتقاد عموم صحابه، تابعین و نیز پیشوایان اسلام این است که خروج بر ولی امر حرام بوده و گناهی کبیره است و کسی که بر ولی امر خروج کند؛ نزد خداوند هیچ جایگاه و ارزشی ندارد؛ در کتاب و سنت دلایل زیادی بر این امر وجود دارد و پیشوایان به آن استدلال کرده‌اند؛ آنان بر این باورند که مخالفان این دلایل؛ یعنی کسانی که آنچه را از سلف رسیده تأویل می‌کنند، با دلیل روشن، واضح و متواتر معنوی^۱ مخالفت کرده‌اند، که به خواست خدا در ادامه، در بخش بیان دلایل خواهد آمد.

از آنجا که برخی با اجتهاد شخصی خویش و گروهی از مردم به پیروی از آنان بر بنی‌امیه، بنی‌عبّاس و پیش از آن بر حضرت امیر[ؓ] و عثمان خروج کردند که البته به طور خلاصه خروج کنندگان بر عثمان از اهل تسنن نبودند؛ در نتیجه اهل سنت و جماعت [در کتاب‌ها و نوشته‌های] اعتقادی خویش، خروج بر حاکم رابعدت دانستند؛ چرا که قیام [و اجتهاد برای جواز خروج و قیام] علیه حاکم، بانصوص و دلایل شرعی تعارض دارد.

خلاصه آنکه اجتهاد کسانی که در مسئله خروج بر ولی امر مسلمان اجتهاد کردند، اجتهاد در برابر دلایل فراوانی است که به مرتبه تواتر معنوی می‌رسد [و مفاد آن] این است که اطاعت ولی امر و امیر واجب بوده و مخالفت با وی حرام

۱. متواتر معنوی، به معنای اخبار گروهی به مطلبی خاص با خبرهای جداگانه دارای الفاظ گوناگون؛ ولی مفاد و معنای واحد می‌باشد که این معنای واحد متواتر است؛ مانند اینکه اخبار زیادی با واژه‌های متفاوت درباره شرکت امام علی[ؓ] در سرایا و غزوات و نابود کردن بسیاری از پهلوانان مشرکان نقل شده است که مضمون همه آن‌ها به طور متواتر بر شجاعت آن حضرت دلالت می‌نماید و از آنجایی که الفاظ این اخبار یکسان نبوده، ولی معنا و مضمون آن یکسان است به آن متواتر معنوی گفته می‌شود. (مترجم).

است، مگر در صورتی که به معصیت فرمان دهد؛ زیرا از هیچ کس در معصیت الهی نباید اطاعت کرد.

برخی اهل علم از باب توسعه در معنای لفظ گفته‌اند:

خروج بر والیان، مذهب و طریقه برخی از قدمای سلف بوده است؛ اما وقتی پیشوایان اسلام مشاهده کردند که خروج جز شر و فساد نتیجه‌ای برای امت به بار نمی‌آورد؛ بر حرمت خروج اجماع کردند و عمل کسی را که مرتکب خروج شود، زشت شمرده‌اند؛ چنان‌که ابن حجر بیان می‌دارد.

این از باب وسعت در معنای لفظ است، و گرنه نباید گفت که خروج بر والیان امر، مذهب برخی سلف است؛ و تنها می‌توان گفت: برخی از تابعین در این مسئله اجتهاد کردند؛ چنان‌که برخی تابعین به نظریه قَدَر [قدریه] و دیدگاه مخالف سنت در قدر و برخی به ارجاء قائل شدند [مُرَجئه]؛ و برخی اموری را که در نصوص دینی نیامده است، به عنوان آموزه‌های دینی بر شمرده‌اند؛ در مسئله اطاعت والیان امر نیز همین گونه است؛ چه بسا از برخی سلف، چیزی [عملی] دیده می‌شود که دلیل برخلاف آن است؛ در حالی که فقط دلالت دلیل شرعی معتبر است؛ نه اجتهاد مجتهدی که خطا می‌کند.^۱

ابن ابی العز حنفی در شرح العقیده الطحاوی در باره همین فراز از سخن طحاوی، پس از آوردن دلایلی که بر وجوب حرف شنوی و اطاعت از اولوالامر دلالت دارد، می‌گوید:

به تحقیق کتاب و سنت بر وجوب اطاعت از اولوالامر - مادامی که به معصیت فرمان ندهند - دلالت دارد؛ پس در کلام الهی تأمل کن که

می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» (نساء: ۵۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید

خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر [اوصیای پیامبر] را!»

چرا فرمود «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» و نفرمود: «وَأَطِيعُوا أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ زیرا اولوالامر اطاعت مستقلاً ندارند؛ بلکه در آنچه اطاعت خدا و رسول شمرده شود، اطاعت می‌شوند؛ اما فعل [أَطِيعُوا] را برای «رسول» تکرار کرد تا نشان دهد که اطاعت رسول، همان اطاعت خداست؛ زیرا رسول به غیر طاعت خدا امر نمی‌کند؛ از این رو اولوالامر، جز در آنچه اطاعت خدا و رسول شمرده شود، اطاعت نمی‌شوند.

اما لزوم اطاعت از اولوالامر با وجود ستمگری آن‌ها؛ به این دلیل است که خروج از اطاعت آنان مفاسدی چندین برابر ظلم و ستم آنان را به دنبال دارد؛ بلکه صبر بر ستم آنان کفاره گناهان است و پاداش‌ها را چندین برابر می‌کند؛ خداوند متعال آنان را بر ما مسلط نکرده مگر به خاطر فساد اعمال ما؛ جزای عمل از جنس عمل است. پس بر ماست که در استغفار، توبه و اصلاح عمل بکوشیم.

خداوند متعال می‌فرماید:

أَوَلَمْ أَصَابَكُمْ مِصْيَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ إِنَّ هَذَا قُلٌّ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آل عمران: ۱۶۵).

آیا هنگامی که مصیبتی (در میدان جنگ احد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در میدان جنگ بدر بر دشمن) وارد ساخته بودید، گفتید: «این مصیبت از کجاست؟!» بگو: «از ناحیه خود شماست» (که در میدان جنگ احد، با دستور پیامبر مخالفت کردید)! خداوند بر هر چیزی قادر

است. (و چنانچه روش خود را اصلاح کنید، در آینده شما را پیروز

می‌کند.)»

همچنین می‌فرماید: «وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّیْ بَعْضَ الظَّالِمِیْنَ بَعْضاً بِمَا كَانُوا یَكْسِبُونَ (انعام: ۱۲۹)؛ ما این گونه بعضی از ستمگران را بر بعضی دیگر مسلط و چیره می‌کنیم، به سبب اعمالی که انجام می‌دادند.»

اگر مردم می‌خواهند از ستم امیر و حاکم‌های یابند؛ باید ستم [گناه] را ترک کنند.^۱

عبدالعزیز راجحی، امام جماعت مسجد جامع شیخ الاسلام ابن تیمیه، در شرح سخن پیشین از کتاب عقیده الطحاویه می‌گوید:

بر خروج ضد والیان امور مفاسدی مترتب می‌شود، چون ایجاد هرج و مرج و بی‌نظمی، تفرقه و پراکندگی، اختلاف، تخصم، بدنام کردن، سرکوب و اذیت کردن، خونریزی، چنددستگی مردم، پراکندگی و اختلاف دل‌ها و قلب‌ها، شکست مسلمانان و از بین رفتن اساس دولت. همچنین خروج ضد والیان سبب کمین و دخالت دشمنان، ایجاد بی‌نظمی و ناامنی، خونریزی، اختلال زندگی اجتماعی، اختلال معیشت، اختلال حیات اقتصادی، تجاری و سیاسی، اختلال در آموزش، اختلال امنیتی و به دنبال آن بروز هرج و مرج و فتنه‌هایی که خشک و تر را فرامی‌گیرد، می‌شود؛ این‌ها مفاسدی بزرگ هستند؛ بلکه این مفسده که ولی امر، فساد کند، به برخی از مردم ستم کند، برخی از مردم را زندانی کند، شرب خمر کند، برخی اموال را [میان مردم] توزیع نکند؛ یا فسقی از وی صادر شود؛

۱. ابن ابی العز الحنفی، شرح العقیده الطحاویه، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۵۲.

این‌ها مفسدهٔ کوچک و قابل تحمل هستند و هر مسلمانی در هر زمان و مکان توان تحمل آن‌ها را دارد؛ اما خروج علیه حاکم ستمگر، مفسده‌ها و فتنه‌هایی را به دنبال دارد که خشک و تر را می‌سوزاند؛ فتنه‌هایی که تمامی ندارد.

پس قاعده [لازم‌الاجرا در اینجا]، آن دسته از قواعد شرعی است که دفع مفاسد و جلب مصالح را در پی دارد و دفع مفاسد بزرگ‌تر را با ارتکاب مفاسد کوچک‌تر جایز می‌شمرد؛ اینکه از ولی امر جامعه ستم و جور و فسق آشکار شود، مفسدهٔ کوچک است؛ اما خروج علیه او دارای مفسده‌هایی است که اول و آخر ندارد و این مطلب روشن است؛ همچنین حکم این است که نسبت به ستم‌والیان امور صبر کنیم تا خون مسلمانان حفظ شود و کفارهٔ گناهان ما باشد؛ زیرا مسلط کردن والیان امور بر مردم به سبب ستم و فساد کارهای مردم است؛ مردم هر طور باشند، همان‌گونه سرپرستی می‌شوند؛ اگر مردم می‌خواهند فساد والیان امور از آنان دور شود و خدا والیان امور را اصلاح کند، به اصلاح اعمال خود بپردازند.

به خودت رجوع کن؛ نفس خودت را اصلاح کن و به سوی پروردگارت بازگرد و توبه کن؛ والیان امر جز به سبب گناهانت بر تو سلطه نمی‌یابند؛ همان‌طور که خداوند متعال نیز فرموده است. خداوند آنان را جز به دلیل فساد کارهای ما بر ما مسلط نمی‌سازد و جز از جنس عمل است؛ پس بر ماست که در استغفار، توبه و اصلاح عمل تلاش کنیم همان‌گونه که خدای متعال می‌فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (شوری: ۳۰)؛ هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید و بسیاری را نیز عفو می‌کند!.

ستم و جور حاکمان به سبب اعمال مردم است؛ اگر مردم می خواهند حاکمان و سرپرستان امور را اصلاح کنند؛ امور خود را اصلاح و به سوی پروردگارشان توبه کنند.^۱

خداوند ﷻ به برگزیدگان خلق؛ یعنی صحابه که برترین مردمان پس از پیامبران هستند، در جنگ اُحد می فرماید:

أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آل عمران: ۱۶۵).

آیا هنگامی که مصیبتی (در میدان جنگ احد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در میدان جنگ بدر بر دشمن) وارد ساخته بودید، گفتید:

۱. این استدلال، فهمی عجیب و غریب از آیات قرآن است. راجحی می گوید: اگر مردم می خواهند فساد والیان امور از آنان دور شود و خداوند والیان امور را برای آن ها اصلاح کند؛ امور خود را اصلاح کنند. به خودت بازگرد و به سوی پروردگارت توبه کن. والیان امر جز به سبب گناهانت بر تو سلطه نمی یابند؛ چنان که خداوند متعال می فرماید: «... وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (شوری: ۳۰)؛ هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید و بسیاری را نیز عفو می کند!»؛ معنای این حرف این است که مریض به طیب مراجعه نکند تا مرض او را از پا در آورد؛ زیرا مرض از مصیبت هایی است که در کلام الهی آمده؛ همچنین هنگام حمله کافر اشغالگر به سرزمین مسلمانان صبر کنیم؛ زیرا این حمله از مصیبت هایی است که آیه ۳۰ در سوره شوری به آن اشاره دارد و نتیجه اعمال و گناهان ماست. و هنگامی که دزد به خانه ما وارد شد او را باز نداریم و تترسانیم؛ زیرا این هم یکی از آن مصائب است و به اصلاح نفس خود می پردازیم تا خداوند ما را به مصیبت سارق، قاتل و مجرم مبتلا نسازد؛ و هنگامی که جاهلانی را دیدیم که ما را فریب می دهند و قرآن را آن گونه که دوست دارند، تفسیر می کنند؛ در برابر آن ها سکوت کنیم؛ زیرا از مصداق های این مصائبند... خداوند! ما شرمند ایم از اینکه شیخی از مشایخ که مدعی شناخت و معرفت قرآن و سنت است، این مطالب را به عنوان سخن دین تو بیان می کند. (نویسنده)

«این مصیبت از کجاست؟» بگو: «از ناحیه خود شماست (که در میدان جنگ احد، با دستور پیامبر مخالفت کردید) خداوند بر هر چیزی قادر است. (و چنانچه روش خود را اصلاح کنید، در آینده شما را پیروز می‌کند).»

در جنگ احد هنگامی که [امر جنگ] وارونه شد و مسلمانان شکست خوردند و هفتاد نفر از آنان به شهادت رسیدند؛ [مسلمانان گفتند:] چرا این وضعیت رخ داد [و شکست خوردیم]؟ چگونه کشته می‌شود کسی که خداوند متعال درباره او در [جنگ] بدر فرمود: «أَوَلَمْآ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا...»^۱

از شما (مسلمانان) در جنگ احد هفتاد نفر به شهادت رسیدند، اما در بدر هفتاد نفر (از کفار و مشرکان) را کشته و هفتاد نفر را اسیر کردید «أَوَلَمْآ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ» [مقصود از مصیبت، مسئله جنگ] احد است و «قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا» [مقصود از وارد کردن ضربه مضاعف بر کفار و مشرکان، در جنگ] بدر است؛ [مسلمانان] پرسیدند: چرا این گونه شد [که در احد شکست خوردیم و در بدر ضربه چندین برابر بر کافران و مشرکان وارد ساختیم]؟ [خداوند متعال در پاسخ به مسلمانان فرمود:] «قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ»؛ دلیل این مسئله خود شماست زیرا تیراندازان نافرمانی کردند و جایگاه خود را [برای به دست آوردن غنیمت جنگی] ترک نمودند؛ بنابراین وقتی بهترین مردم پس از پیامبران [یاران پیامبر اکرم ﷺ] در صدر اسلام [چنین خطاب شوند؛ پس حال ما (مسلمانان امروز) چگونه خواهد بود.

۱. «آیا هنگامی که مصیبتی (در میدان جنگ احد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در میدان جنگ بدر بر دشمن) وارد ساخته بودید.» (آل عمران (۳)، آیه ۱۶۵).

خداوند به مسلمانان درباره مصیبتی که در جنگ احد بر آنان وارد شد، فرمود: «قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ»

همین طور منشأ مصیبت‌هایی که از ستم حاکمان بر ما وارد می‌شود، خود ما هستیم؛ خداوند متعال می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ نُؤَلِّی بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (انعام: ۱۲۹)؛ ما این گونه بعضی از ستمگران را به بعضی دیگر وامی‌گذاریم، به سبب اعمالی که انجام می‌دادند.

وجه دلالت آیه این است که ستم والیان بر اساس اعمال مردم است؛ اگر مردم خواهان رهایی از ستم امیر هستند، [باید] ستم را رها کنند. مالک بن دینار می‌گوید:

در یکی از کتاب‌های الهی [آسمانی] آمده است که: من خداوند مالک ملک هستم؛ دل‌های شاهان در دست من است. هر که از من اطاعت کند، [قلوب] آنان (پادشاهان) را برای او رحمت قرار می‌دهم و آن که از من نافرمانی کند، [قلوب] آنان را برای او نعمت قرار می‌دهم. پس خود را به ناسزاگویی شاهان مشغول نسازید؛ ولی توبه کنید تا دلشان را به شما معطوف گردانم.

هر چند این روایت از اسرائیلیات (مجعول و ساختگی) است، اما مفهوم آن درست است. برخی پیشوایان در این باره می‌گویند: این روایت مستند است؛ به هر حال خروج بر حاکمان ستمگر جایز نیست، حتی اگر گناهان و امور منکر را مرتکب شوند؛ ولی خواص و نخبگان عالمان باید آنان را بر اساس فرمایش پیامبر اکرم ﷺ نصیحت کنند که فرمود: «همانا دین خیرخواهی است، گفتیم: برای چه کسی ای رسول خدا؟ فرمود: برای خدا، کتابش، رسولش و برای پیشوایان مسلمانان و عموم مسلمانان.»

اما این معصیت و ستم دلیلی برای خروج ضد پیشوایان نمی‌شود؛ زیرا خروج بر آنان عمل اهل بدعتی چون رافضی‌ها، خوارج و معتزله است؛ از این رو، مسلمان نباید در اعتقاد و عمل موافق و مشابه خوارج باشد [و از آنان پیروی کند].^۱

صدرالدین حنفی در شرح این سخن از کتاب طحاوی می‌گوید:

اما لزوم اطاعت از اولوالامر؛ با وجود ستمگریشان؛ به این دلیل است که خروج از طاعت آنان مفاسدی چند برابر جور و ستم آنان به بار می‌آورد؛ بلکه صبر بر ستم آنان کفاره گناهان است و پاداش‌ها را مضاعف می‌کند؛ خداوند متعال آنان را بر ما مسلط نکرده مگر به خاطر فساد اعمال ما؛ جزای عمل از جنس عمل است. پس بر ماست که در استغفار، توبه و اصلاح عمل بکوشیم.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (شوری: ۳۰)؛ هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید، و بسیاری را نیز عفو می‌کند!.

و نیز می‌فرماید:

«أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران: ۱۶۵).

آیا هنگامی که مصیبتی (در میدان جنگ احد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در میدان جنگ بدر بر دشمن) وارد ساخته بودید، گفتید: «این مصیبت از کجاست؟!» بگو: «از ناحیه خود شماست (که در میدان

جنگ احد با دستور پیامبر مخالفت کردید! خداوند بر هر چیزی قادر است. (و چنانچه روش خود را اصلاح کنید، در آینده شما را پیروز می‌کند.)»

همچنین می‌فرماید:

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (نساء: ۷۹).

(آری،) آنچه از نیکی‌ها به تو می‌رسد، از طرف خداست و آنچه از بدی به تو می‌رسد، از سوی خود توست و ما تو را رسول برای مردم فرستادیم و گواهی خدا در این باره کافی است!

همچنین می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ نُؤَلِّیْ بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (انعام: ۱۲۹)؛ ما این گونه بعضی از ستمگران را به بعضی دیگر وامی‌گذاریم به سبب اعمالی که انجام می‌دادند.»

اگر مردم می‌خواهند از ستم امیر و حاکم‌رهای یابند؛ باید ستم را ترک کنند.^۱

دیدگاه محمد بن عبد الوهاب

محمد بن عبد الوهاب (وفات: ۱۲۰۶ ق) می‌گوید: «من به وجوب حرف شنوی و اطاعت از پیشوایان مسلمانان - چه نیکوکار و چه بدکار - تا زمانی که به معصیت خدا فرمان ندهند، اعتقاد دارم.»^۲

۱. همان، ص ۲۵۲.

۲. محمد بن عبد الوهاب، موسوعة مؤلفات محمد بن عبد الوهاب، مکه، مکتبة ابن تیمیة، ۲۰۱۰ م.

رساله اول، ج ۸، ص ۳.

شیخ صالح بن فوزان در *المناهج والفرق* می‌گوید: «حرف شنوی و اطاعت از آن پیشوایان مسلمانان - چه نیکوکار و چه بدکار - است؛ تا زمانی که به معصیت خدا فرمان ندهند.»^۱

دیدگاه شیخ عبدالله بن عبداللطیف

در رساله علمی شیخ عبداللّه بن عبداللطیف آمده است:

اصحاب رسول خدا به این روایات و امثال آن عمل کرده‌اند و دانستند که این کار از اصولی است که اسلام بر پایه آن استوار است و از یزید بن معاویه و حجاج (بن یوسف ثقفی) و خلفای پس از آن‌ها - جز خلیفه راشد: عمر بن عبدالعزیز - کارهای [زشت] آشکاری دیدند که بر کسی پنهان نبود و در عین حال از قیام ضد آنان و ایراد گرفتن بر آنان جلوگیری کردند و معتقد بودند هر کس بر آنان خروج کند، از دین اسلام [خارج گشته] و به طریقه خوار در آمده است.

جمعی از مشایخ و عالمان خاندان شیخ محمد بن عبدالوهاب [مانند] شیخ محمد بن عبداللطیف، شیخ سعد بن حمد بن عتیق، شیخ عبداللّه بن عبدالعزیز عنقری و دیگران در رساله‌ای علمی در این باره می‌گویند:

پس از فهم نصوص قرآنی، احادیث نبوی و کلام علمای محقق درباره وجوب حرف شنوی و اطاعت از ولی امر و حرمت نزاع با وی [با این وجود اگر ولی امر] در انجام برخی واجبات کوتاهی کرد، هیچ یک از مردم حق نزاع با وی را ندارند، مگر آنکه کفر آشکاری از او مشاهده کنند.

شیخ محمد بن عبداللطیف می‌گوید:

ادله کتاب و سنت درباره وجوب حرف شنوی و اطاعت از فرمان ولی امر فراوان است؛ حتی اگر [ولی امر] به شخصی بگوید: بشنو و اطاعت کن هر چند اموالت را بگیرند و تو را بزنند؛ نافرمانی و اعتراض بر او را حرام می دانیم.

شیخ عبداللہ بن عبدالعزیز عنقری در یکی از رساله های علمی خویش پس از بیان دلایل وجوب حرف شنوی و اطاعت [از ولی امر] و نقل سخن برخی عالمان می گوید:

پس از فهم و درک نصوص قرآنی، احادیث نبوی و کلام علمای محقق درباره وجوب حرف شنوی و اطاعت از ولی امر و حرمت نزاع و خروج بر ضد وی، درباره گناهانی که سبب کافر شدن و خروج از اسلام نیست و گاهی اوقات از والیان امور صادر می شود، باید والیان را بر اساس شرع و همراه با رفیق و مدارا نصیحت کرد و از سلف صالح پیروی نمود که در مجالس و اجتماعات مردمی، از آنان (والیان امور) بدگویی نکردند. این اعتقاد که این کار بیزاری از منکری است که باید آن را زشت شمرد، اشتباهی آشکار و جهالت روشن است. صاحب این دیدگاه نمی داند که این عقیده چه مفاسد بزرگ دینی و دنیوی دارد. این نکته را کسی می فهمد که خداوند قلبش را نورانی کرده است و طریقه سلف صالح را می شناسد. این عقیده ماست و به آن پایبندیم و از کسی که با این عقیده مخالف است و پیرو هوای نفس خویش است، به سوی خداوند بیزاری و برائت می جوئیم.

شیخ عبدالعزیز بن عبداللہ بن باز می گوید:

اولوالامر همان عالمان و امیران هستند. از امیران مسلمانان و علمای آنان در اطاعت خداوند - هنگامی که به اطاعت الهی فرمان دهند و فرمانشان

معصیت الهی نباشد۔ اطاعت می‌شود؛ زیرا با این اطاعت است که امور راست و استوار می‌شود، امنیت حاصل شده، فرمان‌ها اجرا می‌گردد، داد مظلوم گرفته می‌شود و ستمگر باز داشته می‌شود۔ اما هرگاه از آنان [عالمان و امیران] اطاعت نشود امور تباه می‌گردد و قوی ضعیف را می‌خورد۔

او همچنین می‌گوید:

خروج بر پیشوایان - اگر چه عصیان ورزند - جایز نیست؛ بلکه حرف شنوی و اطاعت در کارهای نیک از آنان واجب است؛ اما در معصیت از آنان اطاعت نمی‌کنیم؛ با وجود این، از اطاعت از آنان دست نخواهیم کشید۔

در ادامه تعدادی از روایات دلالت‌کننده بر این عقیده را می‌آورند و چنین می‌گویند:

مقصود [این روایات] این است که حرف شنوی و اطاعت در کارهای نیک از والیان امور یعنی امیران و علما واجب است۔ از این طریق امور جامعه اصلاح می‌شود، مردم امنیت پیدا می‌کنند، داد مظلوم گرفته می‌شود، ستمگر از ظلم باز داشته می‌شود و راه‌ها امن می‌گردد۔ خروج بر والیان امور و ایجاد اختلاف جایز نیست مگر این که کفر صریح از آنان مشاهده شود۔ در این صورت کسانی که بر آنان خروج کنند، برهان و دلیل روشنی از جانب خداوند دارند و بر انجام آن (قیام ضد حاکم) توانايند البته به گونه‌ای که پیامد زشت‌تر و فسادانگیزتری نداشته باشد۔

شیخ محمد بن عبد الله بن سیبیل امام جماعت و خطیب مسجد الحرام

می‌گوید:

مذهب اهل سنت و جماعت که عدول از آن جایز نیست؛ این است که: حرف شنوی و اطاعت از پیشوایان مسلمانان و حاکمان و آمرای شان در غیر معصیت خدا و رسول خدا - واجب است اگر چه از آنان جور، فسق و فجور مشاهده شود - البته به اندازه‌ای که از دایرهٔ مسلمانی خارج نشوند و به کفر صریح آنان حکم نشود؛ چنان که رسول خدا ﷺ فرمود: «مگر آنکه کفر آشکاری مشاهده کنند که در این صورت برهان و دلیل روشنی از پروردگار دارند»؛ از این رو صبر بر ظلم و جور پیشوایان - هر چند شرعاً واجب است - از خروج و خودداری از اطاعت آنان زیان کمتر و سبک‌تری دارد؛ زیرا خروج علیه آنان مفاسد بزرگی در پی دارد؛ شاید این خروج سبب بروز فتنه‌ای شود که اثر آن ادامه یافته، زیان آن فراگیر باشد و سبب خونریزی گردد.

۲-۵. نقد و بررسی دلایل پرهیز از خروج بر پیشوایان جور

پیروان این باور برای اثبات لزوم خودداری از خروج و قیام ضد حاکم ستمگر به دو امر تمسک می‌جویند:

۲-۵-۱. تمسک به اطلاق کتاب

ابوبکر اسماعیلی در کتاب اعتقاد اهل الحدیث می‌نویسد:

خداوند ﷻ نماز جمعه را واجب کرده و امر فرموده است که در هر حال آن را به عنوان واجب و فریضه برپا دارند. در حالی که می‌دانست در میان برپادارانگان آن فاسق و فاجر وجود دارد و اقامهٔ نماز جمعه را در هیچ زمان و هیچ موردی استثنا نکرده است.

خلاصهٔ استدلال او این است که:

امر به اطاعت از اولیای امور مانند امر برای حضور در نماز جمعه اطلاق دارد؛ بنابراین اطاعت [اولیای امور] واجب است مگر در امر به معصیت و نافرمانی خداوند و خروج بر امام حرام است، مگر آن گاه که امام کفر صریح از خود بروز دهد.

محمد بن عبد الله بن سبیل امام جماعت مسجد الحرام می گوید:
این آیه کریمه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ
أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) «با منطق صریح خود بر وجوب اطاعت
اولوالامر دلالت دارد و وجوب اطاعت از آنان مستلزم نهی از نافرمانی
ایشان است.

نقد و بررسی

تمسک به اطلاق آیه کریمه عجیب ترین چیزی است که در استدلال به کتاب
خدا وجود دارد. همچنین در ادامه باید به چند نکته اشاره کرد:
اول، آنکه: خداوند متعال برای فاسق، ولایت یا امامتی بر مسلمانان قرار
نداده است؛ در پاسخ به ابراهیم خلیل علیه السلام که خواهان امامت برای فرزندان او
فرمود:

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا
قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره: ۱۲۴).

(به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی
آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد. خداوند به او فرمود:
«من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان
من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران
نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته
این مقامند).»

خداوند متعال می فرماید: «وَلَا تَرْكُؤُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ...» (هود: ۱۱۳)؛ و بر ظالمان تکیه نکنید که موجب می شود آتش شما را فرا گیرد.»
وقتی تکیه بر ظالم حرام است، چگونه امامت و ولایت ظالم بر مسلمانان قابل پذیرش است؟

آیه کریمه سوره نساء به اطاعت از اولوالامر فرمان می دهد، همچنین بایان روشن آیات سوره های بقره و هود، شخص ستمگر بر مسلمانان امامت و ولایت ندارد... این آیات، مخصّص منفصل اطلاق آیه اطاعت اولوالامر (بر فرض داشتن اطلاق) هستند. بنابراین آیه ۱۱۳ سوره هود، آیه ۵۹ سوره نساء را تخصیص می زند و اطاعت از اولوالامر را به مواردی اختصاص می دهد که حاکم در راه اجرای حدود الهی باشد؛ پس هنگامی که حاکم منحرف شد، دیگر بر مسلمانان ولایت و امامتی ندارد. تبیین و تفسیر درست آیه آن است که آیه اطاعت در پی بیان اولوالامر و شرایط آن نیست، تا بتوانیم برای شروط و اوصاف اولوالامر به اطلاق آیه کریمه تمسک جویم؛ بلکه آیه کریمه فقط وظیفه مردم در برابر اولوالامر را بیان می کند، هنگامی که به امر حاکمیت بپردازد. اما شروط و اوصاف اولوالامر دیگری است که آیه در پی بیان آن نیست. به عبارت دیگر آیه حکم (اطیعوا [= وجوب اطاعت]) را بیان می کند و به موضوع (اولوالامر) اشاره ای ندارد.

دوم، آنکه: امر به اطاعت از اولوالامر مشخص نمی کند که اولوالامر چه کسانی هستند؛ بنابراین، برای تشخیص اولوالامر ناچاریم به دلایل ویژه اولوالامر که درباره تعریف آن بیان شده مراجعه کنیم.

دانشمندان اصول فقه در رد چنین استدلال های غیر علمی چه سخن نیکویی گفته اند که: حکم، موضوع خود را ثابت نمی کند؛ در اینجا نیز فرمان به

اطاعت از اولوالامر ثابت نمی‌کند حاکمی که به زور بر مردم مسلط شده بر آنان ولایت و امامت دارد.

سوم، آنکه: تفاوت گذاردن میان مخالفت و خروج که در سخنان مشایخ و علمای وهابی آمده یک فرضیه غیر واقعی است و نمی‌توان آن را در واقعیت سیاسی و اجتماعی اجرا کرد. در سخنان آنان (عالمان وهابی) آمده است: هرگاه حاکمان به گناه و معصیت فرمان داده و در گمراهی، سبک‌سری و بی‌پروایی در احکام الهی فرو روند و از آن دست بردارند، اطاعت از آنان در معصیت جایز نیست؛ زیرا از رسول خدا روایت شده که فرمود: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^۱ در نافرمانی خدا اطاعت از هیچ مخلوقی جایز نیست.

اما بنابر روایات و پیامدهای خروج بر حاکم یعنی فساد و خونریزی، خروج بر این حاکمان را حرام می‌شمارند.

پاسخ:

تفاوت گذاشتن میان مخالفت و خروج و عقیده به وجوب مخالفت در گناهان و حرمت خروج، یک راهکار غیر واقعی است؛ زیرا اگر این حاکمان از خروج مردم در امان باشند و از این جهت احساس امنیت کنند و بدانند که مردم از خروج ضد آنان پرهیز می‌کنند، مردم را به اطاعت از خویش در گناهان و ادار خواهند کرد. چنان‌که در دوره‌های اخیر در کشورهای اسلامی چنین اتفاقی رخ داد. آن چنان‌که حاکمان و فرمانروایانی حکومت را در دست گرفتند و از خروج و شورش مردم ایمن شدند، آنان را به اطاعت از خود در معصیت و نافرمانی خدا مجبور کردند. این اتفاق افتاد و مردم بر خلاف میل باطنی خود به دلیل

توسل حاکمان به خشونت و تروریسم در ارتکاب معاصی و منکرات از آنان پیروی کردند.

این حقیقتی راستین در بسیاری از کشورهای جهان اسلام است و برای رهایی از این گناہانی که حاکمان مرتکب می شوند، هیچ راهی جز خروج علیه آنان و تهدید امنیت سلطنت و حکومت ستمگران وجود ندارد. همان طور که مخالفت با حاکم ستمگر در نافرمانی خدا واجب است؛ اطاعت از او در غیر معصیت خداوند نیز حرام است؛ زیرا ورود به حوزه پیروی از حاکم ستمگر از مصداق های تکیه بر ظالم است در حالی که خداوند متعال ما را از تکیه کردن به ستمگران نهی کرده است.

سخن ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه تعجب برانگیز است که می گوید:

وقتی که کافر و فاسق به اطاعت خداوند فرمان دهد، اطاعت از او [کافر و فاسق] حرام نیست و وجوب اطاعت به دلیل فرمان فاسق ساقط نمی شود؛ همان گونه که اگر او [کافر و فاسق] سخن حق بگوید، تکذیب وی جایز نیست و وجوب تبعیت از حق به دلیل اینکه فاسق آن را بیان کرده است، (از ما) ساقط نمی شود.

این سخنی عجیب است؛ زیرا پیروی از حق با پیروی از فاسق در امور حق تفاوت دارد. ما از حق پیروی می کنیم؛ اما از فاسق در موارد حکم کردن او به حق پیروی نمی کنیم زیرا خداوند متعال ما را از تکیه بر او نهی کرده و به ما فرمان داده است که طاغوت را برانیم؛ حاکم ستمگری تردید مصداق طاغوت است و کفر [به طاغوت] به معنای نفی اطاعت از او است. ابن تیمیه می خواهد میان اطاعت خدا و اطاعت از طاغوت در حوزه او امر الهی تساوی برقرار کند در حالی که میان این دو [اطاعت خدا و اطاعت از طاغوت] تفاوت روشنی

وجود دارد؛ همان‌طور که نفی اطاعت از طاغوت - هنگامی که به آنچه خدا دستور داده، فرمان می‌دهد - به معنای معصیت خداوند نیست.

خداوند متعال می‌خواهد طاغوت بر مؤمنان سلطه نداشته باشد، هر چند طاغوت تلاش کند تا با قضاوت و فراخواندن مردم برای رجوع به طرح دعوا نزد او یا دعوت آن‌ها به برپایی نماز جمعه در حوزه سلطنت خود بر مؤمنان سلطه یابد؛ چنانچه در قرآن کریم می‌فرماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (نساء: ۶۰).

آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آن‌ها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه‌های دور دستی بيفکند.

چه زیباست معنایی که در روایت عمر بن حنظله آمده است؛ روایتی که نزد فقیهان به مقبوله شهرت دارد:

مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى طَّاغُوتٍ وَمَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سَخْتًا وَإِنْ كَانَ حَقُّهُ ثَابِتًا لَأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ وَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ^۱.

هر کس در امر حق یا باطل از آنان (حاکمان ستمگر) درخواست حکم کند، از طاغوت درخواست حکم کرده و هر آنچه به نفع او حکم شود، حرام است؛ اگر چه حق ثابت و مسلم او باشد؛ زیرا آن را به حکم طاغوت - که خداوند فرمان داده به او کفر بورزند - دریافت کرده است؛ خداوند متعال می فرماید: «ولی می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آن ها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند.»

خداوند متعال به ما فرمان داده که به طاغوت کفر بورزیم، اگر چه به حق حکم کند؛ زیرا پذیرش حکم طاغوت حتی در مواردی که بر حق باشد، مؤمنان را در حوزه سلطنت طاغوت داخل کرده و راه سلطه او را بر مؤمنان محکم و هموار می سازد.

خداوند متعال ما را از اطاعت اسراف کاران، مفسدان، غافلان، هواپرستان و گناهکاران در معصیت و اطاعت الهی نهی کرده است و می فرماید: «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ * الَّذِينَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يَصْلِحُونَ (شعرا: ۱۵۱-۱۵۲)؛ و فرمان مسرفان را اطاعت نکنید! همان ها که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند!»

و نیز می فرماید: «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا (کهف: ۲۸)؛ و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم، اطاعت مکن! همان ها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افرافی است.»
همچنین می فرماید: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آيْمًا أَوْ كَذُورًا (انسان: ۲۴)؛ پس در (تبلیغ و اجرای) حکم پروردگارت شکیبا (و با استقامت) باش و از هیچ گنهکار یا کافری از آنان اطاعت مکن!»

چنین نیست که خداوند متعال فقط درباره ظلم و اسراف، خواهان قطع رابطه با ستمگران باشد؛ زیرا نهی از اطاعت آنان مطلق است و دلیلی بر مقید

ساختن این اطلاق به اسراف و ظلم نداریم. بنابراین، قطع رابطه با آنان در صلاح و فساد یکی است؛ چرا که اطاعت از آنان در این باره [غیر موارد فساد و ستم]، تحکیم تسلط آن‌ها [ستمگران و مفسدان و مجرمان] بر مؤمنان و تقویت جایگاه دولت و سلطنت‌شان را به دنبال دارد و این امری است که خداوند از آن ناخشنود است.

۲-۵-۲. استدلال به روایات و نقد آن

پیروان این باور برای تأیید نظریه خود درباره وجوب پیروی از حاکمان ستمگر به تعدادی از روایات استناد می‌کنند. مؤلف کتاب *دراسات فی ولایة الفقیه* بخشی از این روایات را در کتاب خود گردآوری کرده است که شماری از آن‌ها به قرار زیر است:

مسلم در صحیح به سند خود از حذیفه بن یمان روایت کرده که گفت:

گفتم: ای رسول خدا! ما گرفتار شر [جاهلیت] بودیم تا اینکه خداوند برای ما خیر [اسلام] آورد. آیا پس از این خیر، شرّی خواهد بود؟ فرمود: بله. گفتم: آیا پس از آن شر، خیری خواهد بود؟ فرمود: بله. گفتم: آیا پس از آن خیر، شرّی خواهد بود؟ فرمود: بله. گفتم: چگونه؟ فرمود: پس از من پیشوایانی خواهند بود که به هدایت من هدایت نمی‌شوند و به سنت من عمل نمی‌کنند و به زودی در میان‌شان مردانی به پا خواهند خواست که دل‌هایشان دل‌های شیاطین در پیکره انسان است. گفتم: ای رسول خدا اگر این زمان را درک کردم چه کنم؟ فرمود:

سخن امیر را می‌شنوی و فرمانش را اطاعت می‌کنی؛ اگر چه بر پشت تو شلاق بزند و اموالت را ببرد پس بشنو و اطاعت کن.^۱

در همین کتاب به سند خود روایت کرده که سلمه بن یزید جعفری از رسول خدا ﷺ سؤال کرد: ای پیامبر خدا به نظر شما اگر امرایی بر ما حاکم شدند که حق خود را از ما بخواهند و حق ما را از ما دریغ دارند؛ ما را چه فرمان می دهی؟ رسول خدا ﷺ از او روی گرداند. سلمه سؤال خود را دوباره تکرار کرد. او باز هم روی گرداند. سپس بار سوم پرسید؛ اشعث بن قیس او را گرفت و گفت: «بشنوید و اطاعت کنید زیرا تکالیف و مسئولیت های آنان بر عهده خودشان است و تکالیف شما نیز بر عهده خود شماست.»^۱

در روایت دیگری است که اشعث بن قیس او را گرفت. پس رسول خدا فرمود: «بشنوید و اطاعت کنید؛ زیرا تکالیف و مسئولیت های آنان بر عهده خودشان است و تکالیف شما نیز بر عهده خود شماست.»^۲

در همین کتاب از عباده بن صامت آمده است:

دَعَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَبَايَعَنَا، فَكَانَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأَثَرَةٍ عَلَيْنَا وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، قَالَ: إِنْ أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ مِنْ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ.^۳

رسول خدا ﷺ ما را دعوت کرد. پس با او بیعت کردیم؛ از جمله تعهدات ما به ایشان این بود که: با او بر حرف شنوی و اطاعت در شادمانی، کراهت، سختی و آسانی بیعت کردیم... و اینکه درباره امارت و حکومت با اهل آن نزاع نکنیم. رسول خدا فرمود: مگر آنکه کفر آشکاری [از حاکمان] ببینید

۱. همان، ص ۱۴۷۴.

۲. همان، ص ۱۴۷۵.

۳. همان، ص ۱۴۷۰.

که در این صورت شما (برای نزاع با حاکمان) از سوی خداوند برهان و دلیل روشن دارید.

نووی در شرح خود بر صحیح مسلم می‌گوید: «در بیشتر نسخه‌ها «بَوَّاحاً» آمده و در برخی «بَرَّاحاً» آمده است و باء در هر دو مفتوح و هر دو به معنای کفر آشکار است.»^۱

در همین کتاب از عوف بن مالک از رسول خدا ﷺ چنین روایت شده که فرمود:

بهترین پیشوایان تن کسانی هستند که آنان را دوست می‌دازید و آنان شما را دوست می‌دارند و بر شما درود می‌فرستند و شما بر آنان درود می‌فرستید و بدترین پیشوایان تن کسانی هستند که از آنان بغض و کینه دارید و آنان نیز از شما بغض و کینه دارند و شما آنان را لعنت می‌کنید و آنان نیز شما را لعنت می‌کنند. گفتند: ای رسول خدا! آیا با شمشیر به جنگشان نرویم [آیا به نبرد مسلحانه با آنان برخیزیم]؟ فرمود: تا زمانی که نماز را در میان تن اقامه می‌کنند، خیر؛ پس هر گاه از والیانتان چیزی مشاهده کردید که آن را خوش نمی‌دارید، از کارش ناخوشنود باشید؛ اما با وجود این دست از اطاعت او برندارید.^۲

در همین کتاب از ام سلمه روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود:

به زودی امیرانی خواهند آمد که می‌شناسید و تکذیب می‌کنید؛ پس هر که شناخت بریء شد و آنکه تکذیب کرد، در امان ماند اما کسی که

۱. ابوزکریا یحیی بن شرف بن مری النوی، المنهاج شرح صحیح المسلم، همان، ج ۸، ص ۳۴.

۲. مسلم بن الحجاج نیشابوری، همان، ج ۳، ص ۱۴۸۱.

رضایت داد و پیروی کرد [در امان نیست]. از رسول خدا سوال کردند: آیا با

آنان [امیران] بجنگیم؟ فرمود: خیر؛ تا زمانی که نماز می خوانند.^۱

گفته اند: مقصود از این جمله که فرمود: «هر که شناخت، بریء شد» این است که هر که منکر را شناخت، راهی برای برائت از گناه و عقوبت آن دارد؛ به این ترتیب که با دست یا زبان خود آن را تغییر دهد.

در روایت دیگری آمده است: «پس هر که [از منکر] کراهت داشته باشد [از گناه]، بریء شده است»؛^۲ بنابراین معنای روایت روشن است.

در همین کتاب ابن عباس به نقل از رسول خدا ﷺ چنین می گوید: «هر که از کار امیرش ناخشنود باشد، باید صبر کند. احدی از مردم حق ندارد، یک وجب از سلطان دور شود. اگر کسی خروج کرد و مُرد، به مرگ جاهلیت مرده است.»^۳

نافع در همین کتاب نقل می کند:

عبدالله بن عمر در واقعه حَرّه در دوران یزید بن معاویه نزد عبدالله بن مطیع آمد؛ عبدالله بن مطیع گفت: برای ابو عبد الرحمن متگای بیاورید تا تکیه زنند. عبدالله بن عمر گفت: نزد تو نیامده ام تا بنشینم، آمده ام تا حدیثی را برایت نقل کنم. شنیدم رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس دست از اطاعت (حاکم) بردارد، روز قیامت در حالی خداوند ﷻ را ملاقات می کند که او را حجتی نیست و هر کس بمیرد، در حالی که بیعتی بر گردن ندارد، به مرگ جاهلیت مرده است.»^۴

۱. همان، ص ۱۴۸۰.

۲. همان، ص ۱۴۸۱.

۳. همان، ص ۱۴۷۸.

۴. همان.

شیخ ابویوسف قاضی در کتاب *الخراج* به نقل از حسن بصری این روایت را از زبان رسول خدا ﷺ بیان می‌کند:

به حاکمان ناسزا نگوئید؛ اگر به نیکی رفتار کنند، اجر می‌برند و شما باید سپاسگزار باشید و اگر بد رفتاری کنند، عقوبت خواهند شد و باید (در برابر بد رفتاری آنان) صبر کنید؛ زیرا والیان عقوبت و بلایند و خدا به وسیله آنان از هر که بخواهد، انتقام می‌گیرد. پس با حمیت و خشم از انتقام خدا استقبال نکنید؛ بلکه با فروتنی و تواضع به استقبال انتقام الهی بروید.^۱

در سنن ابوداود از ابوهریره نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود: «جهاد همراه هر امیری - چه نیکوکار چه بدکار - بر شما واجب است و نماز پشت سر هر مسلمان - نیکوکار یا بدکار؛ اگر چه مرتکب گناهان کبیره شود - بر شما واجب است.»^۲

نقد و بررسی دلایل فقه سازش کارانه با ستمگران

روایت‌های معارض [با فقه سازش کارانه]

این روایت‌ها [روایات فقه سازش کارانه] با دو دسته از روایات دیگر که دلالت قوی تری دارند و تعداد آن‌ها بیشتر و درست‌ترند، تعارض دارد؛ این دو گروه عبارتند از:

۱. روایت‌هایی که به امر به معروف و نهی از منکر و نابودی منکرات با اقدام عملی فرمان می‌دهد.

۲. روایت‌هایی که از یاری حاکمان ستمگر باز می‌دارد.

۱. ابویوسف، *الخراج*، کابل، میوند، ۱۳۸۳، ص ۱۰.

۲. ابوداود سلیمان بن الأشعث سجستانی، *سنن ابوداود*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۷.

۱. وجوب امر به معروف و ریشه کنی منکر

این دسته از روایات بخش گسترده‌ای از آن‌هاست که به روشنی بیان می‌کند: مرتبه نخست امر به معروف و نهی از منکر، تغییر عملی است؛ مرتبه دوم، زبانی و مرتبه سوم، انکار قلبی که این ضعیف‌ترین مرتبه ایمان است. مقصود از تغییر عملی، نابود کردن منکر با استفاده از قدرت است.

ترمذی در سنن خود از طارق بن شهاب چنین روایت می‌کند:

نخستین کسی که خطبه را بر نماز [عید] مقدم داشت، مروان بن حکم بود. مردی برخاست و به مروان گفت: با سنت مخالفت کردی. مروان پاسخ داد: به تو ربطی ندارد. ابوسعید می‌گوید: این مرد [ناهی منکر] وظیفه خود را انجام داد. از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

مَنْ رَأَى مُنْكَرًا فَلْيَنْكَرْ بِيَدِهِ وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَ ذَلِكَ أَوْفَى الْأَيْمَانِ.

هر کس منکری را دید، باید با دست آن را انکار کند؛ اگر نتوانست، با زبان [انکار کند] و اگر نتوانست، در قلبش [آن را انکار کند] که این ضعیف‌ترین مراتب ایمان است.

بنابر نظر ابو عیسی این حدیث حسن و صحیح است.^۱

در این حدیث ترتیب مرتبه‌های امر به معروف و نهی از منکر را از مرحله شدیدتر به ضعیف‌تر بیان کرده است که ضعیف‌ترین آن انکار قلبی و قوی‌ترین مرتبه آن انکار و از بین بردن ظلم و ستم با اقدام عملی است.

۱. محمد بن عیسی ترمذی، همان، ج ۴، ص ۴۷۰-۴۹۶؛ کتاب الفتن، باب ما جاء فی تغییر المنکر بالید.

این روایت‌ها در برابر روایاتی قرار می‌گیرد که مرتبه‌های امر به معروف و نهی از منکر را وارونه معرفی می‌کند؛ آن چنان که فرد نشسته را بهتر از ایستاده می‌داند تا نوبت به شخص خواص در بستر می‌رسد که قوی‌ترین مرتبه‌های ایمان است، آن گونه که اینان می‌گویند تا به این ترتیب امور ستمگران استوار گردد و دل‌هایشان آرام و مردم با آنان همراه شوند!

ترمذی در سنن از ابو سعید خدری روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْجِهَادِ كَلِمَةً عَدَلَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ»^۱ از بزرگ‌ترین جهادها سخن حق نزد حاکم ستمگر است.»

نعمان بن بشیر روایت کرده که رسول خدا ﷺ پس از نماز عشا در مسجد نزد ما آمد؛ چشم به آسمان دوخت؛ سپس چنان چشم فرو بست که گمان کردیم در آسمان حادثه‌ای رخ داده است؛ آن‌گاه فرمود:

أَلَا إِنَّهَا سَتَكُونُ بَعْدِي أُمَرَاءُ يَظْلِمُونَ وَ يَكْذِبُونَ فَمَنْ صَدَقَهُمْ بِكَذِبِهِمْ وَ مَالَتَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَلَيْسَ مِنِّي وَ لَا أَنَا مِنْهُمْ وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْهُمْ بِكَذِبِهِمْ وَ لَمْ يَمَالَتَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَهُوَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ.^۲

آگاه باشید! به زودی بعد از من امرایی خواهند آمد که ستم می‌کنند و دروغ می‌گویند؛ پس هر که آنان را در دروغشان تصدیق کند و در ظلم به آن‌ها بگراید؛ از من نیست و من از او نیستم و هر که آنان را در دروغشان تصدیق نکند و در ظلم به آن‌ها نگراید، از من است و من از او هستم.

۱. همان، ص ۴۷۱؛ کتاب الفتن، محمد بن یزید بن ماجه قزوینی، همان، ج ۲، ص ۱۳۲۹ با شماره

۴۰۱۱ این حدیث را روایت کرده است.

۲. عبد العظیم بن عبد القوی منذری، الترغیب والترهیب، قاهره، دار الحدیث، ۲۰۰۷، ج ۳،

مسلم در صحیح به سند خود از ابوسعید خدری روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود:

مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ.^۱

هر کس از شما منکری را دید، باید با آن به مقابله عملی پرداخته و آن را تغییر دهد؛ اگر نتوانست بازبان [انکار کند] و اگر نتوانست در قلبش [آن را انکار کند] که این ضعیف ترین مراتب ایمان است.

مسلم در همین کتاب به سند خود از جابر بن عبد الله روایت کرده که از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَنِ الْحَقِّ ظَاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛^۲ پیوسته گروهی از امت من تا روز قیامت در راه حق جهاد می کنند و پیروز هستند.»

همچنین مسلم به سند خود از جابر بن سمره از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمود: «لَنْ يَبْرَحَ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا يُقَاتَلُ عَلَيْهِ عَصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ؛^۳ همواره این دین [اسلام] برپا خواهد بود و گروهی از مسلمانان در راه آن خواهند جنگید تا قیامت برپا شود.»

ابوداود به سند خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود:

إِنَّ أَوَّلَ مَا دَخَلَ النَّقْصُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ الرَّجُلُ يُلْقَى الرَّجُلَ فَيَقُولُ: يَا هَذَا اتَّقِ اللَّهَ وَدَعْ مَا تَصْنَعُ فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لَكَ؛ ثُمَّ يُلْقَاهُ مِنَ الْغَدِ فَلَا يَمْنَعُهُ

۱. مسلم بن الحجاج النیشابوری، همان، ج ۱، ص ۶۹، کتاب الایمان، باب ۲۰، ص ۴۹.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۵۲۴، کتاب الاماره، باب ۵۳، حدیث ۱۹۲۳.

۳. همان، حدیث ۱۹۲۲.

ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَكِيلَهُ وَ شَرِيْبَهُ وَ قَعِيْدَهُ فَلَمَّا فَعَلُوا ذَلِكَ ضَرَبَ اللهُ قُلُوبَ بَعْضِهِمْ بِبَعْضٍ.

نخستین نقص و خللی که در میان بنی اسرائیل پدید آمد، این بود که هر گاه مردی دیگری را می‌دید، می‌گفت: ای فلانی! دست از کارهایت بردار که بر تو حرام است؛ اما فردا که او را می‌دید، او را از این کار باز نمی‌داشت تا بتواند با او معاشرت نموده و نشست و برخاست نماید. وقتی چنین کردند، خداوند آنان را با یکدیگر دشمن کرد.

سپس فرمود:

لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (مائده: ۷۸).

از میان فرزندان بنی اسرائیل آنان که کفر ورزیدند بر زبان داود و عیسی بن مریم لعن شدند. این (کیفر) به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و (از فرمان خدا) تجاوز کردند [و از کار زشتی که مرتکب می‌شدند؛ یکدیگر را باز نمی‌داشتند].

آن گاه رسول خدا ﷺ فرمود: «به خدا سوگند! هرگز؛ مگر اینکه امر به معروف و نهی از منکر کنید و دستان ستمگران را بگیرید و با حق آشنا کنید و در مسیر حق ستمگر را در شدیدترین تنگنا قرار دهید.»^۱

همچنین ابو داود به سند خود از قیس روایت کرده که ابوبکر پس از حمد و ثنای الهی گفت:

۱. ابو داود سلیمان بن الأشعث سجستانی، همان، ج ۲، ص ۴۳۶، کتاب الملاحم، باب الامر والنهی.

ای مردم! شما این آیه را می خوانید و آن را نابه جا به کار می برید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ...»^۱ ما از پیامبر ﷺ شنیدیم که فرمود: «إِنَّ النَّاسَ لَمَّا رَأَوْا الظَّالِمَ فَلَمْ يَأْخُذُوا عَلَى يَدَيْهِ أَوْشَكَ أَنْ يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ» هرگاه مردم ظالم را ببینند اما مانع ستمگری او نشوند، نزدیک باشد که خداوند همه مردم را عقاب کند.»

عمر و بن هشیم می گوید: شنیدم که رسول خدا ﷺ فرمود:

مَا مِنْ قَوْمٍ يَغْمَلُ فِيهِمْ بِالْمَعَاصِي ثُمَّ يَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ يُغَيِّرُوا ثُمَّ لَا يُغَيِّرُوا إِلَّا يَوْشَكَ أَنْ يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ.^۲

هیچ قومی نیست که در میانشان نافرمانی و معصیت خدا کنند و آنان بتوانند [این وضعیت را] تغییر دهند؛ اما تغییر ندهند مگر اینکه نزدیک باشد که خداوند همه آنان را به سبب آن عقاب کند.

در همین کتاب به سند ابوداود از جریر آمده که رسول خدا فرمود:

مَا مِنْ رَجُلٍ يَكُونُ فِي قَوْمٍ يَغْمَلُ فِيهِمْ بِالْمَعَاصِي يَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ يُغَيِّرُوا عَلَيْهِ فَلَا يُغَيِّرُوا إِلَّا أَصَابَهُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَمُوتُوا.^۳

هیچ مردی نیست که در میان قومی باشد که در آن نافرمانی و معصیت خدا بکنند و آنان بتوانند [این وضعیت را] تغییر دهند؛ اما تغییر ندهند مگر اینکه خداوند آنان را پیش از مرگ به عذاب مبتلا می کند.

۱. «ای کسانی که ایمان آورده اید! مراقب خود باشید! اگر شما هدایت یافته اید، گمراهی کسانی که گمراه شده اند، به شما زیانی نمی رساند.» (مائده (۵)، آیه ۱۰۵).

۲. ابوداود سلیمان بن الاشعث سجستانی، همان، ج ۲، ص ۴۳۶، کتاب الملاحم، باب الامر والنهی.

۳. همان، ص ۴۳۷.

ابن ماجه در سنن خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي قَوَّامَةٌ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ لَا يَضُرُّهَا مَنْ خَالَفَهَا؛^۱ همواره گروهی از امت من امر خدا را به پامی دارند و مخالفت دیگران به آنان زیانی نمی‌رساند.»

در تفسیر در المنثور از معاذبن جبل نقل شده که رسول خدا فرمود:

إِنَّ رَحَى الْأَسْلَامِ سَتْدُورُ؛ فَحَيْثُ مَا دَارَ الْقُرْآنُ قَدُورُ بِهِ، يُوْشَكُ السُّلْطَانُ وَالْقُرْآنُ أَنْ يَقْتَتِلَا وَيَتَفَرَّقَا إِنَّهُ سَيَكُونُ عَلَيْكُمْ مُلُوكٌ يَحْكُمُونَ لَكُمْ بِحُكْمٍ وَلَهُمْ بَغْيٌ، فَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ أَضَلُّوكُمْ وَإِنْ عَصَيْتُمُوهُمْ قَتَلُوكُمْ.^۲

چرخ اسلام خواهد چرخید؛ پس آنجا که قرآن چرخید، پیرامونش بچرخید. زود باشد که سلطان و قرآن باهم به جنگ برخیزند و از هم فاصله بگیرند. به زودی شاهانی بر شما حکمرانی کنند که بر شما حکمی کنند و برای خود حکمی دیگر. اگر از آنان فرمان برید، شما را گمراه کنند و اگر نافرمانی کنید، شما را بکشند.

گفتند: ای رسول خدا! اگر این زمان را درک نمودیم چه کنیم؟ فرمود:

تَكُونُوا كَأَصْحَابِ عِيسَى نُشِرُوا بِالْمَنَاشِيرِ وَصُلِبُوا وَرُفِعُوا عَلَى الْخَشَبِ؛ مَوْتُ فِي طَاعَةِ خَيْرٌ مِنْ حَيَاتٍ فِي مَعْصِيَةٍ.^۳

همانند یاران عیسی باشید که با آره‌ها بریده شدند و بر چوب‌ها به دار آویخته شدند؛ مرگ در اطاعت بهتر از زندگی در معصیت خداوند است.

در کتاب نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه آمده است:

۱. محمد بن یزید بن ماجه قزوینی، همان، ج ۱، ص ۵.

۲. جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، همان، ج ۲، ص ۳۰۱.

۳. همان.

ابوعطاء می گوید: امیر مؤمنان در حالی که غمگین بود و به تنیدی نفس می کشید، به سوی ما آمد و فرمود: چگونه خواهید بود زمانی که بر شما سایه افکند و حدود خداوند در آن تعطیل شود و اموال عمومی را برای خود بردارند و با اولیای خدا دشمنی کنند و با دشمنان خدا دوستی نمایند؟ گفتیم: ای امیر مؤمنان اگر چنین زمانی بیاید چه کنیم؟ فرمود: کُونُوا كَأَصْحَابِ عِيسَى نُشِرُوا بِالْمَنَاشِيرِ وَ صَلُّوا عَلَى الْخُشْبِ؛ مَوْتُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ حَيَاتٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ.^۱

همانند یاران عیسی باشید که باره ها بریده شدند و بر چوب ها به دار آویخته شدند؛ مرگ در اطاعت بهتر از زندگی در معصیت خداوند است.

جابر از امام باقر ع روایت کرده که فرمود:

فَاتَكْرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَ اتَّقُوا بِالْسِّنِّكُمْ وَ صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَ لَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَأَنَّمْ فَإِنْ اتَّعَظُوا وَ إِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلُمُونَ النَّاسَ وَ يَنْفَعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ هُنَالِكَ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَيْدِيكُمْ وَ أَنْفُسِهِمْ بِقُلُوبِكُمْ غَيْرَ طَالِبِينَ سُلْطَانًا وَ لَا بَاغِينَ مَالًا وَ لَا مُرِيدِينَ بِالظُّلْمِ ظَفَرًا حَتَّى يَفِيئُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ وَ يَنْضُوا عَلَى طَاعَتِهِ.^۲

بدی هایشان را در دل زشت شمارید و بر زبان آورید و آن را بر پیشانی شان بکوبید و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نهراسید. اگر پند گرفتند و به حق باز گشتند، ایرادی بر آنان نیست؛ [به فرموده خداوند در

۱. محمد باقر محمودی، نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۶۳۹.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۳۲۴.

قرآن کریم: «ایراد بر آنانی است که بر مردم ستم می‌کنند و در زمین ستمگرانه فتنه برمی‌انگیزند. عذابی دردناک در انتظارشان است.» پس با جسمتان با آنان بجنگید و در دل دشمنشان بدارید و در این کار نه طالب قدرت و مال باشید و نه خواهان پیروزی ستم تا به امر خدا بازگردند و به طاعت او گردن نهند.

این حدیث به روشنی دلالت دارد که خداوند مؤمنان را بر ظالمان غلبه داده است تا اینکه ستمگران به سوی حق بازگردند؛ «سبیل» یعنی سلطه و قدرت و به این معناست که خداوند به مؤمنان اجازه داده تا پس از نصیحت ستمگران در رویارویی با آنان به زور و قدرت متوسل شوند تا آنان دست از ستمگری بردارند و به حق بازگردند.

شریف رضی در نهج البلاغه از امیر مؤمنان^ع روایت کرده که فرمود:

فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبُهُ فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَ مُضَيِّعٌ خَصْلَةً وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ - [فَذَلِكَ] فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَ تَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتَهُ فِي بَحْرِ لُجْئٍ وَإِنْ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَ لَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدَلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.^۱

گروهی، منکر را با دست و زبان و قلب انکار می کنند، آنان تمامی خصلت های نیکو را در خود گرد آورده اند. گروهی دیگر، منکر را با زبان و قلب انکار کرده، اما دست به کاری نمی برند. چنین کسی دو خصلت از خصلت های نیکو را گرفته و دیگری را تباه کرده است و بعضی منکر را تنها با قلب انکار کرده و با دست و زبان خویش اقدامی نمی کنند. اینان دو خصلت را که شریف تر است، تباه ساخته اند و یک خصلت را به دست آورده اند و بعضی دیگر منکر را با زبان و دل و دست رها ساخته اند که چنین کسی، مرده ای میان زندگان است. تمام کارهای نیکو و جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر، چونان قطره ای بر دریای موج و پهناور است؛ امر به معروف و نهی از منکر، نه اجلی را نزدیک می کند و نه از مقدار روزی می کاهد، و از همه این ها برتر، سخن حق در پیش روی حاکمی ستمکار است.

در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُنْكَرْ بِيَدِهِ إِنْ اسْتَطَاعَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ فَحَسْبُهُ أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّهُ لَذَلِكَ كَارِهٌ.^۱

هر که از شما منکری مشاهده کرد، باید در صورت توانایی آن را با دست انکار نماید [انکار عملی کند] و اگر نتوانست با زبانش و اگر نتوانست با قلبش آن را انکار نماید؛ همین او را بس است که خداوند بداند در دلش از این منکر ناخشنود است.

همایش امام حسین علیه السلام در منا

هنگامی که بنی امیه در تجاوز به حدود و حریم الهی زیاده روی کردند؛ امام حسین علیه السلام در منا در موسم حج کنگره ای برپا نمود که تعداد زیادی از صحابه،

۱. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۶، ص ۱۳۵.

فرزندان و تابعان آن‌ها در آن حاضر شدند؛ سبط شهید [پیامبر] ﷺ سخنرانی فرمود؛ بخشی از سخنان ایشان که دربارهٔ امر به معروف و نهی از منکر به دست ما رسیده، چنین است:

ای مردم! از آنچه خدا دوستداران خود را بدان پند داده، پند گیرید؛ مانند بدگویی او از دانشمندان یهود، آنجا که فرمود: «چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود، آن‌ها را از سخنان گناه‌آمیز و خوردن مال حرام، نهی نمی‌کنند؟!» [مائده (۵)، آیه ۶۳] و فرمود: «کافران بنی اسرائیل، بر زبان داوود و عیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند! این به خاطر آن بود که گناه کردند، و تجاوز می‌نمودند؛ آن‌ها از اعمال زشتی که انجام می‌دادند، یکدیگر را نهی نمی‌کردند؛ چه بدکاری انجام می‌دادند!» [مائده (۵)، آیات ۷۸-۷۹]. همانا، خداوند آنان را مورد نکوهش قرار داده به خاطر اینکه در میان ستمکاران بودند و اعمال زشت و فاسد آنان را مشاهده می‌کردند اما به طمع آنچه که داشتند و از بیم پیامدهای امر به معروف و نهی از منکر، آنان را از اعمالشان نهی نمی‌کردند، این در حالی است که خدا می‌فرماید: «از مردم نهراسید! و از من بترسید!» [مائده (۵)، آیه ۴۴] و خدا می‌فرماید: «مردان و زنان باایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند؛ به زودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد؛ خداوند توانا و حکیم است!» [توبه (۹)، آیه ۷۱] و خدا به امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک فریضه از جانب خود آغاز سخن کرده؛ چرا که می‌دانست اگر این فریضه به اجرا درآید و برپا گردد، واجبات دیگر چه سخت و چه آسان برپا گردند؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام همراه با محکوم کردن ظلم و ستم، مخالفت با

ظالم و تقسیم بیت‌المال و غنائم جنگی و گرفتن صدقات [زکات] از محلّ خود و صرف آن در مورد افراد مستحق است. پس شما، ای گروه قدرتمند، شما افرادی مشهور به علم و دانش و نامدار در خوبی و خیرخواهی هستید که به یاری خدا در دل مردم عظمت یافتید؛ به گونه‌ای که شخص شریف از شما حساب می‌برد و شخص ضعیف شما را گرامی می‌دارد و آنکه هم‌رتبه با شماست و حقّ نعمتی از شما بر گردن او نیست، شما را بر خود ترجیح می‌دهد. هر گاه حاجتمندان از دست یافتن به حاجت خود محروم شوند، برای رسیدن به آن، شما را واسطه قرار می‌دهند. شما به هیبت فرمانروایان و بزرگواری بزرگان در راه گام بر می‌دارید. آیا همه این‌ها به این خاطر نیست که مردم به شما امید بسته‌اند تا برای برپایی حقّ الهی قیام نمایید؟ اگر شما در حقوق الهی کوتاهی کنید، به حقوق امامان بی‌اعتنایی نموده‌اید و [با این کارتان] حقّ ناتوان را ضایع کرده‌اید، ولی آنچه را که حقّ خود می‌پنداشتید به آن دست یافته‌اید، بدون آنکه مالی را ببخشید یا جان خود را به خطر افکنید یا به خاطر خدا با گروهی درگیر شوید؛ [آیا اکنون با این حال و وضع] آرزوی بهشت خدا و هم‌جواری پیامبران و امان از عذاب الهی را دارید؟! ای کسانی که چنین آرزوهای رؤیایی را در سر می‌پرورانید، بر شما می‌ترسم که انتقامی از انتقام‌های الهی بر سرتان فرود آید؛ زیرا شما در سایه بزرگواری خداوند به جایگاهی رسیده‌اید که بر دیگران برتری پیدا کرده‌اید؛ در حالی که خداشناسان [راستین] را مردم گرامی نمی‌دارند ولی شما به نام خدا نزد آنان گرامی شده‌اید. اکنون می‌بینید پیمان‌های خدا شکسته می‌شود؛ ولی ناراحت و هراسناک نمی‌شوید، در حالی که ننگ شکستن پیمان‌های پدرانتان را بر نمی‌تابید؛ عهد و پیمان رسول خدا ﷺ خوار شده است.

نابینایان و لالان و زمین‌گیرشدگان در همه شهرها بدون حمایت و کمک مانده‌اند و از ایشان حمایت نمی‌شود، در حالی که شما از منزلت و موقعیت خودتان برای کمک رساندن به آنان استفاده نمی‌کنید و کسی را هم که در این راه احساس وظیفه می‌کند و به آنان کمک می‌کند مورد حمایت و کمک خود قرار نمی‌دهید و با چاپلوسی و سازش با ستمگران امنیت خود را فراهم می‌آورید. تمام این موارد از آن چیزهایی است که خداوند به آن فرمان داده است که از آن جلوگیری کنید و به طور گروهی نهی از منکر کنید، در حالی که شما از این فرمان [مهم] غافل شده‌اید. بیشترین مصیبت شامل حال شماست که نتوانستید جایگاه واقعی علما را حفظ کنید و در این خصوص مغلوب شدید و ای کاش شما شعورتان را در این رابطه به کار می‌گرفتید! این به خاطر آن است که راهکارها و اجرای احکام به دست دانشمندان خداشناس است که بر حلال و حرام خدا امین هستند و این موقعیت و منزلت از شما گرفته شده است و این از دست دادن موقعیت به سبب آن است که شما درباره حق دچار تفرقه و اختلاف شدید و درباره راه و روش پیامبر ﷺ با وجود دلیل روشن، به اختلاف پرداختید، در حالی که اگر بر آزار شکیبا بودید و به خاطر خدا تحمل به خرج می‌دادید، کارهایی که خدا بر شما مقرر داشته بود، به شما باز می‌گشت و از سوی شما در دسترس دیگران قرار می‌گرفت و داوری در احکام خدا را نزد شما می‌آوردند، ولی شما جایگاه و موقعیت خود را به ستمکاران واگذاشتید و زمام کارهای خدا را به دست آنان سپردید و آنان هم به شبهات عمل کردند و در پی خواهش‌های نفسانی خود رفتند. آنچه سبب سلطه آنان بر این مقام شد، گریز شما از مرگ و شیفتگیان به زندگی دنیوی بوده که سرانجام از شما جدا خواهد شد. شما با این روحیه

و روش، ناتوانان را در چنگال این ستمکاران گرفتار کردید تا یکی برده‌وار سر کوفته باشد و دیگری بیچاره‌وار سر گرم تأمین آب و نان. فرمانروایان، خود سرانه مملکت را دستخوش حوادث ناخوشایند نمودند و رسوایی و ننگ هوسبازی را با پیروی کردن از تبهکاران و گستاخی بر خدای جبار، بر خود هموار ساختند. در هر شهری سخنور درباری بر فراز منبر قرار دارد و همه سرزمین‌های اسلامی بدون دفاع زیر پایشان افتاده و دستشان بر انجام هر کاری در تمام آن سرزمین‌ها باز است و مردم برده‌وار بدون داشتن کمترین قدرت دفاع تحت فرمان آن‌ها آیند. برخی زورگو و کینه ورزند و بر ناتوان سخت می‌تازند و برخی فرمانروایی هستند که به خدا و قیامت اعتقادی ندارند. شگفتا! و چرا در شگفت نباشم که زمین در تصرف مردی دغلباز، ستمکار و خراج‌گیری نابکار است که هیچ مهر و ترحمی بر مؤمنان ندارد؛ پس خدا درباره این کشمکشی که ما داریم، داوری خواهد کرد و به حکم قاطع خود در این مشاجره قضاوت خواهد کرد. بار خدایا! تو خود می‌دانی آنچه از ما سرزده، رقابت برای دستیابی به سلطنت و قدرت و نیز آرزوی زیاد کردن متاع بی‌ارزش دنیا نبوده است بلکه برای این بوده که نشانه‌های دین تو را افراشته ببینیم و اصلاحات را در شهرهای آشکار کنیم و امن و امان برای بندگان ستمدیده‌ات فراهم آوریم تا به واجبات، آداب و احکام تو عمل شود؛ پس شما [علمای دین] ما را یاری نکردید و در حق ما انصاف را رعایت نکردید؛ از این روزیر سلطه ستمگران قرار گرفتید و آنان در خاموش ساختن نور پیامبران دست به کار شدند. خداوند ما را کفایت کند که توکل ما به اوست و به او روی می‌آوریم و باز گشت نیز به سوی او خواهد بود.^۱

این احادیث و مانند آن بسیار فراوان است، از وجوب امر به معروف و نهی از منکر با دست [اقدام عملی]، نابودی ظلم و ظالم به وسیله قدرت و زور، نهی از تکیه، تمایل و همدلی با ستمگران، امر به مقاومت در برابر ستمگر، ریشه کنی ستمگر با شمشیر (مبارزه مسلحانه) و برپایی دولت عدل و حق به روشنی سخن می‌گویند.

این دسته از روایات با کتاب خدا مطابقت دارد. همان گونه که به ما دستور داده شده باید روایت‌های موجود را بر قرآن عرضه کنیم تا اگر با آیات قرآن تعارض نداشت، به آن عمل کنیم و روایاتی را که با این کتاب آسمانی مطابقت ندارد، دور بریزیم.

۲-۵-۳. حرمت کمک به حاکم ستمگر

دسته دوم روایاتی هستند که کمک به حاکم ستمگر را هر چند به اندازه کشیدن قلم یا آماده کردن پنبه دوات حرام دانسته و به شدت از آن نهی کرده است. این روایات فراوان است و از راه شیعه و سنی نقل شده است که بر حرمت تکیه بر ستمگران یعنی همان مفهوم قرآنی تأکید می‌کند.

در تعارض میان این دسته از روایت‌ها و روایات پیشین درباره سکوت در برابر ستمگران، پذیرش ولایت و حکومت آنان و حرمت خروج علیه آنان، مرجع اصلی قرآن است [و روایات موافق با قرآن مقدم است]. بدون شک قرآن مسلمانان را به شدت از تکیه بر ستمگران باز می‌دارد.

از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده که پیامبر به کعب بن عجره فرمود: خداوند تو را از حکومت سفیهان در پناه خود حفظ کند. کعب گفت: حکومت سفیهان چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود:

أَمْرَاءُ يَكُونُونَ بَعْدِي لَا يَقْتَدُونَ بِهَدَايِي وَلَا يَسْتَتُونِ بِسُنَّتِي. فَمَنْ صَدَقَهُمْ بِكَذِبِهِمْ وَأَعَانَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَأُولَئِكَ لَيْسُوا مِنِّي وَأَنَا لَسْتُ مِنْهُمْ وَ

لَا يَرُدُّوْا عَلٰى حَوْضِيْ وَمَنْ لَّمْ يُصَدِّقْهُمْ بِكَذِبِهِمْ وَ لَمْ يُعْنِهِمْ عَلٰى ظُلْمِهِمْ
فَاُولٰٓئِكَ مِنِّيْ وَاَنَا مِنْهُمْ وَ سَيَّرِدُّوْا عَلٰى حَوْضِيْ.^۱

۱. احمد بن محمد بن حنبل، همان، ج ۲۰، ص ۲۹۶ و ج ۳۷، ص ۴۶۸ و ج ۳۷، ص ۷۹؛ احمد بن حسين بيهقي، سنن الكبرى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۱۶۵ (از عاصم عدوی از كعب بن عجره و از ابن عیاش و او از ابن عجره [این روایت را نقل می کنند])؛ احمد بن شعيب نسائي، همان، ج ۴، ص ۴۲۴ و ۴۳۵ و ج ۵، ص ۲۳۰. ابن ابی عاصم در كتاب الاحاد والمثاني از كعب بن عجره نقل می کند كه رسول خدا ﷺ بر ما گذشت و فرمود: چه كسانی اینجایند؟ آیا می شنوید؟ همانا بعد از من حاكمانی می آیند كه بر اساس غير طاعت الهی عمل می كنند؛ کسی كه در عملشان شریك شود و بر ستم یاریشان كند، از من نیست و من از او نیستم... (ابن ابی عاصم، الاحاد والمثاني، ریاض، دار الرايه، ۱۴۱۱ق، ج ۶، ص ۱۵)؛ محمد بن عبدالله حاكم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۲۵۳ از شعبي از كعب بن عجره روایت كرده. نیز از عاصم عدوی از عبدالله از كعب بن عجره، ج ۱، ص ۲۵۶ و ج ۱۴، ص ۶۸ و ج ۱۹، ص ۱۷۷؛ حافظ ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی، المعجم الاوسط، ریاض، مكتبة المعارف، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۲۷۴ از ابو موسی هلالی از پدرش از كعب بن عجره این روایت را نقل كرده، همچنین وی از ابوبكر بن بشیر از كعب بن عجره این روایت را نقل كرده است، ج ۶، ص ۲۹۰، و نیز از عاصم عدوی از كعب بن عجره، ج ۱۰، ص ۱۹۱، و همچنین طبرانی این روایت را از شعبي از كعب بن عجره، ج ۱۱، ص ۲۳۸ نقل كرده است؛ حافظ ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی در المعجم الصغیر، بیروت، مؤسسة الكتب الثقافیه، ۱۹۸۶م، ج ۲، ص ۲۲ از عاصم عدوی از كعب بن عجره این روایت را نقل كرده است؛ احمد بن حسین بیهقی در دلائل النبوه (باب جماع ابواب اخبار النبی ﷺ)، مدینه، دار النصر للطباعه، ۱۳۸۹، ج ۷، ص ۴۷۲ از جابر بن عبدالله از كعب بن عجره این روایت را نقل كرده است؛ محمد بن حبان، صحیح ابن حبان، بیروت، دار الكتب العلمیه، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۵۱ و ۵۳ و ۵۵ و ۵۷ از عاصم عدوی از كعب بن عجره این روایت را نقل كرده است و نیز همین روایت را از جابر بن عبدالله از كعب بن عجره، ج ۱۹، ص ۳۴ نقل كرده است؛ ابن حمید كشی در مسند، ج ۱، ص ۴۱۷ باب «انه سيكون بعدی امراء» و ج ۳، ص ۲۵۹ از عاصم از كعب در باب «اعاذك الله يا كعب» این روایت را نقل كرده است؛ أبو داود سليمان بن داود دین الجارود الطیالسی، مسند أبي داود الطيالسی، مصر، دار الهجر، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۲۲۱ باب «يكون بعدی امراء» از موسی هلالی از پدرش از كعب این روایت را نقل كرده است؛ ابو جعفر طحاوی در مشکل الآثار، مؤسسة الرساله، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۵۷ باب «يكون بعدی امراء» از شعبي از عاصم از كعب این روایت را نقل كرده است؛ ابو الفضل ابو المعاطی النوری در المسند الجامع المعلق، ج ۴، مصر، ص ۱۵۷ و ۱۵۸ از جابر از كعب این روایت را نقل كرده است.

امرای پس از من خواهند بود که به هدایت من اقتدا نمی‌کنند و به سنتم عمل نمی‌کنند؛ پس کسانی که آنان را در دروغشان تصدیق کنند و در ستمشان یاری نمایند از من نیستند و من از آنان نیستم و نزد حوض کوثر بر من وارد نمی‌شوند و کسانی که آنان را در دروغشان تصدیق نکنند و بر ستمشان یاری نرسانند از من هستند و من از آنان هستم و نزد حوض کوثر بر من وارد می‌شوند.

حذیفه از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

أَنْهَا سَتَكُونُ أَمْرَاءُ يَكْذِبُونَ وَيَظْلُمُونَ فَمَنْ صَدَّقَهُمْ بِكَذِبِهِمْ وَأَعَانَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَلَيْسَ مِنِّي وَ لَسْتُ مِنْهُمْ وَ لَا يَرِدُ عَلَى الْحَوْضِ وَ مَنْ لَمْ يَغْنِهِمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَهُوَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ سَيَرِدُ عَلَى الْحَوْضِ^۱.

به زودی پس از من امیرانی دروغگو و ستمگر خواهند آمد. پس کسانی که آنان را در دروغشان تصدیق کنند و در ستمگری یاری رسانند از ما نیستند و من از آنان نیستم و در حوض کوثر بر من وارد نخواهند شد و کسی که آنان را در ستمگری یاری نرساند، از من است و من از او هستم و در حوض کوثر بر من وارد خواهد شد.

محمد بن یعقوب از ابو حمزه از امام سجاد زین العابدین ﷺ روایت کرده که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ صُحْبَةَ الْعَاصِينَ وَ مَعُونَةَ الظَّالِمِينَ»^۲ از همنشینی با گناهکاران و یاری ستمگران بپرهیزید.

۱. احمد بن محمد بن حنبل، همان (مسند حذیفه یمان)، ج ۷، ص ۴۷؛ حافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی در المعجم الاوسط، همان، ج ۱۸، ص ۲۰۵ این روایت را از ربیع بن هراش از حذیفه بن یمان نقل کرده است؛ ابوالفضل ابوالمعاطی نوری، همان، ج ۵، ص ۱۵۰ این روایت را از ربیع از حذیفه بن یمان نقل کرده است.

۲. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۶، ص ۲۶۰.

طلحه بن زید از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَالْمُعِينُ لَهُ وَالرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَتُهُمْ»^۱؛ کسی که ستم کند، کسی که او را یاری نماید و کسی که از آن راضی باشد، هر سه با هم شریکند.

محمد بن عذافر از پدرش روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «ای عذافر! با خبر شدم که با ابویوب و ربیع^۲ همکاری می کنی. چه حالی خواهی داشت هنگامی که تو را در میان یاوران ستمگران بخوانند؟»

محمد بن عذافر می گوید: زبان پدرم از شرمندگی بند آمد؛ وقتی امام صادق علیه السلام حال پدرم را دید به او فرمود: «ای عذافر! تو را به چیزی بیم دادم که خداوند تعالی مرا به آن بیم داده است. محمد گفت: پدرم حرکت کرد و همواره ناراحت و غمگین بود تا مُرد»^۳.

از حریر روایت شده که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود:

اتَّقُوا اللَّهَ وَصُونُوا دِينَكُمْ بِالْوَرَعِ وَقُوَّةٍ بِالتَّقِيَّةِ وَالِاسْتِغْنَاءِ بِاللَّهِ تعالی
عَنْ طَلَبِ الْحَوَائِجِ إِلَى صَاحِبِ سُلْطَانٍ إِنَّهُ مِنْ خَضَعٍ لَصَاحِبِ سُلْطَانٍ وَ
لِمَنْ يُخَالَفُهُ عَلَى دِينِهِ طَلَبًا لِمَا فِي يَدَيْهِ مِنْ دُنْيَاةٍ أَخْلَعَهُ اللَّهُ تعالی وَمَقْتَهُ
عَلَيْهِ وَوَكَلَهُ إِلَيْهِ فَإِنْ هُوَ غَلَبَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ دُنْيَاةٍ فَصَارَ إِلَيْهِ مِنْهُ
شَيْءٌ نَزَعَ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ الْبَرَكَهَ مِنْهُ وَلَمْ يَأْجُرْهُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ يُنْفِقُهُ
فِي حَجٍّ وَلَا عَتَقٍ وَلَا بَرٍّ^۴.

از خدا پروا کنید و دینتان را با پرهیزکاری صیانت نمایید و با تقیه
نیرومند سازید و با روی آوردن به درگاه الهی از طلب نیاز به دربار سلطان

۱. همان، ص ۵۵.

۲. ابویوب و ربیع از کارگزاران ستمگر عباسیان در دوران امام صادق علیه السلام بودند.

۳. محمد بن حسن حر عاملی، همان، ج ۱۷، ص ۱۷۸.

۴. همان.

بی‌نیازی بجوید؛ زیرا کسی که در پیشگاه سلطان و آن که مخالف دین اوست، برای رسیدن به آنچه از دنیا در دست سلطان است، خضوع و فروتنی کند خداوند عز و جل او را نابود می‌کند و بر همین حال می‌میراند و او را به خودش واگذار می‌کند. اگر او به چیزی از دنیای سلطان دست یافته باشد، از وی نیز چیزی به او (سلطان) رسیده است. خدای عز و جل برکت را از وی بردارد و اگر حج رود یا بنده‌ای را آزاد کند یا [اموال خود را] در کار نیکی مصرف کند، هیچ پاداشی به او نمی‌دهد.

ابوبصیر می‌گوید: از امام باقر ع درباره اعمال آنان [ستمگران] پرسیدم؛

فرمود:

يَا اِبَاهُمُحَمَّدُ! لَا وَ لَا مَدَّةَ قَلَمٍ اِنَّ اَحَدَهُمْ لَا يُصِيبُ مِنْ دُنْيَاهُمْ شَيْئًا اِلَّا اَصَابُوا مِنْ دِينِهِ مِثْلَهُ اَوْ حَتَّى يُصِيبُوا مِنْ دِينِهِ مِثْلَهُ.^۱

ابومحمد! نه [یاری ستمگران] حتی به اندازه قلم زدن [و نوشتن یک کلمه جایز نیست]؛ به احدی از دنیای آنان چیزی نمی‌رسد مگر به همان اندازه از دین او بگیرند.

ابو یعفر می‌گوید:

نزد امام صادق ع بودم که مردی از یاران ما بر او وارد شد و گفت: فدایت شوم! چه بسا مردی از ما دچار تنگ‌دستی یا سختی شود و از او برای بنایی یا کندن نهري یا تعمیر سدّي [برای ستمگران] دعوت شود. نظر شما [درباره حکم این مسئله] چیست؟

امام صادق ع فرمود:

مَا أَحَبُّ إِلَيَّ عَقْدَتُ لَهُمْ عَقْدَةً أَوْ وَكَيْتُ لَهُمْ وَكَاءً وَإِنْ لِي مَا بَيْنَ
لَابَتَيْهَا لَا وَلَا مَدَّةَ بَقْلٍ إِنْ أَغْوَانَ الظُّلْمَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي سُرَادِقٍ مِنْ نَارٍ
حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَ الْعِبَادِ.^۱

دوست ندارم که برایشان [برای ستمگران] گرهی بزنم یا بند مشکی
ببندم، در حالی که آنچه در میان زمین و آسمان است برای من باشد، نه؛
حتی به اندازه قلم زدن [و نوشتن کلمه‌ای ستمگران را یاری نمی‌کنم]؛
همانا روز قیامت یاوران ستمگران در پرده‌هایی از آتش خواهند بود تا
خداوند میان بندگان حکم کند.

ابو یعفر از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از جهم بن حمید از امام
صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

أَمَّا تَغَشَى سُلْطَانُ هُوَ لَاءٍ^۲ قَالَ قُلْتُ: لَا، قَالَ: وَلِمَ؟ قُلْتُ: فِرَاراً
بِدِينِي؛ قَالَ: وَعَزَمْتَ عَلَى ذَلِكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ؛ قَالَ لِي: الْآنَ سَلِمَ لَكَ
دِينُكَ.^۳

آیا دنبال سلطان نمی‌روی؟ گفتم: خیر. فرمود: چرا؟ گفتم: برای حفظ
دینم. فرمود: تصمیم تو در این باره جدی است؟ گفتم: بله. فرمود: اکنون
در سلامت دین هستی.

۱. همان.

۲. پدر علامه مجلسی این فراز را این گونه معنا کرده است: «لَا أَمَّا تَذْهَبُ إِلَى سُلْطَانٍ الْعَامَّةِ أَوْ أَمَّا
تَدْخُلُ فِي تَوَلِّيهِمْ بَأَن يَجْعَلُوكَ وَإِلَّا عَنْ بَعْضِ النُّوَاجِحِ؟؛ آیا به دربار پادشاهان عامه
نمی‌روی یا تحت ولایت و سرپرستی آنان قرار نمی‌گیری تا تو را والی برخی مناطق قرار
دهند؟» (ر.ک. ملاذ/لاخیار، ج ۱۰، ص ۲۷۷). (مترجم.)

۳. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۷، ص ۱۸۰.

یونس بن یعقوب گفت که امام صادق علیه السلام به من فرمود: «لَا تُعْنَهُمْ عَلَى بِنَاءِ مَسْجِدٍ؛ آنان را در ساخت مسجد یاری نرسان.»

از صفوان بن مهران جمّال نقل شده که نزد امام کاظم علیه السلام رسیدم؛ به من فرمود:
 يَا صَفْوَانُ كُلْ شَيْءٍ مِنْكَ حَسَنٌ جَمِيلٌ مَا خَلَا شَيْئاً وَاحِداً قُلْتُ جُعِلْتُ
 فِدَاكَ أَى شَيْءٍ قَالَ إِكْرَاؤُكَ جَمَالَكَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ يَعْنِي هَارُونَ
 - قُلْتُ وَاللَّهِ مَا أَكْرَيْتُهُ أَشْراً وَلاَ بَطْراً وَلاَ لِلصَّيْدِ وَلاَ لِلْهَرِّ وَلَكِنِّي
 أَكْرَيْتُهُ لِهَذَا الطَّرِيقِ يَعْنِي طَرِيقَ مَكَّةَ - وَلاَ أَتَوَلَّاهُ بِنَفْسِي وَلَكِنِّي أَبْعَثُ
 مَعَهُ غُلَمَانِي فَقَالَ لِي يَا صَفْوَانُ أَيْقَعْ كِرَاؤُكَ عَلَيْهِمْ قُلْتُ نَعَمْ جُعِلْتُ
 فِدَاكَ قَالَ فَقَالَ لِي أَتُحِبُّ بَقَاءَهُمْ حَتَّى يَخْرُجَ كِرَاؤُكَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ مَنْ
 أَحَبَّ بَقَاءَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارِ - قَالَ صَفْوَانُ
 فَذَهَبْتُ فَبِعْتُ جَمَالِي عَنْ آخِرِهَا فَبَلَغَ ذَلِكَ إِلَى هَارُونَ فَدَعَانِي فَقَالَ
 لِي يَا صَفْوَانُ بَلَّغْنِي أَنَّكَ بَعْتَ جَمَالَكَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَلِمَ قُلْتَ أَنَا شَيْخٌ
 كَبِيرٌ وَإِنَّ الْغُلَمَانَ لَا يَقُونَ بِالْأَعْمَالِ فَقَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ إِنِّي لَأَعْلَمُ مَنْ
 أَشَارَ عَلَيْكَ بِهَذَا أَشَارَ عَلَيْكَ بِهَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ - قُلْتُ مَا لِي وَ
 لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ - فَقَالَ دَعْ هَذَا عَنْكَ فَوَاللَّهِ لَوْ لَأَ حُسْنُ صُحْبَتِكَ
 لَقَتَلْتُكَ.^۲

ای صفوان همه کارهای تو خوب و نیک است جز یکی؛ گفتم: فدایت
 شوم، کدام؟ فرمود: کرایه دادن شترانت به این مرد، هارون الرشید، گفتم:
 به خدا برای خوش گذرانی، خودنمایی، شکار و لهو کرایه ندادم بلکه برای

۱. همان، ص ۱۷۷.

۲. همان، ص ۱۸۲.

راه مکه کرایه دادم و خودم هم متصدی آن نیستم و غلامانم را با او می فرستم، فرمود: ای صفوان آیا کرایه تو بر عهده آن ها نیست؟ گفتم: بله، فدایت شوم!، فرمود: می خواهی زنده بمانند تا کرایه تو را بدهند؟ گفتم: آری! فرمود: هر که ماندن آن ها را دوست بدارد، از آن ها است و هر که از آن ها باشد، دوزخی است؛ صفوان گفت: رفتم و همه شترانم را تا آخر فروختم و خبرش به هارون رسید؛ مرا خواست و به من گفت: ای صفوان به من خبر رسیده که شترانت را فروختی؟ گفتم: آری گفت: چرا؟ گفتم: پیری سالخورده ام و غلامانم هم توان انجام کارها را ندارند. گفت: بعید است! بعید است! من می دانم چه کسی تو را به انجام این کار راهنمایی کرده است، او موسی بن جعفر علیه السلام است، گفتم: مرا با موسی بن جعفر چه کار؟ گفت: این سخن را واگذار؛ به خدا اگر خوش رفتاری تو نبود، البته تو را می کشتم.

در عقاب الاعمال از سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرانش نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادُ أَيْنَ الْأَعْوَانُ الظَّالِمَةُ مَنْ لَأَقَ لَهُمْ دَوَاءً أَوْ رِبَطَ لَهُمْ كَيْسًا - أَوْ مَدَّ لَهُمْ مَدَّةً اخْشَوْهُ مَعَهُمْ.^۱

زمانی که روز قیامت شود، نداکننده ای صدامی زند: کجایند یاران ستمگران و کسانی که برای آنان دواتی ليقه نموده اند یا کیسه ای را دوخته اند یا قلمی برایشان زده اند، آنان را با ستمگران محشور کنید.

از قیس بن ابی حازم از مردی از بنی سلیم نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود:
«إِيَّاكُمْ وَ أَبَوَابَ السُّلْطَانِ؛^۱ از [رفتن] به دربار سلاطین پرهیزید.»

حاکم نیشابوری در مستدرک الصحیحین از سماک بن حرب روایت می‌کند که عبد الله بن خباب از خباب روایت کرد که وی بر در خانه پیامبر اکرم ﷺ نشسته بود؛ پیامبر اکرم ﷺ خارج شد، در حالی که ما نشسته بودیم؛ پس فرمود: بشنوید! گفتیم: می‌شنویم ای رسول خدا ﷺ! فرمود:

سَيَكُونُ أَمْرَاءُ مِنْ بَعْدِي فَلَا تُصَدِّقُوهُمْ بِكُذِّبِهِمْ وَلَا تَعِينُوهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ
فَإِنَّ مَنْ صَدَّقَهُمْ بِكُذِّبِهِمْ وَأَغَانَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَلَنْ يَرِدَ عَلَى الْحَوْضِ.
امرای پس از من خواهند آمد؛ پس آنان را در دروغشان تصدیق نکنید و
بر ظلمشان یاری مرسانید؛ زیرا کسانی که آنان را در دروغشان تصدیق
کنند و در ستمشان یاری نمایند، هرگز در حوض کوثر بر من وارد
نمی‌شوند.

حاکم نیشابوری می‌گوید: «این حدیث بنابر شرط مسلم صحیح است، هر
چند مسلم آن را نقل نکرده است.»^۲

۱. احمد بن عبد الله ابو نعیم اصفهانی، معرفة الصحابة، همان، ج ۱۴، ص ۲۶۵؛ سیوطی، الجامع
الکبیر (حرف همزه)، بیروت، دار الاشراف، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۰۰۷؛ حافظ ابوالقاسم
سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی در مجمع الزوائد، این روایت را با ذکر سند نقل کرده است و
رجال سند این حدیث، صحیح هستند؛ احمد بن حسین بیهقی در شعب الایمان، دمشق،
دار النوادر، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۴۷ با شماره ۹۴۰۵ این روایت را با ذکر سند نقل کرده است،
علی بن حسن ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، مدینه، مکتبة العلوم والحکم، ۱۴۲۶ق، ج ۴۶،
ص ۵۱.

۲. محمد بن عبد الله حاکم نیشابوری، همان، ج ۱، ص ۲۵۲؛ محمد بن حبان در صحیح ابن حبان،
همان، ج ۲، ص ۵۵ این روایت را از سماک از عبد الله از خباب نقل کرده است؛ ابوالقاسم
سلیمان بن احمد بن ایوب اللخمی طبرانی در مسند الشامیین، بیروت، مؤسسة الرساله،
۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۴۸۹ با همین سند روایت را نقل کرده است.

از ابو سعید خدری از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود:

تَكُونُ أَمْرَاءُ تَغْشَاهُمْ غَوَاشٌ (أَوْ حَوَاشٍ) مِنَ النَّاسِ يَظْلُمُونَ وَ يَكْذِبُونَ
فَمَنْ دَخَلَ عَلَيْهِمْ فَصَدَّقَهُمْ بِكَذِبِهِمْ وَ أَعَانَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَلَيْسَ مِنِّي وَ
لَسْتُ مِنْهُ وَ مَنْ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِمْ وَ يَصْدَقْهُمْ بِكَذِبِهِمْ وَ يَعِينَهُمْ عَلَى
ظُلْمِهِمْ فَهُوَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ.^۱

امرای پس از من خواهند آمد که برخی مردم اطرافشان را می گیرند،
ستم می کنند و دروغ می گویند پس کسی که بر آنان وارد شود و آنان را
در دروغشان تصدیق کند و در ستمشان یاری نماید از من نیست و من از
او نیستم و کسی که بر آنان وارد نشود و آنان را در دروغشان تصدیق نکند
و بر ستمشان یاری نرساند، از من است و من از او هستم.

از ابن عباس نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود:

إِنَّ أَنْاسًا مِنْ أُمَّتِي سَيَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ وَ يَتَعَمَّقُونَ فِي الدِّينِ يَأْتِيهِمُ الشَّيْطَانُ
يَقُولُ: لَوْ مَا آتَيْتُمُ الْمُلُوكَ فَأَصَبْتُمُ مِنْ دُنْيَاهُمْ فَأَعْتَرَلْتُمُوهُمْ بِدِينِكُمْ آلَا وَ
لَا يَكُونُ ذَلِكَ آلَا كَمَا لَا يَجْتَنِي مِنَ الْقَتَادِ آلَا الشُّوكُ، كَذَلِكَ لَا يَجْتَنِي مِنْ
قُرْبِهِمْ آلَا الْخَطَايَا.^۲

۱. احمد بن محمد بن حنبل، همان، (مسند ابو سعید خدری)، ج ۲۲، ص ۳۰۸؛ ابو یعلیٰ موصلی در
مسند در باب «سیکون علیکم امراء» این حدیث را در ج ۳، ص ۱۹۶ و ص ۲۵۹ روایت
می کند؛ محمد بن حبان در صحیح، همان، ج ۲، ص ۵۹، این حدیث را از سلیمان بن ابی سلیمان
از ابی سعید روایت می کند؛ ابو الفضل ابو المعاطی نوری در المسند الجامع المصلی، همان، از
سلیمان از ابو سعید در ج ۶، ص ۱۹۱، این روایت را نقل می کند.

۲. حافظ ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی، المعجم الاوسط، همان، ج ۱۸، ص ۵۰ و ج ۸،
ص ۱۵۰؛ حافظ ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی، مسند الشامیین، همان، ج ۷،
ص ۲۳۶ و ج ۲، ص ۴۰۵؛ جلال الدین سیوطی، المسند الجامع، همان، ج ۹، ص ۲۱۸؛
جلال الدین سیوطی، جمع الجوامع (حرف همزه)، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ق، ج ۱،
ص ۷۱۴۲ و (حرف سین) ج ۱، ص ۱۲۵۰۷؛ محمد بن یزید بن ماجه قزوینی، همان، باب
الانتفاع بالعلم، ج ۱، ص ۹۳ و ۳۱۰؛ جلال الدین سیوطی، جامع الاحادیث، بیروت، دار الفکر،
۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۴۰۴ و ج ۱۳، ص ۳۵۲. این حدیث فقط از طریق ابن عباس نقل شده است.

به زودی مردمانی از امتم قرآن خواهند خواند و در دین تعمق می‌کنند؛ شیطان نزد ایشان آمده و می‌گوید: اگر نزد پادشاهان می‌رفتید از دنیایشان بهره‌مند می‌شدید؛ اما شما به خاطر دینتان خود را منزوی کردید؛ زیرا همان‌طور که از گیاه قناد چیزی جز خار به دست نمی‌آید، از نزدیک شدن به سلاطین چیزی جز خطاهایشان دامن‌گیر انسان نمی‌شود.

از معاذبن جبل نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود: «مَا مِنْ عَالَمٍ أَتَى صَاحِبَ سُلْطَانٍ طَوْعًا أَلَا كَانَ شَرِيكُهُ فِي كُلِّ لَوْنٍ يُعَذَّبُ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ؛ هیچ دانشمندی نیست که با میل و رغبت نزد سلطان آید، جز آنکه در هر امری شریک اوست و به سبب آن در آتش جهنم عذاب می‌شود.»

همچنین از معاذبن جبل نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود: اِذَا قُرِئَ الرَّجُلُ الْقُرْآنَ وَ تَفَقَّهَ فِي الدِّينِ، ثُمَّ أَتَى بَابَ السُّلْطَانِ تَمَلُّقًا إِلَيْهِ وَ طَمَعًا لِمَا فِي يَدِهِ خَاضَ بِقَدَرِ خُطَاؤِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.^۲ هنگامی که شخصی قرآن بخواند و در دین تفقه کند، سپس برای چاپلوسی و طمع در آنچه در دست سلطان است به سویش آید؛ به اندازه گام‌هایش در آتش جهنم فرو می‌رود.

۱. شیرویه بن شهر دار بن شیرویه دیلمی در فردوس الاخبار، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۴۲ با شماره ۶۱۳۱ این روایت را با ذکر سند نقل کرده است. سیوطی، الجامع الکبیر (حرف میم)، ج ۱، ص ۲۱۲۴۴؛ همچنین سیوطی در جامع الاحادیث، ج ۱۹، ص ۱۹۲ این روایت را نقل کرده است.

۲. جلال الدین سیوطی، جامع الاحادیث و الجامع الکبیر، ج ۱، ص ۲۸۴۸؛ شیرویه بن شهر دار بن شیرویه دیلمی در فردوس الاخبار، همان، ج ۱، ص ۲۸۹، این روایت را با ذکر سند نقل کرده است.

از عبید بن عمیر نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود: «مَا أَزْدَادَ رَجُلٍ مِنَ السُّلْطَانِ قُرْبًا إِلَّا أَزْدَادَ مِنْ اللَّهِ بُعْدًا؛ هر اندازه که شخص به سلطان نزدیک شود، از خداوند دور می شود.»

از عبداللہ بن حارث بن جزء نقل شده که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

سَيَكُونُ بَعْدِي سَلَاطِينُ الْفِتَنِ عَلَى أَبْوَابِهِمْ كَمَبَارِكِ الْأَيْلِ، لَا يُعْطُونَ أَحَدًا شَيْئًا إِلَّا أَخَذُوا مِنْ دِينِهِ مِثْلَهُ.^۲

پس از من سلاطینی می آیند که فتنه ها بر درگاهشان مانند دسته های انبوه شتر است؛ به کسی چیزی نمی دهند، جز آنکه به همان اندازه از دینش می گیرند.

حسن بن سفیان در مسند و حاکم در تاریخ و ابونعیم، عقیلی، دیلمی و رافعی در تاریخش از انس بن مالک نقل می کنند که رسول خدا ﷺ فرمود:

۱. هناد بن سری بن مصعب تیمی داری در کتاب الزهد، ج ۱، ص ۳۲۷ با شماره ۵۹۷ این روایت را با ذکر سند نقل کرده است؛ جلال الدین سیوطی، جامع الاحادیث و الجامع الکبیر، ج ۱، ص ۲۰۵۲۶؛ احمد بن عبداللہ ابونعیم اصفهانی، حلیہ الاولیاء، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۶ ق، ج ۳، ص ۲۷۴.

۲. محمد بن عبداللہ حاکم نیشابوری، همان، ج ۳، ص ۷۳۴؛ جلال الدین سیوطی، جامع الاحادیث و الجامع الکبیر، ج ۱، ص ۱۳۴۷۷؛ احمد بن عبداللہ ابونعیم اصفهانی، حلیہ الاولیاء، همان، ج ۴، ص ۳۰؛ احمد بن حسین بیهقی، شعب الایمان، همان، ج ۷، ص ۴۹؛ جلال الدین سیوطی، جامع الاحادیث، همان، ج ۱۳، ص ۳۴۰.

الْعُلَمَاءُ أَمَنَاءُ الرُّسُلِ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ مَا لَمْ يُخَالَطُوا السُّلْطَانَ فَإِذَا خَالَطُوا السُّلْطَانَ، فَقَدْ خَانُوا الرُّسُلَ فَأَحْذَرُوهُمْ وَاعْتَزَلُوهُمْ.^۱

دانشمندان امینان پیامبران بر بندگان خدا هستند؛ مادامی که با پادشاه نشست و برخاست نکنند؛ پس هرگاه با پادشاه نشست و برخاست کردند، از آنان بر حذر باشید و کناره‌گیری کنید.

دیلمی از انس نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ تَقَرَّبَ مِنْ ذِي سُلْطَانٍ ذِرَاعًا تَبَاعَدَ اللَّهُ مِنْهُ بَاعًا؛^۲ هر کس یک ذراع به سلطان نزدیک شود، به اندازه یک باع^۳ از خداوند دور می‌شود.»

دیلمی از ابی درداء نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود:

مَنْ مَشَى إِلَى سُلْطَانٍ جَائِرٍ طَوْعًا مِنْ ذَاتِ نَفْسِهِ مُلْقًا إِلَيْهِ بِلِقَائِهِ وَالتَّسْلِيمِ عَلَيْهِ خَاضَ نَارَ جَهَنَّمَ بِقَدْرِ خَطَايَاهُ إِلَى أَنْ يَرْجِعَ مِنْ عِنْدِهِ إِلَى مَنْزِلِهِ فَإِنَّ مَالَ إِلَى هَوَاهُ أَوْ شَدَّ عَلَى عِضْدِهِ لَمْ يَحْلُلْ بِهِ مِنَ اللَّهِ لَعْنَةً إِلَّا كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُهَا وَلَمْ يُعَذَّبْ فِي النَّارِ بِنَوْعٍ مِنَ الْعَذَابِ إِلَّا عَذَّبَ بِمِثْلِهِ.^۴

کسی که با میل و رغبت خودش به سوی سلطان ستمگر رود و مشتاقانه به دیدارش نایل شود؛ به اندازه گام‌هایش - تا زمانی که به منزل باز گردد - در آتش جهنم فرو می‌رود؛ پس اگر تمایل به اهداف سلطان داشته یا او را

۱. شیرویه بن شهر دار بن شیرویه دیلمی در فردوس الاخبار، همان، ج ۳، ص ۷۵ با شماره ۴۲۱۰ این روایت را با ذکر سند نقل کرده است؛ رافعی، ج ۲، ص ۴۴۵؛ ابن ابی حاتم در العلل، ج ۲، ص ۱۳۷ این روایت را با ذکر سند نقل کرده است؛ سیوطی در حاشیه بر این روایت می‌نویسد: بر اساس علم حدیث به حسن بودن این روایت حکم می‌کنیم؛ سیوطی، الجامع الکبیر، ج ۱، ص ۱۴۲۵۹.

۲. جلال الدین سیوطی، جامع الاحادیث و الجامع الکبیر، ج ۱، ص ۲۲۴۵۳.

۳. اندازه گشاده هر دو دست را گویند. (مترجم.)

۴. جلال الدین سیوطی، جامع الاحادیث و الجامع الکبیر، ص ۲۴۶۳۴؛ همان، ج ۲۱، ص ۴۴۷.

یاری کند، هر نفرین و لعنتی که خداوند به سلطان می‌فرستد، به آن فرد نیز می‌رسد و عذابش همانند عذاب سلطان و حاکم ستمگر است.

ابن حجر در الزواج باب ظلم السلاطین و الامراء و القضاة روایت کرده است:

مرد خیاطی نزد سفیان ثوری آمد و گفت: من برای سلطان لباس می‌دوزم؛ آیا به نظر تو از یاوران ستمگران هستم؟ سفیان به او گفت: تو از خود ستمگران هستی؛ اما یاوران ستمگران کسانی هستند که به تو نخ و سوزن می‌فروشند.^۱

هر چند روایت‌هایی مانند این که از طریق شیعه و سنی فراوان نقل شده است؛ درباره حرمت یاری ستمگر و پرهیز از او حتی به اندازه یک قلم زدن و شدت انکار نسبت به عمل پادشاهان و ستمگران است؛ اما بادقت در این روایت‌ها درمی‌یابیم که پذیرش حاکمیت و به رسمیت شناختن ستمگر، پیوستن به سپاه او در جنگ و صلح و نیز تأیید پادشاه و حکم او با هر شرایطی حرام است و این در صورتی است که دستیابی به این نتایج به دقت و تأمل زیاد در چنین روایت‌هایی نیاز ندارد.

۲-۵-۴. اجماع و نقد آن

پیروان این باور [فقه سازش کار با ستمگران] ادعا می‌کنند که همه فقیهان جواز همراهی با حاکم ستمگر و پیروی از او در غیر معصیت الهی را پذیرفته‌اند و در این باره هیچ اختلافی با یکدیگر ندارند که در این بخش به قسمتی از این سخن اشاره کردیم؛ نووی در شرح خود بر صحیح مسلم در ادامه روایت عباد بن صامت که پیش از این آمد، چنین می‌گوید:

۱. ابن حجر مکی هیتمی، الزواج، قاهره، دار الحديث، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۳.

معنای روایت این است که با والیان امور در ولایتشان نزاع و اعتراض نکنید، مگر آنکه از آنان منگری آشکار و قطعی را مشاهده کنید که می‌دانید [بر خلاف] قواعد اسلام است. پس هرگاه چنین دیدید بر آنان اعتراض کنید و در هر مکانی حق را بگویید؛ اما خروج و جنگ با آنان - اگر چه فاسق و ستمگر باشند - به اجماع مسلمانان حرام است؛ روایات در این معنا فراوان است و اهل سنت اجماع دارند که سلطان به سبب فسق عزل نمی‌شود؛ اما دلیل بیان شده در کتب فقهی برخی فقهای اهل سنت که گفته‌اند: [سلطان به سبب فسق] عزل می‌شود و از معتزله نیز [همین مطلب] حکایت شده، اشتباهی از ناحیه گوینده آن سخن بوده و مخالف اجماع است.^۱

ابن حجر در فتح الباری فی شرح صحیح البخاری از ابن بطل نقل می‌کند که گفت: «فقها بر وجوب اطاعت از سلطان غالب و جهاد همراه او اجماع دارند؛ زیرا اطاعت از او بهتر از خروج بر ضدّ اوست... و به جز وقوع کفر آشکار چیزی را از این حکم استثنا نکرده‌اند.»^۲

۲-۶. خروج سیدالشهدا علیه یزید

ادعای اجماع در این مسئله گزاف‌گویی، اهانت به فقه و خود را به نادانی زدن نسبت به جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام است که [به فرموده قرآن]، خداوند پلیدی را از آنان دور کرده است و نیز نادیده گرفتن مواضع صحابه، تابعین و صالحانی است که علیه طاغوت‌های بنی امیه قیام کردند.

خروج سبط شهید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، سرور جوانان اهل بهشت، امام حسین علیه‌السلام علیه یزید بن معاویه، جنگ با سپاه بنی امیه و شهادت ایشان، خانواده، اصحاب و

۱. ابوزکریا یحیی بن شرف بن مری النوی، همان، ج ۸، ص ۳۴.

۲. ابن حجر عسقلانی، همان، ج ۱۳، ص ۱۰۴.

یارانش در این واقعه برای نقض این اجماع کافی است. سیره آن حضرت در قیام علیه یزید بر مسلمانان حجت است؛ زیرا امام حسین علیه السلام یکی از اهل بیت علیهم السلام است که خداوند پلیدی را از آنان زدوده و آنان را پاکیزه گردانیده است و آن گونه که در حدیث معروف و مشهور ثقلین آمده، همتای کتاب خدا، قرآن کریم، است.

طبری در تاریخ خود و ابن اثیر در الکامل فی التاریخ روایت کرده اند که امام حسین علیه السلام در میان یاران خود و یاران حر خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَفْعَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بَقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَوَلَّوْا عَنْ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَظَّلُوا الْخُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَقِيءِ وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ وَأَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيْرُ^۱.

ای مردم! رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: هر کس از شما سلطان ستمگری را دید که حرام خدا را حلال کرده، پیمان الهی را شکسته، با سنت رسول خدا صلى الله عليه وآله مخالفت می ورزد و در میان بندگان خدا بر اساس گناه و تجاوزگری عمل می کند؛ اما با کردار و گفتار این وضعیت را تغییر نمی دهد (اصلاح نمی کند)، خداوند حق دارد که او را در جایگاهش

۱. ابو جعفر محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۲۸ق، ج ۷، ص ۳۰۰؛ ابوالحسن علی بن ابی الکریم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد شیبانی ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ج ۴، ص ۴۸.

[دوزخ] وارد کند. آگاه باشید! اینان فرمان‌برداری شیطان را بر خود لازم دانسته، اطاعت خداوند رحمان را ترک نموده‌اند، فساد را آشکار ساخته، حدود الهی را تعطیل و اموال مردم را ویژه خود نموده‌اند؛ حلال خدا را حرام کرده‌اند و حرام خدا را هم حلال نموده‌اند، در حالی که من نسبت به دیگران شایسته‌ترین فردی هستم که این وضعیّت را تغییر دهد.

۷-۲. سخنان بزرگان اهل سنت در تأیید خروج امام حسین علیه السلام و تکفیر و تفسیق یزید بن معاویه و جواز خروج بر حاکم ستمگر

۱-۷-۲. ابن خلدون

ابن خلدون (وفات: ۸۰۸ق) در کتاب معروف *المقدمه* می‌نویسد:

قاضی ابوبکر بن عربی مالکی اشتباه کرده است که در کتاب *العواصم و القواصم* می‌گوید: امام حسین علیه السلام با شمشیر جدش علیه السلام کشته شد. این، غفلت از شرط بودن امام عادل در منصب خلافت اسلامی است. چه کسی در زمان امام حسین علیه السلام عادل‌تر از ایشان بود و [چه کسی بالاتر از] امامت و عدالت او در جنگ با هواپرستان است!^۱

ابن خلدون اجماع فقیهان بر فسق یزید را بیان کرده و یادآور شده که با این فسق، یزید شایسته امامت نبود و به همین دلیل امام حسین علیه السلام معتقد بود که خروج علیه او واجب است.

۲-۷-۲. ابن جوزی

ابن مفلح حنبلی می‌گوید:

۱. ابن خلدون، مقدمه، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۲۵۴-۲۵۵.

ابن عقیل و ابن جوزی (وفات: ۵۹۲ق) به دلیل خروج امام حسین علیه السلام یزید برای برپاداشتن حق، خروج علیه امام غیر عادل را جایز دانسته‌اند. ابن جوزی در *السّر المصون* بیان کرده که از جمله اعتقادات عامیانه‌ای که بر اندیشه جماعتی از منسوبین به اهل سنت غالب شده، این است که می‌گویند: یزید بر جاده صواب بود و امام حسین علیه السلام در خروج علیه او [نعوذ بالله] اشتباه کرد. اگر در کتاب‌های سیره نظر می‌کردند، متوجه چگونگی بیعت مردم با یزید و اجبار آنان به این امر می‌شدند. یزید برای بیعت گرفتن هر فعل قبیحی را نسبت به مردم مرتکب شد؛ بر فرض پذیرش درستی خلافت یزید، وی کارهای ناشایستی انجام داد که هر یک می‌توانست موجب فسخ عقد بیعت او شود: غارت مدینه، کوبیدن (انهدام) کعبه با منجنیق، قتل امام حسین علیه السلام و خاندان او، زدن بانی بر دندان‌های [مبارک] امام حسین علیه السلام و حمل سر [مبارک] ایشان بر روی چوب... کسی به این دیدگاه گرایش پیدا می‌کند که جاهل به سیره، عامی المذهب باشد و گمان برد با این عقیده، خشم خود را نسبت به رافضیان نشان داده است.^۱

۲-۷-۳. تفتازانی

سعدالدین تفتازانی (وفات: ۷۹۳ق) می‌گوید:

حق این است که رضایت و شادمانی یزید از قتل امام حسین علیه السلام و توهین او به اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مواردی است که به تواتر معنوی رسیده است؛ اگر چه در بیان جزئیات آن اخبار واحدی هم وجود دارد. مادر زشتی کار یزید و بلکه در [عدم] ایمان او که لعنت خدا بر او و انصار و اعوانش باد، درنگ نمی‌کنیم.^۲

۱. سید عبدالرزاق مرقم، *مقتل المرقم*، بیروت، مؤسسه الخرسان، ۱۳۹۱، ص ۹.

۲. مسعود بن عمر تفتازانی، *شرح العقائد النسفیة*، قم، آستانه، ۱۳۱۳، ص ۱۸۱ به نقل از منبع پیشین.

۲-۷-۴. ابن حزم و شوکانی

ابن حزم (وفات: ۴۵۶ق) می‌گوید: «قیام یزید بن معاویه فقط با غرض دنیوی صورت گرفت، بنابراین قابل تأویل و توجیه نیست و ستمگری محض است.»^۱

شوکانی (وفات: ۱۲۵۰ق) می‌گوید:

برخی اهل علم زیاده‌روی نموده و حکم کرده‌اند که حضرت حسین علیه السلام بر شراب خوار همیشه مست و هتک‌کننده شریعت مطهر، یزید بن معاویه که لعنت خدا بر او باد، ستم نمود؛ شگفتا از سخنانی که از شنیدن آن، موی بر بدن سیخ و هر صخره‌ای متلاشی می‌شود.^۲

۲-۷-۵. جاحظ

جاحظ (وفات: ۲۵۵ق) می‌گوید:

منکراتی که یزید مرتکب شد؛ یعنی قتل امام حسین علیه السلام، به اسارت بردن دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله، چوب زدن بر دندان‌های [مبارک] امام حسین علیه السلام، به وحشت انداختن اهالی مدینه و انهدام کعبه... بر قساوت، خشونت، ناصبی‌گری، سوء رأی، کینه، نفاق و خروج از ایمان [یزید] دلالت دارد. پس (یزید) فاسق و ملعون است و کسی که مانع ناسزا گفتن به ملعون شود نیز، ملعون است.^۳

۱. محمد علی بن حزم، *المحلی*، مصر، منیره، ۱۳۵۲، ج ۱۱، ص ۹۸ به نقل از سید عبدالرزاق مقرر، همان، ص ۹.

۲. محمد بن علی شوکانی، *نیل الاوطار*، دمشق، دارالحکمه، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۱۴۷ به نقل از سید عبدالرزاق مقرر، همان، ص ۹-۱۰.

۳. ابی عثمان عمرو بن بحر بن محبوب جاحظ، *رسائل الجاحظ*، بیروت، دارالهیلال، ۱۹۸۷م، ص ۲۹۸، رساله یازدهم پیرامون بنی امیه، به نقل از منبع پیشین.

۲-۷-۶. حلبی و کیاهراسی

برهان حلبی (وفات: ۱۰۴۴ق) می گوید: «استادش، شیخ محمد بکری به پیروی از پدرش، یزید را لعن می کرد و می گفت: خداوند بر پستی و فرومایگی او بیفزاید و او را در پایین ترین طبقه جهنم قرار دهد.»^۱

ابوالحسن علی بن محمد کیاهراسی (وفات: ۵۰۴ق) هم یزید را لعن می کرد و می گفت: «لَوْ مَدَدْتُ بَيَاضَ لَمَدَدْتُ الْعَنَانَ فِي مَخَازِي الرَّجُلِ؛^۲ اگر می خواستم قلم به دست گیرم و چیزی بنویسم، قطعاً عنان قلم را در بیان زشت کاری های این مرد می کشیدم.»

۲-۷-۷. ذهبی

شمس الدین ذهبی (وفات: ۷۴۸ق) در سیر اعلام النبلاء می گوید:

یزید مردی ناصبی، خشن، غلیظ و خشک بود، شراب می نوشید و مرتکب منکرات می شد، دولت خود را با قتل حسین ع شهید آغاز کرد و با واقعه «حرّه» به پایان برد. مردم از او متنفر بودند و در عمرش برکت ندید، پس از امام حسین ع، چندین نفر علیه او قیام کردند؛ مانند مردم مدینه که برای خدا قیام کردند. از نوفل بن ابی فرات نقل است که گفت: نزد عمر بن عبدالعزیز بودم، مردی گفت: قال امیر المؤمنین یزید، عمر بن عبدالعزیز دستور داد که او را بیست ضربه تازیانه زند.^۳

۱. علی بن ابراهیم نورالدین حلبی، السیرة الحلبیه، بیروت، المكتبة الاسلامیه، ص ۱۰، به نقل از منبع پیشین.

۲. احمد شمس الدین بن محمد ابن خلّکان، تاریخ ابن خلّکان (وفیات الاعیان)، شرح حال علی بن محمد بن علی کیاهراسی، تهران، دارالطباعه آقا میرزا علی اکبر، ج ۱، ص ۳۵۵.

۳. شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، سیر اعلام النبلاء، بیروت، دارالرساله، ۱۴۰۶ق، ج ۵، ص ۸۲-۸۴.

۲-۷-۸. آلوسی

شیخ آلوسی (وفات: ۱۲۷۰ق) در روح المعانی در تفسیر آیه «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ» (محمد: ۲۲) می‌گوید:

برزنجی در کتاب الاشاعه و هیتمی در الصواعق المحرقة نقل کرده‌اند که وقتی عبدالله فرزند امام احمد بن حنبل از او درباره لعن یزید پرسید، پاسخ داد: چگونه لعن نشود کسی که خداوند او را در کتابش لعن کرده است؟ عبدالله گفت: من کتاب خدای تعالی را خوانده‌ام؛ اما لعن یزید را در آن ندیده‌ام. امام احمد گفت خداوند متعال می‌فرماید:

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ *
أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ... (محمد: ۲۲-۲۳).

اگر (از این دستورها) روی گردان شوید، جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید؟! آن‌ها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته است.

کدام فساد و قطع پیوند خویشاوندی شدیدتر از آن بود که یزید انجام داد؟ بر اساس این سخن در لعن یزید درنگ نکن که صفات زشت فراوانی دارد؛ او در همه روزگار تکلیفش گناهان کبیره انجام داد و جنایت‌هایش در روزگار تسلط بر اهالی مدینه و مکه [برای لعن و نفرین وی] کافی است. طبرانی با سندی حسن روایت کرده است: «خدایا کسی را که بر مردم مدینه ستم کرد و آنان را ترساند، بترسان؛ لعنت خدا، فرشتگان و مردم، همگی، بر او باد و هیچ عملی از او پذیرفته نخواهد شد.»^۱

۱. عبدالحسین امینی، الغدير فی الكتاب والسنة والادب، تهران، دارالکتب العلمیه، ۱۳۶۶، ج ۱۱، ص ۳۵ به نقل و تصحیح از علی بن احمد سمهودی، وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی، مشهد، تیهو، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۳۱.

مصیبت بزرگ بر خورد یزید با اهل بیت علیهم السلام و رضایت و شادمانی اش از شنیدن قتل حسین علیه السلام و اهانت به اهل بیت وی به حد تواتر معنوی رسیده است، اگر چه درباره جزئیات آن اخبار آحاد وجود دارد. در روایت آمده است:

شش نفرند که من آن‌ها را لعنت کرده‌ام و در روایتی، خداوند و همه پیامبران مستجاب الدعوه آن‌ها را لعنت کرده‌اند: تحریف کننده کتاب الهی و در روایتی کسی که چیزی به کتاب خدا بیفزاید، تکذیب کننده قدر الهی و کسی که به زور بر مردم مسلط شده و آن‌ها را که نزد خداوند خوار هستند، عزیز کرده و آنان را که نزد خداوند عزیز هستند، خوار کرده، کسی که خون خانواده‌ام را حلال شمارد و کسی که سنت مرا ترک کند....^۱

گروهی از عالمان بر کفر یزید جزم دارند و به روشنی از آن سخن گفته‌اند؛ ابن جوزی و پیش از او قاضی ابویعلی از جمله آن‌ها هستند. علامه تفتازانی می‌گوید: «درباره [زشتی] کار او [یزید] بلکه در [عدم] ایمان او درنگ نمی‌کنیم؛ لعنت خدا بر او و اعوان و انصارش باد.» از کسانی که آشکارا به لعن یزید اشاره کرده‌اند، جلال‌الدین سیوطی است. در تاریخ ابن‌الوردی و کتاب الوافی بالوفیات آمده هنگامی که اسیران را از عراق برای یزید آوردند، یزید بیرون آمد و کودکان و زنان خاندان امیر مؤمنان و امام حسین علیه السلام و سرهای روی نیزه‌ها را که به ورودی شهر «جَبْرُون» رسیده بودند، ملاقات کرد. وقتی آنان را دید کلاغی قارقار کرد؛ یزید سرود:

۱. محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، همان، ج ۱، ص ۳۶.

لما بدت تلك الحمل والاشرف
 تلك الرؤس على شفا جيرون
 نعب الغراب فقلت قل او لا تقل
 فقد اقتضيت من الرسول ديوني
 وقتی این کاروان و این سرها به دروازه «جیرون» رسید، کلاغ، قارقار کرد؛
 به کلاغ گفتم: چه قارقار کنی چه قارقار نکنی، [نعوذ بالله] حسابم را با رسول
 خدا صاف کردم.

یعنی یزید آنان (امام حسین و یارانش) را در برابر جدش عتبه و دایی اش
 ولید بن عتبه و دیگرانی به قتل رساند که رسول خدا آن‌ها را در جنگ بدر
 کشته بود.

این [اشعار یزید] کفر آشکار است؛ اگر این روایت صحیح باشد، یزید با این
 سخن کافر شده است؛ مانند این شعر؛ شعری است که یزید به تقلید از شاعر
 پیش از اسلام، عبدالله بن زبیری سروده است: «لیت اشیاخی بیدر شهدوا...؛ ای
 کاش پدرانم در بدر شاهد بودند!»

با وجود این، غزالی بر حرمت لعن یزید فتوا داده است. ابوبکر بن عربی
 مالکی که آنچه سزاوار است خداوند نصیبش کند، بزرگ‌ترین تهمت رازده و
 گمان برده که امام حسین با شمشیر جدش رسول خدا کشته شده است.
 برخی مردمان جاهل نیز در این نظر با او موافقند: «كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ
 أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (کهف: ۵)؛ کلمه‌ای که از دهانشان بیرون می‌شود
 بزرگ است، و جز دروغ نمی‌گویند.»

ابن جوزی در السِّرِّ المصنوع می‌گوید:

از جمله اعتقادات عامیانه‌ای که بر جماعتی از منسوبان به اهل سنت غلبه
 نموده، این است که می‌گویند: یزید بر حق بود و حضرت حسین در
 خروج علیه او [نعوذ بالله] اشتباه کرد. اگر در کتاب‌های سیره نظر
 می‌کردند، متوجه می‌شدند که چگونه با یزید بیعت شد و مردم بر انجام

بیعت مجبور شدند. او در این راه هر کار زشتی را نسبت به مردم مرتکب شد؛ بر فرض که درستی خلافت یزید را بپذیریم، کارهای ناشایستی از او سر زد که هر یک می توانست موجب فسخ عقد بیعت مردم با او شود... تنها کسی به این دیدگاه گرایش پیدا می کند که جاهل و عامی المذهب باشد و گمان برد با این عقیده، خشم خود را به رافضیان نشان داده است.

بر اساس این سخنان چنین بر می آید که مردم درباره یزید اختلاف نظر دارند.

برخی می گویند که او مسلمان است و بر اثر برخوردی که با عترت طاهره کرد، گناهکار شد؛ ولی لعن او جایز نیست و برخی بر جواز لعن فتوا می دهند؛ ولی می گویند این کار کراهت دارد؛ برخی دیگر آن را رد می کنند، برخی می گویند: او کافر و ملعون است و برخی دیگر بر این باورند که او با این برخورد معصیت نکرده است و لعنش جایز نیست. گوینده این سخن سزاوار است که در شمار یاران یزید قرار گیرد.

پاسخ:

گمان قوی نگارنده بر آن است که این خبیث، رسالت پیامبر اکرم ﷺ را تصدیق نکرده است و مجموعه کارهایی که با اهل حرم الهی و اهل حرم پیامبر ﷺ و عترت طیب و طاهر او در حیات و پس از حیات آنها انجام داد و اعمال شرم آور و ننگینی که از او سر زد، کمتر از انداختن یک صفحه از قرآن در نجاست نیست!

گمان نمی کنم که زشتی کار او بر بزرگان مسلمانان آن روزگار پوشیده بود؛ اما این بزرگان، شکست خورده بودند و راهی جز صبر نداشتند تا آن دنیا به سرانجام رسید. اگر به فرض بپذیریم که این خبیث، مسلمان بود، باید بدانیم

مسلمانی بود که آن قدر گناهان کبیره مرتکب شد که زبان از بیان آن ناتوان است.

من به جواز لعن کسانی مانند او به طور خاص باور دارم، اگر چه تصور نمی‌شود که در میان فاسقانمانندی داشته باشد. یزید ظاهراً توبه نکرد و احتمال توبه‌اش ضعیف‌تر از احتمال ایمان داشتن اوست.

ابن زیاد و ابن سعد و گروهی دیگر مانند او هستند؛ پس تازمانی که چشمی برای اباعبدالله اشک بریزد لعنت خدای ﷻ بر همه آنان و یاران، پیروان و کسانی که به آنان گرایش دارند؛ شعر شاعر معاصر و صاحب فضیلت آشکار، عبدالباقی افندی عمری موصلی، مرا بس خوش آمد که وقتی از او درباره لعن یزید سؤال کردند، چنین سرود:

یزید علی لعنی عریض جنابه فاغدوا به طول المدی العن اللعنا

بر نفرین من به یزید افزوده می‌شود و تمام مدت عمرم شدیدترین لعن‌ها را بر او نثار می‌کنم.

کسی که از آشکارا لعن فرستادن بر این گمراه شده، یزید، می‌ترسد؛ باید بگوید: «خداوند کسی را که از شهادت [امام] حسین ﷺ خشنود است و کسی را که به ناحق خاندان پیامبر اکرم ﷺ را اذیت می‌کند و حق آنان را غصب می‌نماید، از رحمت خود دور دارد.»

با این سخن یزید را هم لعن کرده است؛ زیرا او به روشنی و در حقیقت در این عبارت تحت عموم لفظ نفرین قرار می‌گیرد؛ در این میان هیچ کس جز ابن عربی که پیش از این به او اشاره شد و موافقان او با جواز لعن با این الفاظ و مانند آن مخالفت نکرده است؛ بنابراین ظاهر آنچه از این افراد نقل شده، لعن کسی

که به قتل حسین علیه السلام رضایت دارد، جایز نیست. به جانم سوگند این باور، گمراهی عمیقی است که کمتر از گمراهی یزید نیست.^۱

۲-۷-۹. شیخ محمد عبده

شیخ محمد عبده (وفات: ۱۳۲۳ق) می گوید:

علمای مسلمان درباره مسئله خروج بر حاکم جور و حکم کسی که خروج می کند، اختلاف دارند. علت اختلاف، ظاهر نصوصی است که درباره اطاعت، جماعت، صبر، تغییر منکر و مقاومت در برابر ظلم و ستم وارد شده است. من سخنی از کسی ندیدم که میان همه آیات و روایاتی که در این باب رسیده، جمع کرده باشد و هر کدام را به مقتضای ورود و با مراعات اختلاف حالات در این باره و بر اساس تبیین مفهوم الفاظ بر حسب آنچه در زمان نزول استعمال می شده — نه در روز گاران بعد — در جای خود قرار داده باشد؛ مانند لفظ «جماعت» که مراد از جماعت، مسلمانانی بودند که با برپاداشتن تعالیم کتاب و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، اسلام را برپا کردند؛ اما با وجود این، هر دولتی از دولت های مسلمانان این واژه را به نفع خود مصادره کرد، اگر چه در عمل، سنت را نابود کرد، در دین بدعت گذاشت، حدود را تعطیل کرد و فجور را مباح ساخت.

از مسائلی که علما در گفتار و اعتقاد بر آن اتفاق نظر دارند، این است که در نافرمانی و معصیت خداوند، نباید از هیچ مخلوقی اطاعت کرد و اطاعت تنها در کارهای نیک جایز است و هنگامی که حاکم مسلمان مرتد شد، قیام ضد او واجب است؛ مباح شمردن آنچه که اجماع بر حرمت آن است، مانند حلال

۱. سید محمود آلوسی بغدادی، همان، ج ۲۶، ص ۷۲-۷۴.

دانستن زنا، شراب و مباح شمردن تعطیل حدود الهی و تشریع آنچه خدا اجازه نداده کفر و ارتداد است. هرگاه در دنیا دو حکومت بود: حکومتی عادل که شرع را برپا می‌دارد و حکومتی ستمگر که شرع را تعطیل می‌کند، یاری حکومت نخست بر هر مسلمانی در حد توان واجب است و هرگاه گروهی از مسلمانان بر گروهی دیگر شوریدند و علیه آنان شمشیر کشیدند و برقراری صلح میان دو گروه ممکن نبود، بر مسلمانان واجب است که با گروه یاغی و متجاوز بجنگند، تا تسلیم فرمان خدا شود و به آن گردن نهد.

روایاتی که دربارهٔ صبر بر (کارهای) پیشوایان جور جز هنگامی که کفر ورزند وارد شده با نصوص دیگر تعارض دارد و مقصود از آن پیشگیری از فتنه و پراکندگی جامعهٔ مسلمانان است. قوی‌ترین این نصوص روایت «وَأَن لَّا تَنَازَعُوا أَمْرَ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا»^۱ است.

نووی می‌گوید:

مراد از کفر در اینجا معصیت است. موارد مشابه [این استعمال] فروان است. ظاهر حدیث این است که: نزاع با پیشوای حق در امامت برای خلع او از امامت جایز نیست مگر هنگامی که او، والیان و کارگزارانش کفر آشکار پیشه کنند. اما دربارهٔ ظلم و معاصی [حاکم] واجب است که حاکم را از آن بازدارند؛ با وجود این، امامتش باقی می‌ماند و در کارهای نیک از وی پیروی می‌شود؛ اما در منکر اطاعت نمی‌شود و در صورتی که از ظلم و معاصی دست برنداشت، او را از امامت خلع کرده و دیگری را به جایش نصب می‌کنند؛ از همین باب است: خروج امام حسین علیه السلام سبط رسول

۱. با حاکمان و والیان امور نزاع نکنید و درگیر نشوید، مگر آن که کفر آشکاری از آنان مشاهده کنید.

خدا ﷻ بر پیشوای جور و ستم، کسی که امور مسلمانان را با زور و مکر و حيله در اختیار گرفته بود، یزید بن معاویه که خداوند او و یارانش یعنی کرامیه و ناصبی‌ها را که هنوز خدمت‌گزاری به پادشاهان ستمگر را به خاطر مبارزه آن‌ها با برپایی عدالت و دین مستحب می‌شمارند، خوار گرداند؛ نظر غالب امت‌ها در این روزگار و جوب خروج بر پادشاهان مستبد و مفسد است؛ امت عثمانی بر سلطان خود عبدالحمید خروج کرد و سلطنت را از او گرفت و به موجب فتوای شیخ الاسلام او را از خلافت خلع کرد. تحریر و بیان این مسائل کتاب جداگانه‌ای نیاز دارد.^۱

۲-۷-۱۰. سید قطب

سید قطب (وفات: ۱۹۶۶م) مفسر معاصر در فی ظلال القرآن ضمن تفسیر آیه: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ (غافر: ۵۱)؛ به درستی که ما رسولان خود را و آنان را که ایمان آوردند، هم در دنیا و هم در روزی که گواهان به پا خاسته می‌شوند یاری می‌کنیم»؛ می‌نویسد:

مردم معنای یاری کردن را به یاری متعارف و معمول محدود می‌سازند. در حالی که گونه‌های یاری کردن مختلف است؛ گاهی برخی از این گونه‌ها در نظر نخست با شکست و هزیمت اشتباه گرفته می‌شود... شهادت حسین ﷺ که به آن صورت بس عظیم و در آن فاجعه هولناک روی داد، پیروزی بود یا شکست؟ در نگاه ظاهری و با مقیاس کوچک، شکست بود؛ اما در حقیقت و با مقیاس بزرگ، پیروزی بود. چه بسیارند شهدایی که سینه‌ها از محبت و عطوفت برایشان به تپش در می‌آید

۱. محمد رشید رضا، تفسیر المنار، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۲۶۷-۲۶۸.

ودل‌ها در هوایشان پر می‌کشد و با غیرت و فداکاری همچون امام حسین علیه السلام به جوش و خروش می‌آید و در این باره مسلمانان شیعه و غیر شیعه و بسیاری از غیر مسلمانان تفاوتی ندارند. چه بسیارند شهدایی که اگر هزار سال عمر می‌کردند؛ نمی‌توانستند عقیده و دعوت خود را چنان یاری رسانند که با شهادت خود یاری کردند و از آنان ساخته نبود که معانی بزرگ را [بدون شهادت] در دل‌ها به ودیعه گذارند؛ هزاران نفر را با یک خطبه همانند آخرین خطبه‌ای که با خونشان می‌نویسند، به حرکت درآورند و همواره محرک فرزندان و نوادگان بودند و چه بسا همین خطبه [خون و شهادت]، محرک مسیر تاریخ در طول نسل‌ها باشد.^۱

۸-۲. نمونه‌های دیگر از سیره مسلمانان در خروج بر حاکمان ستمگر

در واقعه حرّه که یزید بن معاویه حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن مباح اعلام کرد، برگزیده‌های مسلمانان، تابعان و فرزندان صحابه همچون: عبداللّه بن حنظله غسیل الملائکه، عبداللّه بن ابی عمرو بن حفص، منذر بن زبیر و عبداللّه بن مطیع ضد یزید خروج کردند. عبداللّه بن حنظله می‌گفت:

به خدا سوگند ما بر یزید خروج نکردیم، مگر زمانی که ترسیدیم از آسمان بر ماستنگ ببارد؛ مردی که به مادران، دختران و خواهران تجاوز می‌کرد، شراب می‌نوشید، نماز نمی‌خواند و فرزندان پیغمبران را می‌کشت.^۲

۱. سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، همان، ج ۲۴، ص ۷۹-۸۰.

۲. یوسف بن غزاولی، تذکرة الخواص، قم، شریف رضی، ۱۳۷۶، ص ۲۵۹.

۲-۹. مخالفت فقیهان با اجماع ادعایی

دیدگاه اهل بیت علیهم السلام همگی نظر واحدی است که همانا مخالفت با این اجماع است؛ همه آنان به جواز بلکه وجوب خروج - در صورت امکان - بر حاکم ستمگر قائل هستند؛ و علت آنکه از قیام با شمشیر (قیام مسلحانه) ضد حاکم بنی امیه و بنی عباس خودداری کردند، این بود که از میان مردم یاورانی برای قیام نیافتند.

بزرگان فقیهان از این اجماع خارج شده و آن را پذیرفته اند. از آن جمله ابوحنیفه است. ابوبکر جصاص در احکام القرآن می گوید:

بر اساس این آیه^۱ ثابت می شود که امامت فاسق باطل است و او خلیفه نیست و فاسقی که خود را برای این مقام نصب کند، تبعیت و اطاعت از او بر مردم لازم نیست؛ همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است که «در نافرمانی خالق، برای مخلوق اطاعتی نیست» و نیز آیه بر عدم حاکمیت فاسق و نافذ نبودن احکامش در صورتی که در مصدر امور قرار گیرد، دلالت دارد؛ همچنین شهادت فاسق و روایت او در صورتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نقل کند، پذیرفته نیست؛ فتوای فاسق نیز - در صورتی که مفتی باشد - پذیرفته نیست؛ فاسق حق امام جماعت شدن را ندارد؛ اما اگر امام جماعت شد و کسی به او اقتدا کرد، نماز فرد اقتداکننده صحیح است. کلام الهی «لَا يَتَّالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴)، حاوی همه این احکام و معانی است.

۱. قَالَ وَمَنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَتَّالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره: ۱۲۴)؛ ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند).»

برخی مردم گمان می‌کنند مذهب ابوحنیفه، جواز امامت و خلافت فاسق است و او میان فاسق و حاکم تفاوت می‌گذارد و حکم حاکم فاسق را جایز نمی‌داند. - این مطلب را یکی از متکلمان به نام زرقان بیان کرده است - در حالی که دروغ گفته و حرف باطلی زده است و نقل زرقان پذیرفته نمی‌شود؛ نزد ابوحنیفه هیچ تفاوتی میان قاضی و خلیفه در شرط عدالت وجود ندارد و از دیدگاه ابوحنیفه، فاسق نه می‌تواند خلیفه باشد و نه حاکم و شهادت و روایتش - در صورتی که از پیامبر ﷺ، روایت نقل کند - پذیرفته نمی‌شود. چگونه فاسق خلیفه باشد، در حالی که روایتش پذیرفته نمی‌شود و احکامش نافذ نیست و چگونه ممکن است چنین ادعایی دربارهٔ ابوحنیفه مطرح شود؛ در حالی که ابن‌هبیره، ابوحنیفه را در روزگار بنی‌امیه به قضاوت مجبور کرد و وی را کتک زد؛ اما او از پذیرش قضاوت امتناع ورزید و توسط فلج‌بن‌هبیره حبس شد و هر روز شلاق می‌خورد؛ هنگامی که [فقه‌ها] نسبت به حال ابوحنیفه هراسناک شدند، به ابوحنیفه گفتند: انجام برخی از کارهای او را بر عهده بگیر تا دست از زدن تو بردارد؛ آن‌گاه ابوحنیفه را متولی شمارش جمل‌های (بارهای) کاه قرار دادند و پس از مدتی او را آزاد کردند؛ مدتی بعد منصور، ابوحنیفه را برای همین کار (قضاوت) فراخواند؛ اما ابوحنیفه نپذیرفت و منصور او را حبس کرد؛ تا اینکه ابوحنیفه آماده کردن گج دیوار برای مرز شهر بغداد را بر عهده گرفت؛ مذهب ابوحنیفه در جهاد با ستمگران و پیشوایان جور مشهور است؛ از این رو اوزاعی می‌گوید: «همهٔ فتاوی‌ای ابوحنیفه را پذیرفتیم تا آنکه جهاد با ستمگران را از ما طلب کرد که دیگر نپذیرفتیم.»

ابوحنیفه می‌گفت: «بر اساس روایات پیامبر ﷺ، امر به معروف و نهی از منکر زبانی واجب است و اگر مؤثر نبود باید شمشیر کشید.»

ابراهیم صائغ یکی از فقها، زاهدان و راویان اخبار مردم خراسان درباره [حکم] امر به معروف و نهی از منکر از ابوحنیفه پرسید؛ ابوحنیفه گفت: امر به معروف و نهی از منکر واجب است و روایتی از عکرمه از ابن عباس برایش نقل کرد که پیامبر ﷺ فرمود: «برترین شهدا حمزه بن عبدالمطلب است و نیز مردی که در برابر پیشوای ستمگری بایستد و او را امر به معروف و نهی از منکر کند تا کشته شود.» ابراهیم به مرو بازگشت و در برابر ابو مسلم خراسانی، همکار دولت عباسی، به پاخاست و او را امر به معروف و نهی از منکر کرد؛ ستمگری و خونریزی به ناحق ابو مسلم را زشت شمرد، ابو مسلم نیز بارها او را تحمل کرد و سپس او را کشت.

داستان ابوحنیفه در ماجرای زید بن علی ؑ مشهور است که برای زید بن علی ؑ پول فرستاد و در نهان به وجوب یاری او و جهاد همراه وی فتوا داد. همین طور است موضع ابوحنیفه نسبت به محمد و ابراهیم دو پسر عبداللّه بن حسن؛ هنگامی که ابواسحاق فزاری - [برادر محمد] - به او گفت: «چرا به برادرم اشاره کردی [و فرمان دادی] همراه ابراهیم خروج کند تا کشته شود؟» گفت: «خروج برادرت برایم دوست داشتنی تر از خروج تو است» و [این پاسخ ابوحنیفه] هنگامی بود که ابواسحاق به سمت بصره خارج شده بود. تنها ساده لوحان اهل حدیث بر ابوحنیفه خرده گرفتند که به دلیل وجود چنین افرادی امر به معروف و نهی از منکر تعطیل شد تا آنکه ستمگران بر امور مسلمانان سیطره یافتند.

کسی که مذهبش چنین [امر به معروف و نهی از منکر و جهاد با ستمگران] است چگونه به امامت فاسق اعتقاد داشته باشد؛ این حرف [و نسبت به ابوحنیفه] - اگر دروغ عمدی نباشد - اشتباه است، به دلیل سخن ابوحنیفه و سخن سایر عراقی ها که سخن او را می شناسند که می گفت:

اگر قاضی عادل باشد؛ هنگامی که از ناحیهٔ پیشوای ستمگر متولی قضاوت شود، احکامش نافذ و قضاوتش صحیح است و نماز پشت سرشان - با وجود آنکه فاسق و ستمگرند - جایز است؛ این مذهب ابوحنیفه مذهب صحیحی است و دلالت بر جواز امامت فاسق در مذهب وی ندارد؛ زیرا هنگامی که قاضی عادل باشد، احکامش نافذ است و توانایی دارد کسی را که از پذیرش احکامش امتناع می‌ورزد، به پذیرش مجبور کند و هیچ اعتباری به کسی که قاضی را بر این کار گمارده نیست؛ زیرا گمارندهٔ وی در حکم یاوران قاضی است که شرط عدالت در آنان لازم نیست؛ مگر نه این است که اگر مردم شهری که حاکمی بر آنان فرمانروایی نمی‌کند، خود به قضاوت و ولایت فرد عادل از خودشان برای قضاوت تن بدهند و دیگران را نیز به پذیرش حکم وی مجبور نمایند، قضاوت وی نافذ خواهد بود، اگر چه این قاضی از سوی حاکم یا سلطان ولایتی بر مردم نداشته باشد. بنابراین، پذیرش منصب قضاوت توسط شریح و قاضیان تابعین از سوی بنی‌امیه نیز بر همین اساس بود؛ شریح تا روزگار بر روی کار آمدن حجاج، قاضی کوفه بود؛ این در حالی است که در میان عرب و آل مروان ظالم‌تر، کافرتر و فاجرتر از عبدالملک مروان نبود و در میان کارگزارانش، ظالم‌تر، کافرتر و فاجرتر از حجاج نبود و عبدالملک اولین کسی بود که زبان مردم را به دلیل امر به معروف و نهی از منکر برید و بالای منبر رفت و گفت:

به خدا قسم من نه خلیفهٔ مستضعف یعنی عثمانم و نه خلیفهٔ تظاهرکار یعنی معاویه؛ شما ما را به کارهایی امر می‌کنید که نزد خود نیک و سنت می‌شمارید؛ به خدا قسم بعد از این اگر کسی مرا به تقوای الهی امر کند، گردنش را می‌زنم. با وجود این حسن، سعید بن جبیر، شعبی و سایر تابعان مقررّی خود را از این ستمگران دریافت می‌کردند؛ البته نه بر این اساس که ولایت ستمگران را

پذیرفته باشند، یا به امامت و پیشوایی آنان اعتقاد داشته باشند؛ بلکه از این جهت بود که معتقد بودند این مبالغ، حق آنان است که در چنگ افراد فاجر قرار گرفته است.

چطور اینان ستمگران را متولی خود می دانستند؛ در حالی که به روی حجاج شمشیر کشیدند و چهار هزار نفر از قاریان که از بهترین تابعین و فقهای تابعی بودند، ضد حجاج قیام کردند و همراه با عبدالرحمان بن محمد بن اشعث در اهواز و سپس در بصره و سپس در دیر جماعه در ناحیه فرات در نزدیکی کوفه جنگیدند و آنان عبدالملک مروان را در حالی که او را لعن کرده و از وی بیزاری می جستند، از سلطنت خلع کردند و همچنین پیش از آن با معاویه هنگامی که بر امر حکومت - پس از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام - غلبه یافت، همراهی نکردند؛ همچنین امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام مقرری خود را از معاویه دریافت می کردند و صحابه مخالف معاویه در آن روزگار نیز همین گونه عمل می کردند؛ این در حالی است که اینان به شیوه [مولای خویش]، حضرت امیر علیه السلام که تا آخرین لحظه عمر خویش از حکومت معاویه براءت می جست، به پذیرش ولایت او حاضر نبودند.

بنابراین، اذن حکام ستمگر [به صحابه] برای تصدی مقام قضاوت و گرفتن مقرری [توسط صحابه] از ستمگران دلالتی بر پذیرش ولایت ستمگران و اعتقاد به امامت آنان ندارد.^۱

ماوردی در الاحکام السلطانیة درباره سقوط فاسق از امامت می گوید:

۱. ابوبکر احمد بن علی جصاص، احکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق، ج ۱،

آنچه سبب تغییر وضعیت [زمامداری جامعه] و خلع از امامت می‌شود؛ دو چیز است: خدشه دار شدن عدالت پیشوا و دوم، نقص عضو در پیشوا؛ خدشه در عدالت همان فسق است که بر دو قسم است: یکی تبعیت از شهوت و دومی، ورود در امور شبهه‌ناک؛ اولی، مربوط به کارهای جوارحی و ارتکاب امور ممنوع و ارتکاب کارهای زشت در اثر حاکمیت شهوت و پیروی از هوای نفس است؛ این فسق است و مانع انعقاد امامت و تداوم آن می‌شود؛ هرگاه کسی که امامت او منعقد شده، فاسق شود از امامت بیرون می‌رود؛ اگر به عدالت باز گردد، تنها با عقد بیعت جدید به امامت باز خواهد گشت.^۱

ابن حزم اندلسی در *الفصل فی الملل و الاہواء و النحل* می‌گوید:

اگر حاکم از اجرای بخشی از واجبات امتناع ورزد و به این وضعیت ادامه دهد، خلع او از حکومت و حاکم گردانیدن کسی که حق را برپا دارد، واجب است؛ زیرا خداوند متعال فرمود: «... تَعَاوُنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوٰی وَ لَا تَعَاوُنُوا عَلَى الْاِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ ...» (مائده: ۲)؛ و (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید! و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید.»

تباه کردن هیچ یک از واجبات شرایع جایز نیست.^۲

زمخشری در کشاف در تفسیر کلام الهی « قَالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِیْ قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِیْنَ » (بقره: ۱۲۴) می‌گوید:

۱. علی بن محمد ماوردی، *الاحکام السلطانیة*، بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۲۸.

۲. ابن حزم اندلسی، *الفصل فی الملل و الاہواء و النحل*، مصر، مكتبة خانجی، ۱۹۰۲م، ج ۴، ص ۱۷۵.

درباره این آیه گفته‌اند: بر اساس دلالت آیه، فاسق شایسته امامت نیست؛ چگونه کسی که حکم و شهادت دادنش پذیرفته نیست، اطاعتش واجب نیست، روایتش پذیرفته نیست و برای امامت نماز جماعت مقدم نمی‌شود، شایسته امامت باشد. ابوحنیفه در نهان به وجوب یاری و کمک مالی زید بن علی بر ضد حاکم دزد [خلافت مسلمانان] مانند منصور دوانقی و نظایر او که بر مردم غلبه و سیطره یافته بودند و خود را امام و خلیفه می‌نامیدند، فتوا می‌داد.

زنی به ابوحنیفه گفت: به پسر من گفتم [دستور دادی] که همراه ابراهیم و محمد دو پسر عبدالله بن حسن قیام کند تا اینکه پسر من کشته شد؛ ابوحنیفه گفت: «ای کاش من جای پسر تو بودم.» ابوحنیفه درباره منصور و امثال او می‌گفت: «اگر بخواهند مسجدی بسازند و از من بخواهند که آجرش را فراهم سازم، هرگز چنین نمی‌کنم.»

همچنین از ابن عیینه نقل شده که گفت:

هرگز ستمگر امام نمی‌شود و چگونه نصب ستمگر برای امامت جایز باشد، در حالی که فلسفه وجود امام جلوگیری از ظلم است، از این رو، در صورت پیشوایی ستمگر؛ این ضرب المثل رایج گفته می‌شود: «کسی که گرگ را چوپان قرار دهد، [بر گوسفندان] ظلم کرده است.»^۱

۲-۱۰. مفاسد و فتنه‌های مترتب بر عزل حاکم

این آخرین دلیلی است که پیروان این باور برای اثبات دیدگاه خود بر اساس پیروی از حاکمان ستمگر و حرمت خروج بر آنان آورده‌اند.

۱. محمود زمخشری، همان، تفسیر آیه ۱۲۴ سوره بقره.

نووی در شرح خود بر صحیح مسلم می‌گوید:

علما گفته‌اند: علت عزل نشدن و حرمت خروج بر حاکم جور، فتنه‌ها و خونریزی‌ها و تباهی رابطه‌ها (ذاتُ البین) است که در اثر آن به وقوع می‌پیوندد؛ بنابراین مفسده ناشی از عزل او بیشتر از مفسده بقای اوست. اگر فسقی بر خلیفه عارض شد؛ برخی گفته‌اند: خلع وی واجب است، مگر آنکه موجب فتنه و جنگ شود. جمهور اهل سنت از فقها، محدثان و متکلمان گفته‌اند: خلیفه به سبب فسق، ظلم و تعطیل حقوق، عزل و خلع نمی‌شود و خروج بر او به این علت جایز نیست؛ بلکه واجب است او را موعظه نموده و بیم دهند؛ دلیل این سخن روایاتی است که در این باره وارد شده است.^۱

شارح العقیده الطحاویه می‌گوید: «لزوم اطاعت از حاکمان، اگر چه مرتکب ستم شوند، به این دلیل است که خروج از اطاعت آنان مفاسدی چند برابر تباهی‌های ناشی از جور و ستم آنان در پی دارد.»

شیخ محمد بن عبد الله بن سبیل، امام جماعت مسجد الحرام، درباره حرمت خروج بر حاکمان جور و [عدم جواز] دست کشیدن از پیروی آنان می‌گوید:

... خواه پیشوایانی عادل و صالح باشند و خواه پیشوایان جور و ستم... صبر

بر جور و ستم پیشوایان از خروج بر آنان زیان و خطر کمتری دارد و

آسان‌تر است.^۲

همچنین او می‌گوید:

۱. ابوزکریا یحیی بن شرف بن مری نووی، شرح صحیح مسلم، همان، ج ۸، ص ۳۴ که در حاشیه کتاب ارشاد الساری به چاپ رسیده است.

۲. محمد بن عبد الله بن سبیل، الادله الشرعیة فی بیان حق الراعی والرعیه، ص ۲۷.

... صبر بر جور و ستم پیشوایان - هر چند [علاوه بر این که] شرعاً واجب است - از خروج و دست کشیدن از اطاعت آنان زیان کمتری دارد؛ زیرا خروج بر آنان مفسد بزرگی در پی دارد؛ شاید این خروج سبب فتنه‌ای شود که اثر آن ادامه یابد و زیانش بیشتر باشد و به موجب آن خون‌ها ریخته، ناموس‌ها هتک و اموال ربوده و غارت شود و دیگر زیان‌های فراوان و مصیبت‌های بی‌شمار که بر مردم و شهرها وارد خواهد شد را در پی دارد.^۱

نقد و بررسی

در نقد این استدلال به چند نکته اشاره می‌شود:

۱. بازگشت این استدلال از نظر فنی به قاعده تقدیم اهم بر مهم در باب تزاحم است، بدون این که به جزئیات فنی باب تزاحم وارد شویم، دو حکم وجود دارد که عبارتند از: وجوب نهی از منکر و نابودی یا تغییر منکر و مبارزه با آن، حتی در صورتی که نیازمند خونریزی و تحمل مشکلات و سختی‌ها باشد و دیگری، پرهیز از فتنه‌های اجتماعی که به خونریزی، هتک ناموس‌ها و ضرر رساندن به مردم می‌انجامد.

هر یک از این دو حکم در وضعیت اولی و طبیعی خود، مطلق است؛ یعنی نهی از منکر واجب است، حتی اگر نیازمند ریختن خون‌ها باشد و پرهیز از فتنه‌های اجتماعی واجب است، حتی در جایگاه نهی از منکر.

این دو حکم مطلق با یکدیگر تعارض دارند و ممکن است در یک مورد؛ مانند مورد انکار، مبارزه و نهی حاکمان ستمگر از ظلم و ستم و برکناری آنان از

سلطنت و جلوگیری از نفوذ آنان در جامعه اسلامی با هم اجتماع پیدا کنند. این مبارزه به درگیری و نبرد با حاکمان ستمگر و در نتیجه به خونریزی، هتک ناموس‌ها و وارد آمدن زیان‌های بسیار به مردم خواهد انجامید که خداوند این کارها را حرام کرده است.

بنابر این در اینجا دو حکم جمع می‌شوند: یکی وجوب نهی از منکر، تغییر و نابودی منکر و مبارزه با آن و وجوب پرهیز از فتنه‌های اجتماعی و سیاسی که خونریزی و هتک ناموس‌های مردم را به دنبال دارد.

از آنجا که مکلف نمی‌تواند هر دو حکم را هم‌زمان انجام دهد، به حکم عقل باید اهم را بر مهم مقدم بشمارد. به زبان فنی جز مقید کردن اطلاق یکی از دو حکم چاره‌ای نداریم. هر گاه یکی از دو حکم مهم‌تر باشد، ناگزیر دیگری را مقید خواهد ساخت؛ بنابراین ملاک در این مسئله تشخیص اهم از مهم است. این مسئله متغیر است و از حالتی به حالت دیگر و از حاکمی به حاکم دیگر و از منکری به منکر دیگر و از جامعه‌ای به جامعه دیگر تفاوت می‌کند؛ از این رو، در چنین مسائلی نمی‌توان حکم ثابتی ارائه کرد.

ممکن است جامعه، جامعه‌ای صالح، قوی و به احکام و حدود الهی و امر به معروف و نهی از منکر پایبند و متعهد باشد و حاکم ستمگر، حاکمی ضعیف و ناتوان باشد آن چنان که بدون تحمل مشکلات و زیان‌های بزرگ بتوان او را برکنار کرد؛ در چنین حالتی امر به معروف و نهی از منکر بر وجوب حفظ اموال و جان مردم از فتنه‌ها و نابودی مقدم است.

گاهی مسئله برعکس است؛ در چنین حالتی حفظ جان، اموال و ناموس‌های مردم بر امر به معروف و نهی از منکر مقدم خواهد بود. به هر حال کار تعیین اهم و تشخیص آن از مهم در این دو حکم بر اساس شرایط تفاوت می‌کند و نمی‌توان بر اساس این دلیل یک حکم عام در این مسئله داد.

بسیار اتفاق افتاده که حاکم بدترین و زشت‌ترین منکرات را انجام داده است و احکام و حدود الهی را زیر پا گذاشته و حرمت‌های الهی را در هم کوبیده است؛ چنان‌که در مورد یزید بن معاویه مصداق دارد.

به روایت طبری، امام حسین علیه السلام درباره او فرمود:

أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا.^۱

آیا به حق نمی‌نگرید که به آن عمل نمی‌شود و به باطل نظاره نمی‌کنید که از آن نهی نمی‌کنند تا مؤمن در راه حق، مشتاق دیدار پروردگار باشد. من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز خواری نمی‌بینم.

آن حضرت در جای دیگر درباره یزید فرمود:

أَلَا وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ - یعنی بنی امیه - قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ - وَ تَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَ أَظْهَرُوا الْفُسَادَ - وَ عَطَّلُوا الْحُدُودَ وَ اسْتَأَثَرُوا بِالْفَقْرِ - وَ أَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ وَ حَرَّمُوا حَلَالَهُ - وَ أَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيْرَ...^۲

آگاه باشید! اینان [بنی امیه] اطاعت شیطان را در پیش گرفتند و اطاعت خدای رحمان را رها کردند؛ و فساد و تباهی را آشکار نمودند؛ حدود را تعطیل کردند؛ اموال عمومی را به خود اختصاص دادند؛ حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کردند و من سزاوارترین کسی هستم که این [وضعیت] را تغییر دهم.

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، همان، ج ۷، ص ۳۰۱.

۲. همان، ص ۳۰۰.

اولاً؛ در چنین حالتی امر به معروف و نهی از منکر، مبارزه با منکرات و اقدام برای نابودی آن‌ها واجب است؛ هر چند نیازمند ریخته شدن خون‌ها، بروز مشکلات و وارد شدن زیان به جان و مال مردم باشد.

صدور احکام ثابت و قطعی درباره حرمت خروج بر حاکمان ستمگر، حرمت برهم زدن آرامش و برانگیختن فتنه در رویارویی با آنان و حرمت نبرد و مقاومت در برابر ستمگران موجب می‌شود تا آنان با خیال آسوده در جهان ظلم کنند و آن را به فساد و تباهی بکشاند.

برای حاکمانی که گناهان کبیره مرتکب می‌شوند و زشت‌ترین انواع ظلم و ستم را انجام می‌دهند، چیزی پسندیده‌تر از چنین فتواهایی نیست که متأسفانه نمونه‌های زیادی از آن در تاریخ اسلام وجود دارد!

ثانیاً؛ این حکم اگر هم در برخی موارد تراحم صحیح باشد، مانند جایی که پرهیز از فتنه از امر به معروف و نهی از منکر مهم‌تر باشد؛ یک حکم ثانوی عارضی است؛ اما حکم اولی، امر به معروف و نهی از منکر، اقدام برای نابودی منکر و مبارزه با آن، پرهیز از پیروی ستمگران و امر به روی گردانی و انکار آنان است.

روی گردانی از حکم اولی ثابت در شریعت اسلام و روی آوردن به احکام ثانوی عارضی فقط در موارد منصوص در شریعت اسلامی، درست است.

حکم اولی ثابت در اسلام این است که خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَرْكُؤُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ... (هود: ۱۱۳)؛ و بر ظالمان تکیه ننمایید که موجب می‌شود آتش شمارا فرا گیرد.»

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيداً (نساء: ۶۰).

آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه (از کتاب های آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده اند؛ ولی می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آن ها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه های دور دستی بيفکند.

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ * الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ
(شعرا: ۱۵۱-۱۵۲).

و فرمان مسرفان را اطاعت نکنید! همان ها که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند!

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا (انسان: ۲۴).

پس در (تبلیغ و اجرای) حکم پروردگارت شکیبا (و با استقامت) باش، و از هیچ گنهگار یا کافری از آنان اطاعت مکن!

همچنین حکم اوّلی ثابت در اسلام که به تواتر معنوی رسیده است: وجوب امر به معروف و نهی از منکر، لزوم تلاش برای نابودی منکر، و اقدام عملی برای تغییر آن است: در مسند احمد حنبل به سند او از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ ﷻ لَا يُعَذِّبُ الْعَامَّةَ بِعَمَلِ الْخَاصَّةِ حَتَّى يَرَوْا الْمُنْكَرَ بَيْنَ ظَهْرَانِهِمْ وَهُمْ قَادِرُونَ عَلَى أَنْ يَنْكَرُوهُ فَلَا يَنْكَرُوهُ؛ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَذَّبَ اللَّهُ الْخَاصَّةَ وَالْعَامَّةَ.^۱

خداوند ﷻ عامه مردم را به واسطه عمل خواص عذاب نمی کند مگر اینکه منکری را مشاهده کنند و بتوانند آن را انکار و رد کنند، اما انکار و رد

۱. احمد بن محمد بن حنبل، همان، ج ۳، ص ۱۹۲.

نکنند. پس هر گاه چنین کردند، خداوند عامهٔ مردم و خواص را با هم عذاب می‌کند.

در نهج‌البلاغه آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام در صفین برای مردم خطبه خواند از جمله فرمود:

أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَى عَدُوَّنَا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِئَ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ [نُورٌ] نُورٌ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينُ.^۱

ای مؤمنان! هر کس تجاوزی را بنگرد و شاهد دعوت به منکری باشد و در دل آن را انکار کند، خود را از آلودگی سالم و بر حذر داشته است و هر کس با زبان آن را انکار کند، پاداش می‌برد و از اولی برتر است و آن کس که با شمشیر به مقابله با آن برخیزد تا کلام الهی رفعت یابد و گفتار ستمگران پست گردد، به مسیر هدایت دست یافته و بر جادهٔ حق گام نهاده و نور یقین در دلش تابیده است.

همچنین امیر مؤمنان علیه السلام در نهج‌البلاغه می‌فرماید:

وَ لَعَمْرِي مَا عَلَى مَنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَاطَبَ الْغَيَّ مِنْ إِذْهَانٍ وَ لَا إِبْهَانٍ فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ فِرُّوا إِلَى اللَّهِ مِنَ اللَّهِ وَ امْضُوا فِي الَّذِي نَهَجَهُ لَكُمْ وَ قَوْمُوا بِمَا عَصَبَهُ بِكُمْ فَعَلِيٌّ ضَامِنٌ لِفَلَجِكُمْ أَجَلًا إِنْ لَمْ تُمْنَحُوهُ عَاجِلًا.^۲

۱. نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ش ۳۷۳.

۲. همان، خطبه ۲۴، ص ۶۶.

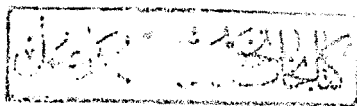
سوگند به جانم، در مبارزه با مخالفان حق و آنان که در گمراهی و فساد غوطه‌ورند، یک لحظه مدارا و سستی نمی‌کنم. پس ای بندگان خدا! از خدا بترسید و از خدا، به سوی خدا فرار کنید و از راهی که برای شما گشوده بروید و وظایف و مقرراتی که برای شما تعیین کرده، به پا دارید؛ اگر چنین باشید، علی علیه السلام ضامن پیروزی شما در آینده است، گرچه هم اکنون پیروز نشوید.

شیخ صدوق به سند خود از مسعدة بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُعَذِّبُ الْعَامَّةَ بِذَنْبِ الْخَاصَّةِ إِذَا عَمِلَتْ الْخَاصَّةُ بِالْمُنْكَرِ سِرًّا مِنْ غَيْرِ أَنْ تَعْلَمَ الْعَامَّةُ فَإِذَا عَمِلَتْ الْخَاصَّةُ بِالْمُنْكَرِ جَهَاراً فَلَمْ تُغَيَّرْ ذَلِكَ الْعَامَّةُ اسْتَوْجَبَ الْفَرِيقَانِ الْعُقُوبَةَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى.^۱

ای مردم، خداوند متعال عموم را به واسطه گناه خواص عذاب نمی‌کند، مشروط بر اینکه پنهانی و بدون اطلاع عموم مبادرت به عصیان نمایند؛ ولی اگر علنی و در حضور عموم مرتکب نافرمانی خدا شوند و عامه مردم نیز از اعمال ایشان متأثر و ناراحت نشده و آن‌ها را از گناه باز ندارند؛ در این صورت هر دو گروه مستحق عذاب الهی می‌شوند.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:



۱. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۱، ص ۴۰۷؛ محمد بن علی بابویه، علل الشرایع، تهران، اندیشه مولانا، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۵۲۲.

إِنَّ الْمَعْصِيَةَ إِذَا عَمِلَ بِهَا الْعَبْدُ سِرًّا لَمْ تُضُرَّ إِلَّا عَامِلُهَا وَإِذَا عَمِلَ بِهَا
عَلَانِيَةً وَلَمْ يُعَيَّرْ عَلَيْهِ أُضِرَّتِ الْعَامَّةُ.^۱

همانا معصیتی را که شخص در پنهانی مرتکب می‌شود، زیان و وبالش
تنها گریبان خودش را می‌گیرد؛ ولی هرگاه آشکارا معصیت کند و از سوی
مردم سرزنش نشود، زیان و ضررش همه را فرامی‌گیرد.

امام صادق علیه السلام در ادامه فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَذَلِكَ أَنَّهُ يُذِلُّ بِعَمَلِهِ دِينَ
اللَّهِ وَ يَقْتَدِي بِهِ أَهْلُ عَدَاوَةِ اللَّهِ؛^۲ این بدان جهت است که شخص معصیت‌کار
با این عمل (تجاهر به معصیت) دین خدا را کوچک و سبک شمرده و آن را
خوار نموده است و اهل دشمنی با خدا از او پیروی می‌کنند.»

این حکم اولی خداوند متعال در رویارویی و مقابله با پیشوایان جور و
زورگویان سرکشی است که در زمین فساد می‌کنند؛ اما موازنه میان اهم و مهم
در احکام، یک امر ثانوی عارضی است و درست نیست که احکام ثانوی را
جایگزین احکام اولی کنیم، مگر در مواقع لازم و محدودی که در فقه معین شده
است.

۲-۱۱. نقش منفی این فتواها

چنین فتوایی در تاریخ اسلام نقش منفی داشته است:

اولاً؛ سبب حمایت از حاکمان ستمگر و تشویق آنان به زیاده‌روی در ظلم
و تباهی‌گری شده است.

۱. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۱، ص ۴۰۷؛ محمد بن علی بن بابویه، ثواب الاعمال و
عقاب الاعمال، تهران، صدوق، ۱۳۷۳، ص ۲۶۱.

۲. همان.

ثانیاً؛ در سرکوبی و فرونشاندن انقلاب ستمدیدگان و در هم کوبیدن جنبش‌های انقلابی و مقاومت مردم مستضعف نمود پیدا کرده است. حاکمانی چون معاویه، یزید، ولید، عبدالملک، حجاج، منصور، هارون، متوکل و ستمگرانی از این جمله آن گونه که در سایه این فتواها آرام گرفتند، از هیچ چیز دیگری نفس راحتی نکشیدند و هر چه بیشتر ظلم و فساد کردند و مرتکب گناهان بزرگ و هتک حرمت‌های بی‌شمار شدند، راحتی و آسایش خود را در این فتواها یافتند.

این فقیهان در تأکید و تعمیق این دیدگاه در جامعه اسلامی بسیار مبالغه کردند تا خاطر حاکمان جبار و ستمگران را از سوی انقلاب‌ها و جنبش‌های مردم ستم‌دیده هر چه بیشتر آسوده سازند.

چنانچه سفیان ثوری به یکی از شاگردان خود گفت:

ای شعیب! آنچه نوشته‌ای تو را سود نبخشد، مگر اینکه به نماز خواندن پشت سر هر نیکوکار و بدکاری و به جهاد تا روز قیامت و نیز صبر زیر پرچم سلطان - چه ستمگر باشد چه عادل - معتقد باشی!^۱

سبحان الله! گویا تأیید ظالمان در ستمگری، سکوت در برابر آنان، تحمل اسراف و حیف و میل بیت‌المال، و فسادگری و تباه کردن مردم از سوی آنان و... از اصول دین است و عمل و سعی بنده جز از این طریق پذیرفته نمی‌شود! علی بن مدینی می‌گوید:

کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، جایز نیست شب بخوابد مگر اینکه پیشوایی نیکوکار یا بدکار داشته باشد. این پیشوا، امیر مؤمنان است! جنگ همراه با امیران نیکوکار و فاسق واجب است و تا روز قیامت

۱. هبة‌الدین الحسن بن منصور الطبری لالکانی، همان، ج ۱، ص ۳۰۵.

نباید ترک شود و احدی حق ندارد بر او ایراد بگیرد یا به نزاع با وی برخیزد؛ پرداخت صدقات به آنان جایز و نافذ و سبب برائت ذمه و پاداش الهی است؛ نماز جمعه پشت سر پیشوا و گمارده‌ی جایز بوده و برپا می‌شود؛ این نماز دو رکعت است و هر که آن را اعاده کند، بدعت‌گذار، تارک ایمان و مخالف [دین] است؛ اگر کسی به صحت نماز پشت سر پیشوا، نیکوکار یا بدکار، عقیده نداشته باشد، ذره‌ای از فضیلت نماز جمعه را درک نکرده است؛ نماز خواندن پشت سر آنان و عدم رنجیدگی از آنان سنت است....^۱

سبحان الله! این نهایت آرزوی جباران فرورفته در منجلاب گناهان است که حرمت‌های الهی را می‌شکنند و در زمین به فساد و تباهی می‌پردازند؛ صاحب این فتوا به همین اندازه بسنده نمی‌کند؛ بلکه بالاترین خواسته این ستمگران مستکبر را برآورده می‌سازد که همه تلاش آن‌ها فساد و تباهی در زمین است. او می‌گوید: «و در درون و قلبشان این مسئله را پذیرفته و از آن دلتنگ نباشند!» شارح العقیده الطحاویه بر این مطلب افزوده، می‌گوید:

بلکه صبر بر جور والیان، کفاره گناهان است و پاداش‌ها را چند برابر می‌کند؛ خداوند متعال آنان را بر ما مسلط نکرده، مگر به خاطر فاسد و تباه بودن اعمال ما؛ جزای عمل از جنس عمل است.

من نمی‌دانم این فتوا چگونه با آیات محکم قرآن سازگاری دارد که به امر به معروف و نهی از منکر، رد ستمگران، کفر به طاغوت، نافرمانی از دستور گناهکاران و ستمکاران و خودداری از تکیه بر آنان فرمان می‌دهد؟ و چه نسبتی با فرموده خداوند متعال دارد که می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا ... (نساء: ۹۷).

کسانی که فرشتگان (قبض ارواح)، روح آن‌ها را گرفتند، در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند، به آن‌ها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با اینکه مسلمان بودید، در صف کفار جای داشتید؟)» گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم.» آن‌ها [فرشتگان] گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟!»

خداوند متعال این مستضعفان را «ظالمین» نامیده و با کسانی که بر آنان ستم کرده‌اند، برابر دانسته است؛ زیرا در برابر ستم، سر تسلیم فرود آوردند. مالک بن دینار روایت می‌کند در یکی از کتاب‌های آسمانی آمده است: «من خداوند مالک پادشاهان هستم، دل‌های شاهان به دست من است؛ پس خود را به ناسزاگویی از شاهان مشغول ندارید ولی توبه کنید تا آنان را نسبت به شما مهربان کنم....»

آنچه مالک بن دینار به نقل از یکی از کتاب‌های آسمانی روایت کرده است، با آیات قرآن تعارض صریح و آشکار دارد.

مالک بن دینار کدام را انتخاب می‌کند: آیات ۱۲۴ سوره بقره، ۶۰ و ۹۷ نساء، ۱۵۱ و ۱۵۲ شعراء و ۲۴ انسان را یا آنچه گفته شده و از یکی از کتاب‌های آسمانی روایت شده است؟!

اگر به دلیل برخی مصالح سیاسی در روزگار ما نیز مسئله همین است - که صد البته چنین نیست - پس چرا جنایت‌های جباران و طاغوت‌های تاریخ را می‌پوشانیم؟!

یکی از آنان [مفتیان درباری] در قالب دفاع از این دیدگاه به سکوت صحابه و تابعین در برابر فجور یزید، مروان، ولید، حجاج و عبدالملک استدلال کرده و می‌گوید: «برخی خلفا که در آنان قدری ظلم و جور یا فسق دیده می‌شود؛ مثل یزید بن معاویه و مروان...» آری! در یزید فقط قدری از ظلم و جور است؟! سبحان الله! اگر آنچه ما از یزید بن معاویه می‌دانیم فقط قدری از ظلم و جور است؛ پس به نظر شما تمام ظلم و جور و فسق و فجور کدام است؟!

این فتواها نه فقط در آرام کردن جنبش‌ها و انقلاب‌های مردمی نقش داشته است که بر اثر ظلم، استبداد سیاسی و اسراف و تبذیر حاکمان ستمگر به وقوع می‌پیوندد؛ بلکه نقش دیگر آن از بین بردن اعتدال و عقلانیت در انقلاب‌های ملی است که به صورت گذرا در دورترین نقاط جهان اسلام ضد سلاطین و خلفا روی داده است. چنین انقلاب‌ها و شورش‌هایی گاه و بی‌گاه در گوشه و کنار جهان اسلام روی می‌داد و آثار بد و تخریبی گسترده‌ای بر جا گذاشت؛^۱ مانند جنبش زنگیان در عصر عباسی.

طبیعی است وقتی فقیهان از نقش الهی خود دست بردارند که خداوند متعال در رهبری و جهت‌دهی به حرکت مستضعفان ضد ستمگران و منع ظالمان از ستمگری به آنان بخشیده، چنین انقلاب‌های بی‌ثمیری رخ دهد.

سلام خدا بر امیر مؤمنان علیه السلام که در تعریف دانشمند فرمود:

مَا أَخَذَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُوا عَلَى كِظَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَغَبٍ مَظْلُومٍ.^۲

۱. فتوای مفتیان درباری در حمایت از سلاطین جور سبب تقویت آنان و فراگیر شدن ستمشان و در نتیجه، تخریب همه‌جانبه کشورهای اسلامی شد، چرا که آنان مردم را دچار تفرقه و دودستگی در برابر ظلم حاکمان ستمگر می‌کردند.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳.

اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی
ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند [مهارشتر خلافت را بر
کوهان آن انداخته، رهایش می ساختم].

هرگاه دانشمند از نقش رهبری خود در توجیه و هدایت این حرکت دوری
کند، بی تردید مردمان آشوب طلب رهبری را به دست خواهند گرفت و به طور
مسلم آثار ویرانگر گسترده ای در پی خواهد داشت؛ چنان که در جنبش زنگیان
در عصر عباسی و ... روی داد.

کتاب الادله الشرعیه فی بیان حق الراعی و الرعیه

شیخ محمد بن عبد الله بن سبیل، امام جماعت مسجد الحرام رساله علمی
جداگانه ای درباره حقوق زمامدار و مردم تألیف نموده و درباره حرمت خروج
بر حاکمان ستمگر به شدت تأکید کرده است که به فسق و فجور، فساد و
تباهی گری می پردازند و حدود و حرمت های الهی را درهم می کوبند.
او، در این رساله علمی می گوید:

حرمت خروج بر حاکمان و دست کشیدن از اطاعت آنان - خواه پیشوایانی
عادل و صالح باشند و خواه پیشوایان جور و ستم تازمانی است که از دایره
اسلام بیرون نرفته اند؛ چرا که صبر بر ظلم و ستم آن ها اگر چه زیان هایی
را به همراه دارد؛ اما از خروج بر آنان ضرر و زیان و خطر کمتری دارد؛ به
همین علت شارع به وجوب حرف شنوی و حرمت قیام ضد پیشوایان و
والیان، هر چند جور و ستم در پیش گیرند، امر کرده است، مگر آنکه
مرتکب کفر آشکار شوند.^۱

در جای دیگری از این رساله آمده است:

۱. محمد بن عبد الله بن سبیل، همان، ص ۲۷-۲۸.

همچنین مسلمان مکلف است به یاد آورد که اطاعت از والیان امور از بهترین طاعت‌ها و برترین راه‌های تقرب به خداست - خواه پیشوایانی عادل و صالح باشند و خواه پیشوایان جور و ستم - تا زمانی که از دایره اسلام بیرون نرفته‌اند، اطاعت از آنان در آنچه امر و نهی می‌کنند، اطاعت از خدا و رسول است.^۱

او همچنین در جای دیگری از رساله‌اش می‌نویسد:

این روایات صحیح و روایات فراوان دیگر بر وجوب حرف‌شنوی و اطاعت از والیان امور در غیر معصیت و نیز حرمت خروج و خودداری از اطاعت آنان - اگر چه جور و ستم در پیش گیرند - دلالت دارد؛ مگر آنکه کفر آشکاری از آنان مشاهده شود. همچنان که از ظاهر روایات پیداست، باید به این نکته توجه داشت که عدم اطاعت از آنان در معصیت به معنای عدم اطاعت مطلق از آنان نیست؛ بلکه به خاطر عدم اطاعت در معصیت معین است و گرنه در سایر موارد، حرف‌شنوی و اطاعت از آنان واجب است... اعتقاد و عمل سلف صالح مانند صحابه، تابعین و پس از آنان، پیشوایان اسلام که مردم از آنان پیروی کرده‌اند و غیر آنان از علمای مشهور بر پایه آنچه بیان شد، جاری بوده است.

محمد بن عبد الله بن سبیل در جای دیگری از رساله خود می‌گوید:

عبد الله بن عمر رضی الله عنهما به خروج عبد الله بن مطیع بر خلیفه وقت، یزید بن معاویه اعتراض کرد؛ با اینکه یزید بن معاویه مرتکب کارهای [زشتی] شده بود. چنان که یزید با وجود وفور صحابه، متولی خلافت و حکومت برخی سرزمین‌های اسلامی شد؛ همچنان که در روزگار صحابه برخی خلفا و

امرا بودند که در آنان قدری ظلم، ستم یا فسق و فجور دیده می‌شود؛ مانند یزید بن معاویه، مروان بن حکم، ولید بن عقبه، حجاج بن یوسف و ... با وجود این صحابه رضی الله عنه چون ابن عمر، ابن مسعود و انس بن مالک که از برترین و نیکان صحابه بودند، از آنان حرف شنوی داشتند، از فرمانشان در کارهای نیک اطاعت می‌کردند، نمازهای جمعه و اعیاد را پشت سرشان می‌خواندند و مردم را به خروج و دست کشیدن از اطاعت آنان به سبب جور و ستم یا فسقی که آنان را از دایره اسلام خارج نمی‌کرد، فرمان نمی‌دادند بلکه مردم را به حرف شنوی و اطاعت در کارهای نیک و صبر در برابر ظلم و ستم آنان تشویق می‌کردند؛ زیرا می‌دانستند که اطاعت از والیان امور مسلمانان - اگر چه جور و ستم کنند - واجب است^۱

این شیخ فتوای زیادی در پشتیبانی و حمایت از ستمگران داده است که از بیان آن‌ها خودداری می‌کنیم، آرزو داریم که علما مسائل حساس و مهم از این نوع را بیشتر از نظر فقهی بررسی کنند و دیدگاه‌های دیگر در این مسئله و دلایل آن را از نظر دور ندارند. امیدواریم عالمان سلفی و وهابی در این مسئله و مانند آن با دقت، جدیت و همت تجدید نظر کنند.

این چنین فتواها و آرای فقهی در جهان اسلام، افزایش بدرفتاری حاکمان طاغوتی و ستمگر را به دنبال دارد؛ همان‌ها که در زمین فساد می‌کنند و مصلحت مسلمانان را با ظلم و فساد به بازی می‌گیرند. با این فتوای فقهی، چشم سرکش پست، صدام حسین روشن شد که دوبار منطقه را به آتش بست و در طول این مدت ده‌ها بار عراق را به خاک و خون کشید و نیز چشم کمال

آتاتورک، ستمگرِ ترکیه و چشم‌رضا خان و محمدرضا پهلوی دو طاغوت ایران روشن شد؛ همچنین چشم بورقُییه،^۱ جانشین او و چشم طاغوت مصر روشن شد که بهترین مسلمانان را در مصر به قتل رسانید و آنان و خانواده‌هایشان را زیر فشار، شکنجه و پیگرد قرار داد. همچنین این فتواها روشن‌کننده چشم طاغوتیان دوران ما بود که برای فساد در زمین می‌کوشند، کشت، زرع و نسل را نابود می‌کنند، آشکارا با دین خدا می‌جنگند، مردان و زنان مؤمن را با بدترین شیوه شکنجه می‌کنند، آن‌ها را زیر فشار و شکنجه قرار می‌دهند، خون انسان‌های بی‌گناه را به ناحق می‌ریزند، حدود و حرم الهی را هتک می‌کنند و در زمین فساد کرده، استکبار می‌ورزند.

چنین فتواهایی چشم این افراد را روشن می‌کند و در چشم مؤمنان صالح و اهل عمل در راه خدا خار می‌افکند. ما امیدواریم و از علما می‌خواهیم به این مسائل با نگاه عمیق‌تر بنگرند و به روح و اصول دین اسلام بلندنظری همه‌جانبه داشته باشند.

درنگی با عبدالله بن عمر

اکنون فرصت مناسبی است تا کمی با عبدالله بن عمر که از سرسخت‌ترین مدافعان این نظریه (فقه سازش‌کار) است، درنگ کنیم.

مسلم در صحیح روایت کرده است که وقتی مردم مدینه پیش از واقعه حَرّه برای قیام علیه یزید آماده شده بودند عبدالله بن عمر، نزد عبدالله بن مطیع رفت؛ عبدالله فرمان داد تا برایش متکایی بیاورند؛ عبدالله بن عمر گفت: نزد تو

نیامده‌ام تا بنشینم، آمده‌ام تا روایتی را برای‌ت نقل کنم؛ شنیدم رسول خدا ﷺ فرمود:

هر کس دست از اطاعت (حاکم) بردارد، روز قیامت در حالی خداوند ﷻ را ملاقات می‌کند که حجتی ندارد و هر کس بمیرد در حالی که بیعتی بر گردن ندارد، به مرگ جاهلیت مرده است.^۱

عبداللّٰه بن عمر همچنین از خروج مردم مدینه علیه یزید جلوگیری کرد در حالی که همه مردم از فسق، فجور، هوسرانی، هتک حرمت و حدود الهی از سوی او باخبر بودند و همه این کارها را با نقل یکی از سخنان پیامبر ﷺ انجام داد که فرمود: «هر کس بمیرد، در حالی که بیعتی بر گردن ندارد، به مرگ جاهلیت مرده است.»^۲

باید در پاسخ او بگوییم: بله؛ ما از بیعت ناگزیریم و اگر انسان بمیرد در حالی که بیعتی بر گردنش نباشد؛ به مرگ جاهلیت مرده است اما بیعت امام عادل نه بیعت فرومایگان بنی‌امیه.

این در حالی است که عبداللّٰه بن عمر وقتی از سوی امیر مؤمنان ﷺ به بیعت دعوت شد، امتناع ورزید و گفت: «بیعت نمی‌کنم تا زمانی که مردم بیعت کنند؛ امیر مؤمنان ﷺ فرمود: «برایم ضامن بیاور.» عبداللّٰه بن عمر گفت: «ضامنی ندارم.» مالک اشتر گفت: «جازه دهید گردنش را بزنم؛» امیر مؤمنان ﷺ فرمود: «رهایش کنید من ضامن اویم؛ همانا تو نمی‌دانی که بدخلقی کوچک و بزرگ ندارد.»^۳

۱. مسلم بن الحجاج نیشابوری، همان، ج ۶، ص ۲۲، کتاب الاماره.

۲. همان.

۳. ابو جعفر محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک، همان، ج ۶، ص ۳۰۶۸؛ حوادث سال ۳۵

وقتی که معاویه او را برای بیعت با پسرش دعوت کرد، عذر آورد و گفت: من با دو امیر در یک زمان بیعت نمی‌کنم.^۱ این عذر ضعیفی است؛ زیرا معاویه از او نخواست که با یزید به عنوان امیر مؤمنان و حاکم مسلمانان بیعت کند تا عبدالله بن عمر این عذر را بیاورد، بلکه او را دعوت کرد تا به عنوان ولایت عهدی با یزید بیعت کند و شایسته بود با صراحت و شجاعت همانند امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید سرباز زند.

وقتی معاویه برای او صد هزار درهم فرستاد و افزون بر آن افرادی را برای بیعت نزد او فرستاد؛ عبدالله رضی الله عنه [به مأمور معاویه] گفت: این در برابر آن است [یعنی این عطا در برابر بیعت است] اگر این را بپذیرم دینم را ارزان فروخته‌ام.^۲

تاریخ برای ما نقل نکرده است که او پس از آنکه فهمید هزار درهم در برابر بیعت با یزید است، آن‌ها را بازگردانده باشد. وقتی معاویه مُرد؛ ابن عمر نامه‌ای به یزید مبنی بر بیعت خود با او نوشت.^۳

تاریخ برای ما نقل نکرده است که نظر عبدالله بن عمر حتی پس از ماجرای به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام، اهل بیت و یاران او درباره یزید و مشروعیت بیعت با او تغییر کرده باشد.

حتی پس از واقعه و حشتناک حرّه که مسلم بن عقیبه، فرمانده لشکر یزید، مدینه را سه روز مباح اعلام کرد؛ در نتیجه گروهی از باقی مانده‌های مهاجرین، انصار و بهترین تابعین که هزار و هفتصد نفر بودند، کشته شدند و ده هزار نفر به جز طبقات گوناگون مردم غیر از زنان و کودکان، گروهی از حاملان و حافظان

۱. احمد بن علی ابن حجر عسقلانی، همان، ج ۱۳، ص ۶۰.

۲. همان.

۳. همان.

قرآن و گروهی از جمله معقل بن سنان، محمد بن ابی جهم، به طور وحشتناکی کشته شدند؛ اسب‌ها در مسجد رسول خدا ﷺ جولان دادند و بقیه به اجبار بیعت کردند بر اساس اینکه همه برده یزید باشند.^۱

تاریخ برای ما پس از این همه جنایت و کشتار از تغییر نظر عبداللّه بن عمر درباره یزید و بیعت با او - که لعنت و نفرین خداوند، پیامبر ﷺ و مؤمنان بر او باد - بیان نکرده است....

عبداللّه بن عمر باور داشت که هیچ یک از این وقایع مجوز قیام ضد یزید نیست... و بر کسانی که از رسول خدا ﷺ درباره امر به معروف و نهی از منکر و جهاد با ستمگران بر خلاف نظر او روایت نقل می کردند، خرده می گرفت.

مسلم در صحیح در باب «اینکه نهی از منکر از ایمان است»، از ابورافع از عبداللّه بن مسعود روایت کرد که رسول خدا ﷺ فرمود:

خداوند هیچ پیامبری را در امت‌های گذشته مبعوث نکرد، جز آنکه در میان امتش اطرافیان و یارانی داشت که به سنتش عمل می کردند و به فرمانش اقتدا می نمودند؛ پس از آنان افرادی آمدند که گفتار و کردارشان منطبق با او بود و خلاف فرمان الهی را انجام می دادند، هر که به مبارزه عملی برخاست و کسی که بازبان و قلبش با آنان جهاد کرد، مؤمن است و هر که جز این کند، حتی به اندازه دانه خردل ایمان ندارد.

ابورافع می گوید:

این حدیث را برای عبداللّه بن عمر نقل کردم؛ ولی با آن مخالفت کرد، آن گاه ابن مسعود آمد و کنار قناتی نشست، عبداللّه بن عمر از من خواست

۱. شهاب الدین احمد بن محمد قسطلانی، ارشاد الساری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۱۰،

به دیدار ابن مسعود برویم؛ همراه او نزد ابن مسعود رفتیم و هنگامی که نشستیم، دربارهٔ حدیث از ابن مسعود سؤال کردم؛ عین حدیثی را که برای عبدالله بن عمر گفتم، برایم بیان کرد.

صالح می‌گوید: «همین حدیث از ابورافع نقل شده است.»^۱

عبدالله بن عمر با یزید بن معاویه بیعت کرد و بیعتش را حتی پس از آنکه امر یزید و فسق او و علنی کردن منکرات توسط او برایش روشن شد، نشکست و علت آن، پذیرش هدیهٔ معاویه برای بیعت یزید برای ولایت عهدی بود.

تاریخ برای ما گزارش می‌کند:

عبدالله بن عمر شبانه در خانهٔ حجاج رازد تا با عبدالملک بیعت کند تا آن شب را بدون امام به صبح نرساند!! زیرا او [عبدالله بن عمر] از پیامبر روایت کرده بود: «من مات و لا امام له مات میتة جاهلیة»^۲ هر کس بمیرد در حالی که امامی ندارد، به مرگ جاهلیت مرده است.»

اما حجاج او را چنان حقیر شمرد و ذلیل کرد و پایش را از بسترش دراز کرد و گفت با پایم دست بده [و بیعت کن].^۳

این است سرانجام کسی که در بیعت با عبدالملک شتاب کرد و نخواست که شب بخوابد بی آنکه برگردنش بیعتی باشد و شبانه در خانهٔ حجاج رازد تا با عبدالملک بیعت کند؛ اما حجاج او را دیوانه و حقیر شمرد و پای خود را به سویش دراز کرد تا با آن دست دهد؛ او کسی است که از بیعت با امیر مؤمنان ❁

۱. مسلم بن الحجاج نیشابوری، همان، ج ۱، ص ۶۹.

۲. همان، ج ۶، ص ۲۲.

۳. عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۸،

ج ۱۳، ص ۲۴۲.

در مدینه پس از کشته شدن عثمان بن عفّان سر باز زد و از اینکه ضامنی برای بیعت قرار دهد، خودداری کرد و او کسی است که هنگام قیام مردم مدینه ضد یزید آنان را به التزام به اطاعت از یزید فراخواند.

عبداللّٰه بن عمر همراه حجاج حج به جای آورد؛ به دلیل جرایم و خونریزی های حجاج بر او عیب گرفتند و از عبداللّٰه بن عمر خواستند تا از پیروی حجاج دست بردارد؛ اما او آن را نپذیرفت و به شدّت به آنان اعتراض کرد!! و در پاسخ گفت: از اطاعت دست بر نمی دارم و به حدیثی که پیش از این گذشت، استدلال کرد.

۲-۱۲. دو رویکرد در نهی از منکر

در برخورد با حاکمان ستمگر و پیشوایان جور دو رویکرد و نگرش وجود دارد:

رویکرد اوّل سازش است؛ پیروان این دیدگاه بر این باورند که اطاعت از حاکم، حضور در نمازهای عید، جمعه، تأیید حاکم، پیروی از او واجب و خروج ضد او حرام است. شیخ عنقری می گوید:

گناهان و تخلفاتی که از والیان امور سر می زند، سبب کفر و خروج از اسلام نیست بلکه باید والیان بر وجه شرعی و با مدارا نصیحت شوند و از سلف صالح پیروی کرد که در مجالس و جمع مردم از آنان بدگویی نکردند... این اعتقاد که بدگویی از حاکمان نهی از منکری است که واجب است انجام شود، اشتباه روشن و جهالت آشکار است.^۱

۱. محمد بن عبداللّٰه بن سبیل، همان، ص ۶۲-۶۳.

بعید است طاغوت‌های روزگار ما همچون پهلوی، صدام و دیگران که بسیار فراوان هستند، با چنین پندهای مهربانانه‌ای از ستمگری و فساد دست بردارند.

رویکرد دوم، عکس اولی است که به نبرد با پیشوایان ظلم، بدگویی از ستمگران، انکار، کفر و نهی از تکیه بر آنان باور دارد؛ همان‌طور که خداوند متعال در این باره فرمان داده است.

جابر بن عبد الله انصاری از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

فَأَنْكِرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَافْطُوا بِالسِّنِّكُمْ وَصُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَلَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّائِمَةً^۱

بدی‌هاشان را در دل زشت شمارید و بر زبان آورید و آن را به پیشانی‌شان بکوبید و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نهراسید.

یحیی الطویل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مَا جَعَلَ اللَّهُ سَبْطَ اللِّسَانِ وَكَفَّ الْاَيْدِ وَلَكِنْ جَعَلَهُمَا يُنْسِطَانِ مَعًا وَيُكْفَّانِ مَعًا^۲ خداوند فرمان نداده که زبان گشوده باشد و دست بسته بلکه مقرر فرموده با هم گشوده شوند و با هم بسته شوند.»

امیر مؤمنان علیه السلام در صفین برای مردم خطبه خواند:

اَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ اِنَّهُ مَنْ رَاى عُدُوَانَا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يَدْعٰى اِلَيْهِ فَاَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِئَ وَ مَنْ اَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ اُجِرَ وَ هُوَ اَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ مَنْ اَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ

۱. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۶، ص ۱۳۱.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۱۴۳.

الظَّالِمِينَ هِيَ السُّقْلَىٰ فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَىٰ وَ قَامَ عَلَى
الطَّرِيقِ وَ [نُورٌ] نُورٌ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينُ.^۱

ای مؤمنان! هر کس تجاوزی را بنگرد و شاهد دعوت به منکری باشد، و در
دل آن را انکار کند، خود را از آلودگی حفظ کرده است و هر کس با زبان
آن را انکار کند، پاداش می‌برد و از اولی برتر است و آن کس که با شمشیر
(قیام مسلحانه) به انکار تجاوز برخیزد تا کلام الهی رفعت یابد و گفتار
ستمگران پست گردد، به راه هدایت دست یافته، در مسیر هدایت گام
نهاده است و نور یقین در دلش تابیده است.

فصل سوم

مقاومت جمعی در برابر اشغال گری

۳-۱. فقه مقاومت و فقه حکومتی

نیاز به دو فقه در جوامع اسلامی معاصر روزافزون شده است؛ دو فقهی که در گذشته به این وسعت و گستردگی به آنها نیازی نبود و این دو عبارتند از: فقه مقاومت و فقه حکومتی.

فقه مقاومت پاسخ گوی پرسش های فراوانی است که در جامعه اسلامی مطرح می شود؛ مانند مشروعیت مقاومت مسلحانه و وجوب عینی یا کفایی آن، اقسام مقاومت و تفاوت آن ها در مشروعیت و وجوب یا یکی بودن آن ها از نظر حکم شرعی و دلیل شرعی آن ها از کتاب، سنت، اجماع و عقل و مسائل زیادی از این قبیل.

فقه دیگر، فقه حکومتی است که بسیار گسترده است و مسائل حکومتی، قضایی، ولایت فقیه، جزایی، کاری، تولیدی، بانکی، امنیتی، دفاعی، روابط خارجی و شکل حکومت، قانون اساسی، شورا، ارتباط میان شورا و ولایت، انتخابات و مسائل زیادی مانند این ها را در بر می گیرد.

دلیل افزایش نیاز به این دو فقه آن است که عصر ما از سویی شاهد برپایی یا مقدمات برپایی حکومت‌های اسلامی است؛ چنان‌که در جنبش‌ها، انتفاضه‌ها و انقلاب‌ها در برابر اشغال‌گری و استبداد سیاسی حکومت‌های فاسد در مناطق اسلامی چنین است.

بسیاری از کشورهای اسلامی شاهد مقاومت و گسترش آن هستند؛ مانند: فلسطین، جنوب لبنان، الجزایر، تونس، افغانستان، ایران در دوران رژیم پهلوی، عراق در دوران رژیم بعث و امروز در رویارویی با اشغال‌گری آمریکا، مناطق اسلامی در شرق آسیا و کشورهای اسلامی در آسیای میانه که از سوی روسیه اشغال شده‌اند، و مناطق اسلامی تبّث که تحت اشغال چین هستند، لیبی و کشورهای دیگر از مناطق جهان اسلام که در معرض اشغال بیگانگان یا حاکمان طاغوت و حکومت‌های فاسد و ستمگر قرار دارند.

درد و رنج مسلمانان و گرفتاری آنان، به سبب اشغال نظامی و استبداد سیاسی حکومت‌های ظالم، به درازا کشیده شده و جهان اسلام مجبور به درگیری طولانی مدت و سخت در برابر اشغال و طمع‌ورزی‌های آمریکا شده است، زیرا استراتژی آمریکا پس از سقوط اتحاد شوروی، گسترش نفوذ سیاسی، اقتصادی و نظامی و حتی فرهنگی در مناطق اسلامی است.

ابزار برتر آمریکا برای گسترش نفوذش در مناطق اسلامی فرستادن مزدوران زیادی به مراکز حکومتی و تصمیم‌گیری جهان اسلام است؛ یعنی همان کسانی که اراده آمریکایی‌ها را در حکومت و مدیریت نمایندگی می‌کنند و حضور آمریکایی‌ها را با پوسته لطیف ملی‌گرایی پوشش می‌دهند در حالی که زیر این پوسته پنهان قرار ندارند، اینان حاکمانی هستند که آمریکایی‌ها آن‌ها را حاکمان میانه‌رو می‌نامند.

طبیعی است که این حاکمان نماینده اراده ملت خود نیستند و تنها راه آنان برای حفظ جایگاهشان ستمگری و تروریسم است.

امروزه این دو مسئله چالش سختی است که امت اسلامی در بیشتر مناطق جهان اسلام با آن روبه روست و این دو چالش، اشغال گری از سویی و استبداد و ظلم سیاسی از سوی دیگر است.

نتیجه رویارویی با دو مسئله اشغال گری و استبداد سیاسی، رشد و گسترش جنبش مقاومت اسلامی در دو جبهه است: جبهه مقاومت در برابر اشغال گر بیگانه و جبهه مقاومت در برابر استبداد سیاسی و ظلم امنیتی.

در کنار رشد و گسترش اشغال گری و استبداد سیاسی، رویارویی و مقاومت نیز رشد کرده است... و در کنار تولد و رشد استراتژی اخیر آمریکا پس از سقوط اتحاد شوروی، استراتژی دیگری آغاز شده است که در حال تکامل و ریشه دواندن در جهان اسلام نسبت به مسئله مقاومت در دو جبهه است: جبهه خارجی و جبهه داخلی که گسترش عجیبی داشته است.

طبیعی است که این جنبش فراگیر گسترش یافته در جهان اسلام نیازمند نظریه پردازی و قانون گذاری فقهی است تا در چهارچوب آن به حرکت خود ادامه دهد.

روزگار ما شاهد به وجود آمدن حکومت اسلامی است که گسترده ترین و روشن ترین نمونه آن جمهوری اسلامی ایران است، در حالی که از ابتدا در راه فقه گام برداشته است و فقهی انقلابی و مجاهد از فرزندان رسول خدا آن را رهبری نموده است.

این دولت جوان به نظریه پردازی و قانون گذاری هایی نیاز دارد که چه بسا برای اولین بار در عصر حاضر وضع می شود.

۳-۲. اقسام مقاومت

چنانچه گذشت روزگار ما شاهد دو حرکت مقاومت است: مقاومت داخلی و مقاومت خارجی.

مقاومت داخلی در برابر رژیم‌های فاسد و ستمگری است که با استفاده از خشونت، ترور و ستمگری بر کشورهای اسلامی مسلط می‌شوند و مقاومت خارجی که در برابر اشغال‌گری قرار دارد.

در قرن گذشته و در آغاز قرن جدید میلادی انواع و اقسام گوناگون اشغال‌گری را شاهد بودیم؛ مانند اشغال‌گری انگلیس، ایتالیا، صهیونیسم، پرتغال، شوروی، روسیه، آمریکا و

هر یک از این دو مقاومت مبانی فقهی ویژه‌ای دارد.

اما مبانی فقهی مقاومت داخلی در کتاب و سنت، امر به معروف و نهی از منکر است که بالاترین مرتبه آن ایجاد تغییر و اقدام عملی است که همان مفهوم مقاومت است و پایین‌ترین درجه آن، ناخوشنودی از ستمگر، خشم گرفتن و نیز تکیه نکردن بر او است که با معارضة سیاسی هم معنا است؛ همچنین مرتبه میان آن دو تحریم سیاسی، اداری و اقتصادی رژیم ستمگر، بدنام کردن ظالم، دور کردن مردم از اطراف او و منزوی کردن او در امور اجتماعی و سیاسی است که این مرحله در میان مقاومت و معارضة سیاسی قرار دارد و پیش از این، در فصل دوم از آن سخن به میان آمد.

اما مبانی فقهی مقاومت در برابر اشغال‌گری کافر از کتاب و سنت؛ آیه قتال (هفتاد و پنجم) سوره مبارکه نساء و آیات دیگری از قرآن کریم و احادیث فراوانی از رسول خدا ﷺ و اهل بیت ﷺ است که از سوی شیعه و سنی درباره وجوب دفاع از کیان اسلام در برابر تهاجم و تجاوز بیگانگان به کشورهای مسلمان بیان شده است.

همچنین، از جمله مبانی این مسئله [مقاومت در برابر اشغال گری]، اجماع مسلمانان آن هم بدون استثنائی دربارهٔ وجوب دفاع است. حتی اگر برخی گروه‌های مسلمان دربارهٔ وجوب یا جواز مقاومت در برابر حاکم ستمگر مسلمان شبهه داشته باشند یا تردید نشان دهند؛ اما در میان مذاهب اسلامی هیچ مذهب فقهی اشغال گری کافر نسبت به کشورهای اسلامی و به ویژه حرمت دفاع در برابر آن را نمی پذیرد.

از سوی دیگر، از جمله مبانی فقهی این مسئله [مقاومت در برابر اشغال گری] حکم قطعی عقل به وجوب دفاع و قبح عقلی تسلیم شدن در برابر ستمگر با وجود توان دفاع در برابر او است.

پیش از به پایان رساندن این مقدمه و داخل شدن در اصل بحث مبانی فقهی مقاومت باید به این نکته اشاره کنیم که مقصود ما از مقاومت، جنبش‌های تروریستی‌ای نیست که در این سو و آن سوی جهان در عراق، پاکستان، افغانستان و... رخ می دهد و کشتن بیگناهان را مباح شمرده، در مسجدهای لبریز از نمازگذار بمب گذاری و بیمارستان‌ها را بر سر بیماران ویران کرده، بازارها و خیابان‌ها را بر عابران و فروشندگان بی گناه ویران نموده و مدرسه‌ها را بر سر کودکان بی گناه به آتش می کشند.

این رفتار ظالمانه جنبش‌های تروریستی هیچ رابطه‌ای با مقاومت ندارد و تصویری نادرست از اسلام دربارهٔ تکفیر مسلمانان به وسیلهٔ یکدیگر و مباح شمردن خون آن‌ها به جهان ارائه می کنند.

رسول خدا ﷺ در حجة الوداع، در سرزمین منادر حدیثی که همهٔ فقیهان مسلمان بر نقل آن از آن حضرت اتفاق نظر دارند، حرمت خون و اموال مسلمانان را اعلام فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا مَا أَقُولُ لَكُمْ وَاعْقِلُوا فَإِنِّي لَا أَذْرِي لَعَلِّي لَا أَلْقَاكُمْ فِي هَذَا الْمَوْقِفِ بَعْدَ عَامِنَا هَذَا. ثُمَّ قَالَ أَيُّ يَوْمٍ أَعْظَمُ حُرْمَةً قَالُوا هَذَا الْيَوْمُ قَالَ فَأَيُّ شَهْرٍ أَعْظَمُ حُرْمَةً قَالُوا هَذَا الشَّهْرُ قَالَ فَأَيُّ بَلَدٍ أَعْظَمُ حُرْمَةً قَالُوا هَذَا الْبَلَدُ قَالَ فَإِنَّ دِمَائَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا إِلَى يَوْمٍ تَلْقَوْنَهُ فَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ أَلَا هَلْ بَلَغْتُ قَالُوا نَعَمْ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدُ^۱

ای مردم آنچه را می گویم بشنوید و در آن بیاندیشید؛ زیرا من نمی دانم شاید دیگر در این جایگاه با شما پس از این سال دیدار نکنم؛ سپس فرمود: کدام روز حرمتش بیشتر است؟ گفتند: امروز؛ فرمود: کدام ماه حرمتش بیشتر است؟ گفتند: این ماه؛ فرمود: کدام شهر حرمتش بیشتر است؟ گفتند: این شهر؛ فرمود: همانا خون ها و اموالتان بر یکدیگر حرام است؛ مانند حرمت این روز و حرمت این ماه و حرمت این شهر تا زمانی که خداوند را ملاقات کنید تا از اعمالتان بپرسد؛ آگاه باشید آیا [پیام الهی] را ابلاغ کردم؟ گفتند: بله؛ فرمود: خدایا شاهد باش [که رسالت را ابلاغ کردم].

فقیهان مسلمان بر نقل این خطابه از رسول خدا ﷺ اتفاق نظر دارند و هیچ یک از فقیهان این خطبه نبوی را رد نکرده است.

۳-۳. مبانی فقهی مقاومت

دلایل فقهی بر وجوب مقاومت مسلحانه به چهار بخش تقسیم می شود:

۱. محمد بن علی بن بابویه، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۶۶-۶۷.

۱. قرآن کریم؛

۲. سنت نبوی و اهل بیت که ادامه سنت نبوی است؛

۳. اجماع؛

۴. دلیل عقلی.

به زودی سه دلیل اول را بر اساس شیوه‌های فقهی عموم مذهب‌های اسلامی یعنی مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و مذهب اهل سنت بیان می‌کنیم. استدلال به دلیل عقلی فقط به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام اختصاص دارد و مذاهب فقهی اهل سنت به دلیل عقلی استدلال نمی‌کنند.

۳-۳-۱. اقوال فقیهان

پیش از ورود به بحث تفصیلی درباره دلایل وجوب دفاع یا مقاومت مسلحانه در برابر دشمنی که سرزمین‌های اسلامی را مورد تاخت و تاز و یورش قرار داده است، برخی سخنان فقیهان درباره حکم دفاع، مقاومت و شرایط آن را بیان می‌کنیم؛ سپس دلایل وجوب دفاع را از کتاب و سنت برمی‌شماریم.

الف) فقه شیعه

فقیهان شیعه به عدم جواز پیکار همراه حاکم ستمگر فتوا داده‌اند، اما در این باره یک حالت را استثنا کرده‌اند چنانچه در سخن فقیهان آمده است:

۱. شیخ طوسی در نه‌ایه می‌نویسد:

... مگر اینکه مسلمانان از سوی دشمن مورد تاخت و تاز و یورش قرار

گیرند، به گونه‌ای که از نابودی جامعه اسلامی یا گروهی از مسلمانان

بترسیم؛ در این صورت جهاد و دفاع در جبهه آنان [حاکم ستمگر] جایز

است. اما شخص جهادگر - بر اساس توصیفی که بیان داشتیم - به قصد

دفاع از خود، قلمرو اسلام و مؤمنان می‌جنگد؛ نه به قصد جهاد همراه پیشوای ستمگر.^۱

۲. ابن‌ادریس در سرائر می‌گوید:

... مگر اینکه مسلمانان - پناه بر خدا - از سوی دشمن مورد تاخت و تاز و یورش قرار گیرند، به گونه‌ای که از نابودی کیان اسلام یا گروهی از مسلمانان بترسیم؛ در این صورت جهاد و دفاع در جبهه آنان [حاکم ستمگر] جایز است. اما شخص جهادگر - بر اساس توصیفی که بیان داشتیم - دفاع از خود، قلمرو اسلام و مؤمنان را قصد می‌کند.^۲

۳. علامه حلی نیز در تذکرة الفقهاء می‌نویسد: «هرگاه مرزبان کشته شود، شهید است.»^۳

معمولاً مرزبان از جایگاه دفاع می‌جنگد؛ از این رو، دفاع او از نوع جهاد دفاعی به شمار می‌آید.

۴. شهید اول در الدروس می‌گوید: «مگر اینکه از نابودی کیان اسلام که اساس اسلام است یا نابودی گروهی از مسلمانان بترسیم؛ در این صورت دفاع از آنان بر پیروان اسلام واجب است.»^۴

۵. محقق اردبیلی در زیادة البیان در تفسیر کلام الهی «... اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا...» (آل عمران: ۲۰۰) می‌گوید: «این آیه شامل دفاع از جان و دین می‌شود.»^۵

۱. محمد بن حسن طوسی، النهاية فی مجرد الفقه و الفتوی، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۰ ق، ص ۲۹۰.

۲. ابن‌ادریس حلی، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، اسلامی، ج ۲، ص ۴.

۳. حسن بن یوسف بن مطهر، تذکرة الفقهاء، همان، ج ۹، ص ۴۵۳.

۴. محمد بن مکی عاملی، الدروس الشرعی، قم، اسلامی، ج ۲، ص ۳۰.

۵. احمد بن محمد اردبیلی، زیادة البیان، تهران، المكتبة الجعفریة لإحياء الآثار الجعفریة، ص ۱۴۴.

۶. نظر صاحب جوهر نیز این است که: «اگر دشمن جنگ را آغاز کند، [مبارزه با او] واجب است و این جهاد واجب است که نیازمند اذن امام نیست.»^۱ او در ادامه توضیح می‌دهد:

شرایطی که فقها دربارهٔ جهاد بیان کرده‌اند یعنی: فرمان یا اذن امام عادل، به جهاد ابتدایی برای دعوت به اسلام اختصاص دارد؛ اما در جهاد دفاعی هیچ یک از این شرایط لازم نیست و جهاد دفاعی بدون اذن امام عادل واجب است....

او بر این باور است که دفاع از اقسام مختلف جهاد است و باب جهاد در اطلاق‌ها وارد می‌شود و کسی که [در دفاع] کشته شود، از نظر شرع، شهید به شمار می‌آید و غسل و کفن نمی‌شود. چنانچه در ادامه می‌نویسد:

ظاهر کلام تعداد زیادی از فقها این است که دفاع از کیان اسلامی در زمان غیبت، در صورت حملهٔ دشمن در زمرهٔ جهاد به شمار می‌آید؛ زیرا اطلاق ادلهٔ جهاد، این مورد را هم شامل می‌شود و نهی از جهاد، به جهاد ابتدایی برای دعوت به اسلام بدون اذن امام عادل یا منصوب او اختصاص دارد؛ بر خلاف فرض مورد نظر ما که یکی از انواع جهاد است بی‌آنکه حضور امام یا منصوب او و یا اذن آن دو در زمان به دست داشتن حکومت شرط باشد؛ [هنگام شک در وجوب دفاع] اصل آن است که دفاع بر همان حالت قبلی خود [وجوب] باقی است و احتمال آنکه حتی در زمان حکومت امام یا منصوب او [بدون اذن امام]، [دفاع] جهاد به شمار نیاید، مخالف اطلاق ادله است.^۲

۱. محمد حسن نجفی، همان، ج ۲۱، ص ۱۴.

۲. همان.

وی در جای دیگر می گوید:

جهاد اعم است (شامل جهاد دفاعی هم می شود) چنان که تقسیم جهاد توسط فقها به جهاد ابتدایی و دفاعی به این مسئله اشعار دارد؛ بلکه در کتاب طهارت گذشت که جماعتی از فقها به شهید بودن کشته جهاد دفاعی - همانند شهید در رکاب امام علیه السلام که غسل و کفن ندارد - تصریح کرده اند.^۱

صاحب جواهر درباره اقسام جهاد می نویسد:

...دوم، آنکه دشمنان کافر مسلمانان را مورد هجوم قرار دهند به گونه ای که از تهدید جامعه اسلامی بترسیم یا آنکه دشمنان کافر بخواهند بر کیان اسلام تسلط یابند، مسلمانان را اسیر و اموالشان را غارت کنند. این جهاد بر آزاد و بنده، مرد و زن، انسان سالم و بیمار، کور و لنگ و غیر آن ها - در صورت ضرورت - واجب است؛ و این جهاد متوقف بر حضور امام و اذن او نیست و به مسلمانانی که در معرض تهاجم هستند، اختصاص ندارد.^۲

همچنین شیخ محمد حسن نجفی در جواهر الکلام می گوید:

چه بسا جنگ دفاعی بدون وجود و حضور امام و منصوبش واجب می شود؛ مانند آنکه دشمن به گروه مسلمانان هجوم برد به گونه ای که نسبت به امنیت کیان اسلام ترس و نگرانی ایجاد شود، یا آنکه دشمن بخواهد بر کشور اسلامی یا امور مسلمانان تسلط یابد و اموال مسلمانان را تصاحب کند یا آنکه مسلمان میان کفار حربی باشد - چه برسد به غیر

۱. همان، ج ۲۱، ص ۱۶.

۲. همان.

حربی- و دشمن به کفار حربی هجوم برد به گونه ای که مسلمان نسبت به
جانش بیمناک شود و در نتیجه کفار را برای دفاع از خویش یاری رساند.
طلحه بن زید می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که با امنیت
وارد سرزمین کفار حربی شود، سپس جنگی میان کفار حربی و گروه دیگری
رخ دهد، حضرت فرمود:

عَلَى الْمُسْلِمِ أَنْ يَمْنَعَ عَنْ نَفْسِهِ وَيُقَاتِلَ عَلَى حُكْمِ اللَّهِ وَحُكْمِ رَسُولِهِ
وَأَمَّا أَنْ يُقَاتِلَ عَلَى حُكْمِ الْجَوْرِ وَدِينِهِمْ فَلَا يَحِلُّ لَهُ ذَلِكَ.^۱

بر مسلمان دفاع از خودش واجب است و واجب است بر اساس حکم
خداوند و رسولش پیکار کند، اما مبارزه بر اساس حکم و آیین ستمگران
برایش جایز نیست.

پس این مسئله چیزی جز دفاع نیست که از نص روایت و غیر آن استفاده
می شود، بلکه (دفاع بودن آن) امری بدیهی است.

همچنین دفاع بر هر کسی که بر جانش بیمناک باشد، به طور مطلق واجب
است و نیز اگر درباره مال، ناموس، جان انسان مؤمن، مال محترم یا ناموس
محترم بیمناک باشد- در صورتی که ظن غالب به خطر افتادن سلامتی جان
خویش را داشته باشد- دفاع واجب است؛ چنان که این بحث را در کتاب حدود
به تفصیل بیان کردیم.^۲

صاحب جواهر درباره جهاد دفاعی می گوید: «وجوب جهاد دفاعی نسبت
به خویشاوندان بر اساس مرتبه خویشاوندی شدت و ضعف می یابد.»^۳

۱. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۵، ص ۳۱.

۲. محمد حسن نجفی، همان، ج ۲۱، ص ۱۴-۱۶.

۳. همان، ص ۱۸-۱۹.

امام خمینی * در باب «دفاع» در تحریر الوسیله می فرماید:

مسئله ۱. اگر دشمنی که از او نسبت به اسلام و کیان اسلامی بیمناک هستیم، کشورهای اسلامی و یا مرزهای آن را مورد هجوم قرار دهد، بر مسلمان ها واجب است که از آن (کشورها و مرزهای اسلامی) به هر وسیله ممکن با بذل مال و جان دفاع نمایند.

مسئله ۲. این دفاع، مشروط به حضور امام *، اذن او و اذن نایب خاص یا عام او نیست، پس دفاع بر هر مکلفی بدون هیچ قید و شرطی و با هر وسیله ممکن واجب است.

مسئله ۳. اگر از تسلط بیشتر و گسترش سلطه دشمنان بر کشورهای اسلامی و تصرف آن ها توسط دشمن یا اسیر نمودن مسلمانان بیمناک باشیم، دفاع با هر وسیله ممکن واجب است.

مسئله ۴. اگر از سلطه سیاسی و اقتصادی دشمنان بر قلمرو اسلام بیمناک باشیم؛ به طوری که این سلطه به اسارت سیاسی و اقتصادی مسلمانان و تضعیف اسلام و مسلمانان بیانجامد، در این صورت دفاع با ابزارهای مشابه و مقاومت های منفی؛ مانند: نخریدن کالاهای آنان و ترک استفاده از آن و ترک هر گونه مرادده و معامله با آنان واجب است.

مسئله ۵. اگر در روابط اقتصادی و غیر آن بر قلمرو اسلام و کشورهای اسلامی، از تسلط سیاسی یا غیر سیاسی بیگانگان که موجب استعمار آنان یا استعمار بلادشان می گردد؛ و لوازم جهت وابستگی معنوی بیمناک باشیم، این گونه روابط حرام بوده و اجتناب از آن بر همه مسلمانان واجب است.

مسئله ۶. اگر روابط سیاسی دولت های اسلامی با بیگانگان سبب سلطه آنان بر کشورهای اسلامی یا نفوس و اموال مسلمانان شود و یا سبب

اسارت سیاسی مسلمانان گردد، چنین روابط و مناسباتی بر رؤسای دولت‌ها حرام است و پیمان‌هایشان [با بیگانگان] باطل بوده و ارشاد آنان بر مسلمانان حتی با مقاومت منفی و الزام به ترک این گونه روابط واجب است.

مسئله ۷. اگر از هجوم بیگانگان به یکی از دولت‌های اسلامی بیمناک باشیم، دفاع از آن بر تمام دولت‌های اسلامی و سایر مسلمین واجب است. مسئله ۸. اگر یکی از دولت‌های اسلامی پیمانی ببندد که مخالف مصلحت اسلام و مسلمانان باشد، باید سایر حکومت‌های اسلامی با ابزارهای سیاسی یا اقتصادی، مانند قطع رابطه سیاسی و بازرگانی با آن حکومت کوشش کنند تا آن پیمان را بر هم بزنند و سایر مسلمانان باید با هر گونه مقاومت منفی ممکن در این کار اهتمام بورزند و چنین معاملات و پیمان‌هایی در شرع مقدس اسلام حرام و باطل است.

مسئله ۹. اگر بعضی رؤسای حکومت‌های اسلامی یا بعضی نمایندگان دو مجلس^۱ سبب نفوذ سیاسی یا اقتصادی بیگانگان بر مملکت اسلامی گردند، به طوری که از این نفوذ نسبت به کیان اسلام یا استقلال مملکت و لو در آینده بیمناک باشیم، این رئیس مملکت یا نماینده خائن به شمار آمده و بر فرض که در هنگام تصدی آن مقام بر اساس حق حکومت کرده باشد، از مقامش - هر مقامی باشد - معزول است؛ امت اسلامی باید و لو با مقاومت منفی مانند ترک معاشرت و معامله با او و روی گردانی از وی با هر

۱. از آنجا که امام خمینی «کتاب تحریر الوسیله» را پیش از پیروزی انقلاب اسلامی نگاشته‌اند با توجه به وجود دو مجلس شورای ملی و سنا در آن زمان، از آن‌ها به «مجلسین» تعبیر کرده‌اند. (مترجم.)

شیوه ممکن او را مجازات نمایند و او از تمام مسئولیت‌های سیاسی برکنار کرده و در محروم کردن وی از حقوق اجتماعی اهتمام ورزند.

مسئله ۱۰. اگر از ناحیه روابط بازرگانی دولت‌های [اسلامی] یا تجار [مسلمان] با بعضی از دولت‌ها یا تجار بیگانه، خطر و نگرانی‌ای متوجه بازار و زندگی اقتصادی مسلمانان شود، ترک این روابط ضروری بوده و چنین تجارتی حرام است. در صورت وجود این خطر و نگرانی، رؤسای مذهب و علما باید کالاهای بیگانگان و تجارت با آن‌ها را بر اساس مقتضیات زمان تحریم نمایند، امت اسلامی باید [در این مسئله] از علما پیروی نموده و در قطع این روابط جدیت نمایند.^۱

(ب) فقه حنفی

ابن عابدین در حاشیه ردالمحتار درباره جهاد می‌نویسد: «در صورتی که دشمن حمله کند، جهاد واجب عینی است.»^۲

سپس می‌گوید:

حفاظت از هر مکانی که خوف حمله دشمن به آن وجود دارد، بر امام یا اهل آن مکان واجب است و اگر آنان توان دفاع نداشته باشند، به ترتیب مراتب باید افراد نزدیک به آن مکان آنان را در حد کفایت کمک کنند تا مقاومت در برابر دشمن تحقق یابد؛ عبارت کتاب در این است که «وَرَضُ عَيْنٍ» یعنی جهاد واجب عینی است؛ این عبارت به این معناست که در صورت حمله دشمن به یکی از مرزهای اسلامی، جهاد واجب عینی

۱. سیدروح‌الله موسوی خمینی، همان، ج ۱، ص ۶۶۱-۶۶۳.

۲. ابن عابدین، حاشیه ردالمحتار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۹۹.

است؛ در این صورت جهاد به ترتیب مراتب بر افراد نزدیک به آن مکان که توانایی جهاد دارند، واجب عینی است.^۱

او همچنین درباره شرایط جهاد می گوید: «مسلماً جهاد - جز در هنگام تهاجم دشمن - بر زن واجب نیست؛ چنان که به زودی بیان می شود.»^۲
در العنایه فی شرح الهدایه آمده است: «اگر دشمن به سرزمینی حمله کند، دفاع بر همه مردم واجب است؛ زن می تواند بدون اذن شوهر و غلام می تواند بدون اذن مولا [برای دفاع] خارج شود؛ زیرا دفاع [در این صورت] واجب عینی است.»^۳

در الجوهرة النيرة در بحث کسانی که جهاد بر آنان واجب است، آمده است: «اگر دشمن به سرزمینی حمله کند، دفاع بر همه مردم واجب است. زن می تواند بدون اذن شوهر و غلام می تواند بدون اذن مولا خارج شود؛ زیرا دفاع [در این صورت] واجب عینی است.»^۴

در فتح القدير آمده است: «اگر دشمن به سرزمینی حمله کند، دفاع بر همه مردم واجب است؛ زیرا جهاد [در این صورت] واجب عینی است.»^۵
در بدائع الصنائع آمده است:

۱. همان.

۲. همان، ص ۳۰۱.

۳. اکمل الدین محمد بن محمود بن احمد بابر تی دمشقی، العنایه فی شرح الهدایه، تهران، احسان، ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۴۳۹.

۴. ابوبکر علی بن محمد الحداد الزبیدی، الجوهرة النيرة، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۷ق، ج ۶، ص ۶۸.

۵. محمد شوکانی، فتح القدير، دمشق، دار ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۳۸۶.

اگر مرز نشینان توان مقاومت در برابر کافران را نداشته باشند و نگران [تسلط] دشمن بر آنان باشیم، بر مسلمانان پشت سر آنان به ترتیب مراتب از نزدیک ترین مناطق [به محل درگیری] واجب است که به سوی آنان کوچ کنند و با اسلحه، آب و مال آنان را یاری رسانند؛ زیرا بیان کردیم که جهاد بر همه مردم واجب است.^۱

پ) فقه مالکی

عدوی از فقیهان مالکی در حاشیه بر شرح کفایة الطالب ربانی می گوید: «[جهاد دفاعی] بر اساس اصطلاح فقها که وجوب را بر طلب مؤکد^۲ اطلاق می کنند، واجب عینی است و مقصود، وجوب عینی [جهاد] بر مرد و زن و آزاد و بنده است.»^۳

شیخ ابوبکر البکری از فقیهان دیگر مالکی در اعانة الطالبین می نویسد: خروج به سوی آنان [دشمن] واجب عینی است، همان گونه که در صورت ورود آنان [دشمن] به خانه ما [واجب است]، بلکه آن [وجوب جهاد در صورت حمله دشمن]، اولویت بیشتری دارد؛ زیرا احترام مسلمان بالاتر است، قیام به جهاد بر هر کسی که توانایی داشته باشد - حتی بنده و غلام - واجب است، قیام برای رهایی مسلمان اسیر شده در دست کافران واجب است.^۴

۱. علاء الدین کاشانی، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرایع، مصر، مطبوعات العلمیه، ۱۳۲۷، ج ۱۵، ص ۲۷۰.

۲. مقصود از طلب مؤکد، امری است که مورد تأکید خداوند متعال قرار گرفته است. (مترجم).

۳. عدوی، الحاشیة علی کفایة الطالب، ج ۷، ص ۴۳۰.

۴. ابوبکر البکری، اعانة الطالبین، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۲۲۵.

مقصود او این است که جهاد بر هر مسلمانی که بتواند مسلمانِ اسیر در دست کافران را نجات دهد، واجب است، چنان که اگر کافران و دشمنان به خانهٔ ما وارد شوند و بر سرزمین اسلامی تسلط یابند، جهاد واجب است.

(ت) فقه شافعی

در مغنی المحتاج آمده است:

هنگامی کافران وارد سرزمین اسلامی شده یا بر جزایر یا کوه‌ها و ارتفاعات سرزمین اسلامی - هر چند دور از شهر مسلمانان باشد - اشراف یابند، اهل سرزمین باید با هر وسیلهٔ ممکن کافران را دفع کنند و در این هنگام، جهاد واجب عینی است؛ برخی می‌گویند: جهاد [در این هنگام] واجب کفایی است. بنابراین، در صورت آمادگی اهل آن برای جهاد، جهاد بر هر یک از آنان به قدر امکان واجب است؛ یعنی باید کافران را به قدر توان دفع کنند، حتی فقیر به قدر توان باید دفاع کند... زیرا ورود به سرزمین اسلامی خطری بزرگ است که هرگز نباید مورد اهمال و سستی قرار گیرد. پس باید با جدّیت و به قدر توان دشمن کافر را دفع کرد؛ همچنین اشراف اطلاعاتی بر مسلمانان در حکم ورود به سرزمین آنان است. زنان در دفاع - در صورتی که دفاع زنان را جایز بدانیم - حکم بردگان را دارند.^۱

(ث) فقه حنبلی

صاحب کتاب الانصاف می‌نویسد:

۱. محمد بن احمد الخطیب الشربینی، مغنی المحتاج، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱۷، ص ۲۸۳.

هنگامی که کافران وارد سرزمین مسلمانان شوند، کوچ کردن و خروج به سوی آنان [برای مبارزه] واجب است؛ مگر دو گروه یکی گروهی که مانند آن‌ها برای حفاظت از خانواده، مکان یا اموال ضروری است و دیگری کسی که حاکم مانع خروجش شود؛ این مطلب درباره اهل منطقه [مورد هجوم کافران] و افراد نزدیک به آن منطقه است، اما جهاد بر افرادی که فاصله‌شان با منطقه درگیری بیش از مسافت شرعی است (مسافتی که نماز با پیمودن آن شکسته می‌شود) واجب نیست، مگر اینکه بدون حضور آنان، [تعداد] مسلمانان [برای جهاد دفاعی] کفایت نکند.

در کتاب رعایه آمده است: «[جهاد بر همه واجب است] مگر کسی که [از ناحیه مورد هجوم کافران و محل درگیری با آنان] دور باشد یا از درگیری با دشمن عاجز و ناتوان باشد.»

می‌گوییم:

[افزون بر آن] بر کسی که نزدیک ناحیه مورد هجوم کافران است و توانایی درگیری با دشمن را دارد، اما به دلیل بیماری و مانند آن یا منع حاکم یا منع حقوقی دیگری؛ مانند حبس برای پرداخت دین معذور است، جهاد واجب نیست.

یادآوری:

مفهوم این کلام که «دشمن در شهری حاضر شود» این است که جهاد بر افرادی که از شهر مورد هجوم دشمن دورند، لازم نیست و این مطلب، صحیح است.^۱

۱. علی بن سلیمان المرادوی، الانصاف فی معرفة الخلاف علی مذهب احمد بن حنبل، طنطا، دار

ابن قدامه مقدسی در مغنی می گوید:

جهاد در سه موضع واجب عینی است:

۱. زمانی که دو سپاه با یکدیگر ملاقات کنند و دو صف در برابر یکدیگر قرار گیرند؛

۲. هنگامی که کافران وارد سرزمین مسلمانان شوند، جنگ با کافران و دفع آنان بر اهل آن سرزمین واجب عینی است؛

۳. زمانی که امام، فرمان و درخواست کوچ و خروج [به سوی دشمن] را صادر کند، خروج همراه وی لازم است.^۱

او به همین ترتیب در شرح کبیر می نویسد:

جهاد در سه موضع واجب عینی است: «... دوم؛ هنگام ورود کافران به سرزمین اسلامی، نبرد با کافران و دفع آنان بر اهل آن سرزمین، واجب عینی است...»^۲

شیخ عبداللّه ابن قدامه مقدسی در الکافی فی فقه الامام احمد حنبل می گوید:

هنگامی که کافران وارد سرزمین مسلمانان شوند، بر اهل آن سرزمین جنگ با کافران و خروج و کوچ به سوی آنان واجب عینی بوده و احدی حق تخلف از آن را ندارد، مگر کسی که ماندنش برای حفاظت از خانواده، مکان یا اموال ضروری است.^۳

۱. عبداللّه بن احمد بن محمد بن قدامه مقدسی، المغنی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۴ق، ج ۲۰، ص ۴۱۱.

۲. عبداللّه بن احمد بن محمد بن قدامه مقدسی، شرح الکبیر، قم، مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۶، ج ۱۰، ص ۳۶۳.

۳. موفق الدین عبداللّه بن قدامه المقدسی، الکافی فی فقه احمد بن حنبل، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۱۱۶.

همین مطلب در کتاب المبدع فی شرح المقنع آمده است.^۱

همچنین، می توان به منابع زیر درباره فتوای فقیهان مذاهب اسلامی و وجوب مطلق دفاع در برابر اشغال گر کافر مراجعه کرد:

تبيين الحقائق، زیلعی، ج ۶، ص ۱۱۰؛ مغنی المحتاج، شریینی، ج ۴، ص ۱۹۵؛ الشرح الکبیر، در دیر، ج ۴، ص ۳۵۷؛ البحر الزخار، احمد بن یحیی، ج ۵، ص ۲۶۸؛ المحلی، ابن حزم ظاهری، ج ۱۱، ص ۹۹؛ المحرر فی الفقه، ابن تیمیه، ج ۲، ص ۱۶۲؛ التاج المذهب، احمد بن قاسم، ج ۴، ص ۳۱۵-۳۱۶.

اینک درباره دلایل چهارگانه برای اثبات وجوب شرعی دفاع سخن می گوئیم:

۳-۲-۳. قرآن کریم

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (نساء: ۷۵).

چرا در راه خدا، و (در راه) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند، پیکار نمی کنید؟! همان افراد (ستم دیده ای) که می گویند: «پروردگارا! ما را از این شهر (مکه)، که اهلش ستمگرند، بیرون ببر! و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده! و از جانب خود، یار و یاور برای ما تعیین فرما!»

۱. ابی اسحاق برهان الدین ابراهیم بن محمد بن عبد اللہ بن محمد بن مفلح، المبدع فی شرح المقنع، بیروت، مکتب الاسلامی، ۱۳۹۳، ج ۴، ص ۲۹۶.

این آیه به اتفاق مفسران برای تشویق مسلمانان انصار و مهاجر برای دفاع از مسلمانانِ مستضعف مکه نازل شده است.

برخی مسلمانان پس از هجرت در مکه باقی ماندند و توانایی هجرت نیافتند؛ در نتیجه قریش آنان را به استضعاف کشانید و در راه آزار، استضعاف و خوار کردن آن‌ها تمام توان خویش را به کار گرفت؛ مسلمانان از خداوند درخواست کردند که آنان را از ستم مشرکان قریش در سرزمین مکه که اهالی ستمگر دارد، رهایی بخشد... در نتیجه خداوند متعال، مؤمنان را به جنگ با قریش تشویق کرد.

زمخشری در کشف در تفسیر این آیه می‌گوید:

مستضعفان کسانی هستند که در مکه اسلام آوردند و مشرکان آنان را از هجرت بازداشتند و خوار نموده به استضعاف کشیدند و به سختی آزار دادند، در حالی که آنان مخلصانه خدا را خواندند و از او یاری طلبیدند، در نتیجه خداوند، راه هجرت برخی از آنان به سوی مدینه را هموار کرد و برخی دیگر تا زمان فتح مکه در آن باقی ماندند تا اینکه خداوند از نزد خود برایشان خیر قرار داد.^۱

این آیه کریمه مسلمانان را به جهاد در راه خدا برای رهایی از مشرکان فرا می‌خواند، پس این فراخوان به جهاد، نوعی جهاد دفاعی برای دفاع از مسلمانان مکه به شمار می‌آید که به دست مشرکان قریش به استضعاف کشیده شدند. پس این آیه به جهاد دفاعی اختصاص دارد.

همچنین این آیه مسلمانان را به مجاهدت در برابر دشمن تشویق می‌کند و تشویق هم نشانه و جوب است و علامت بودن آن [تشویق در و جوب] روشن است.

۱. محمود زمخشری، همان، ذیل آیه ۷۵ سوره نساء.

فخر رازی در تفسیر این آیه می گوید: «آیه بر وجوب جهاد دلالت دارد و معنایش آن است که شما هیچ عذری در ترک جهاد ندارید.»^۱

همچنین در تفسیر جمله «مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ» می نویسد: «این جمله خطاب به امرشدگان به جهاد است که برای مبالغه در تشویق و تأکید بر وجوب جهاد از شیوه «التَّغَاتُ»^۲ بهره گرفته شده است.»^۳

بنابراین، دلالت آیه کریمه ۷۵ سوره نساء بر وجوب جهاد با کافران برای دفاع از مسلمانان مستضعف و نجات آنان از ستم، سلطه و خواری کافران روشن است.

وَلَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (بقره: ۲۵۱).

اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، زمین را فساد فرامی گرفت؛ ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد.

این آیه شریفه درباره ماجرای طالوت و جالوت و دعای مؤمنان لشکر طالوت به درگاه الهی برای ثبات قدم در میدان نبرد و پیروزی بر کافران است:

۱. محمد بن عمر فخر رازی، تفسیر الکبیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۱ق، در ادامه آیه ۷۵ سوره نساء.

۲. در هر شعر و نوشته ای، شاعر و نویسنده با زبان خود یا از فرد غایبی و یا از فردی که حضور دارد، سخن می گوید. شیوه عادی این است که تا پایان سخن یکی از این سه شیوه را ادامه دهد؛ اما گاه بر خلاف انتظار و بنا به دلایلی، از متکلم به غایب یا مخاطب و یا برعکس، انتقال انجام می شود. این انتقال، در اصطلاح بدیعی، التفات نام دارد. التفات در لغت به سویی نگریستن، و روی برگرداندن به سوی کسی یا چیزی است. جایگاه اصلی این بحث نیز در علم معانی است. (مترجم).

۳. محمد بن عمر فخر رازی، همان، در ادامه آیه ۷۵ سوره نساء.

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ
أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (بقره: ۲۵۰).

هنگامی که در برابر (جالوت) و سپاهیان او قرار گرفتند، گفتند:
«پروردگارا! پیمانۀ شکیبایی و استقامت را بر ما بریز! و قدم‌های ما را ثابت
بدار! و ما را بر جمعیت کافران، پیروز بگردان!»

در نتیجه، خداوند دعای آن‌ها را مستجاب نمود و جالوت و لشکریان‌ش را
شکست داد و به داود مُلک و سلطنت را روزی فرمود:

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَ
عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ... (بقره: ۲۵۱).

سپس به فرمان خدا، آن‌ها سپاه دشمن را به هزیمت واداشتند. و «داوود»
(نوجوان نیرومند و شجاعی که در لشکر «طالوت» بود)، «جالوت» را
کشت و خداوند حکومت و دانش را به او بخشید و از آنچه می‌خواست، به
او تعلیم داد.

نتیجه‌گیری قرآن کریم از این واقعه این است که خداوند افراد فاسد را به
وسیلهٔ انسان‌های صالح دفع می‌کند و اگر چنین نبود، فاسدان بر زمین حاکم
می‌شدند، در زمین فساد می‌کردند، نسل‌ها، کشت و زراعت‌ها را به نابودی
می‌کشاندند و زمین به وسیلهٔ آنان فاسد می‌شد: «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ
بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ...» (بقره: ۲۵۱)؛ و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیلهٔ
بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را فساد فرامی‌گرفت.

اما خداوند افراد فاسد را به وسیلهٔ انسان‌های صالح دفع می‌کند: «وَلَكِنَّ اللَّهَ
ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» (بقره: ۲۵۱)؛ ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و
احسان دارد.

بر اساس این آیه کریمه خداوند دفاع و جهاد صالحان را سبب جلوگیری از فساد در زمین قرار داده و به وسیلهٔ بندگان صالح، فسادِ مفسدان را دور می‌کند، بی‌تردید ارادهٔ خداوند چنین است که فساد در زمین به وسیلهٔ صالحان نابود شود.

أَذِّنْ لِلَّذِينَ يَمَاتُلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَكُلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْذِمْتَ صَوَامِعُ وَبَيْعٌ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (حج: ۳۹-۴۱).

به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازهٔ جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند؛ و خدا بر یاری آن‌ها تواناست. همان‌ها که از خانه و شهر خود به ناحق رانده شدند، جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما خدای یکتاست!» و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیلهٔ بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردند؛ و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند؛ خداوند قوی و شکست ناپذیر است. همان کسانی که هرگاه در زمین به آن‌ها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند، و زکات می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و پایان همهٔ کارها از آن خداست.

این آیه کریمه اعلان مرحله‌ای جدید از رویارویی مؤمنان مظلومی است که از سرزمینشان - مکه - به دلیل ایمان به خداوند متعال و توحید در عبودیت و اطاعت الهی اخراج شدند، همچنین نشانگر این نکته است که خداوند به وسیلهٔ

مؤمنان صالح، فساد در زمین و خرابی و نابودی مکان‌های عبادت و ذکر الهی را دور می‌کند و اگر چنین نبود، هر آینه صومعه‌ها، مکان‌های عبادی و مسجدهایی که خداوند در آن‌ها بسیار یاد می‌شود، نابود می‌شدند....

خداوند متعال ستم را دشمن می‌دارد و این مؤمنان از دیرباز مورد ستم واقع گردیده و با ستم و دشمنی از سرزمین خود اخراج شدند.

این آیات به روشنی، بیانگر وجوب دفع ستمگران، دور کردن آزار و ستم آنان از مسلمانان هستند.

۳-۳-۳. روایت‌ها

از طریق شیعه و سنی، روایات فراوانی از رسول خدا ﷺ درباره وجوب یاری کردن مسلمانان هنگام تاخت و تاز و یورش دشمن بر آنان و تقاضای فریادرسی آنان برای یاری و دفع دشمن نقل شده است، چنانچه هر مسلمانی که از یاری آنان خودداری کند، مسلمان نیست. این بلیغ‌ترین تشویق و تأکید بر وجوب فریادرسی و یاری مسلمانان و دور کردن دشمن از آنان است؛ اکنون به دسته‌ای از این روایات که از طریق شیعه و سنی نقل شده است، اشاره می‌کنیم:

کلینی در کافی از علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از امام صادق ع روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۱ هر که صبح کند و به امور مسلمانان همت نگمارد، مسلمان نیست.»

در نوادر راوندی از امام کاظم ع از پدرانش روایت کرده که رسول خدا ﷺ

فرمود:

مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ - فَلَيْسَ مِنَ الْإِسْلَامِ فِي شَيْءٍ - وَ مَنْ شَهِدَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لِلْمُسْلِمِينَ - فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.^۱

هر که صبح برخیزد، در حالی که توجهی به کارهای مسلمانان ندارد، بهره‌ای از اسلام ندارد و کسی که مردی را دریابد که فریاد می‌کشد: ای مسلمانان به دادم برسید و به یاری او نشتابد، از مسلمانان نیست.

کلینی در کافی از محمد بن یحیی از سلمه بن خطاب از سلیمان بن سماعة از عمویش عاصم کوّاز از امام صادق ع روایت می‌کند که رسول خدا ص فرمود:

مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لِلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.^۲

هر که صبح کند و به امور مسلمانان همت نگمارد. از آنان نیست، و هر که بشنود مردی فریاد می‌زند: «مسلمان‌ها به دادم برسید» و جوابش را نگوید [و به یاری او نشتابد]، مسلمان نیست.

کلینی در کافی در باب اهتمام به امور مسلمانان و نصیحت آنان از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از ابن محبوب از محمد بن قاسم هاشمی از امام صادق ع روایت می‌کند که فرمود: «مَنْ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ؛^۳ هر که به امور مسلمین همت نگمارد، مسلمان نیست.»

همچنین، این حدیث از طریق اهل سنت در معجم الصغیر طبرانی از حذیفه بن یمان از رسول خدا ص روایت شده که فرمود:

۱. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۶، ص ۳۳۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۳، ص ۲۳۹.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۳۵.

مَنْ لَأَيَّهْتُمْ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَمَنْ لَمْ يُصْبِحْ وَيُمْسِ - نَاصِحاً
لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِلْإِمَامِهِ وَلِلْعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ^۱

کسی که به امور مسلمانان همت نگمارد، از آنان نیست و کسی که صبح و
شام کند، در حالی که نسبت به خدا، رسول، قرآن کریم، پیشوا و عموم
مسلمانان خیر خواه نباشد، از آنان نیست.

طبرانی همین روایت را در کتاب معجم الاوسط از حذیفه نقل کرده
است.^۲

سیوطی نیز این روایت را در جامع الاحادیث در حرف میم آورده
است.^۳

ابن رجب حنبلی در جامع العلوم والحکم این حدیث را آورده است و
می گوید: «در ابتدای کتاب از ابو داود نقل کردیم که این روایت از روایاتی است
که فقه بر مدار آن می چرخد.»

حافظ ابو نعیم می گوید: «این روایت شأن و جایگاه بزرگی دارد و
محمد بن اسلم طوسی یاد آور می شود که این روایت یک چهارم دین است.»^۴

در مستدرک الصحیحین از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود: «مَنْ لَمْ
يَتَّقِ اللَّهَ فَلَيْسَ مِنْ اللَّهِ فِي شَيْءٍ وَمَنْ لَمْ يَهْتَمْ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ»^۵ کسی

۱. حافظ ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی، معجم الصغیر، همان، ج ۲، ص ۱۳۱.

۲. حافظ ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی، معجم الاوسط، همان، ج ۷، ص ۲۷۰.

۳. جلال الدین سیوطی، جامع الاحادیث، همان، ج ۲۱، ص ۳۷۹.

۴. زین الدین ابو الفرج عبد الرحمن بن شهاب الدین ابن احمد بن رجب الحنبلی البغدادی، جامع
العلوم والحکم، بیروت، دار السلام، ۱۳۷۷، ص ۷۷.

۵. محمد بن عبد الله حاکم نیشابوری، همان، ج ۴، ص ۳۵۲ و ۳۵۶.

که تقوای الهی نداشته باشد، نزد خدا جایگاهی ندارد و کسی که به امور مسلمانان اهتمام نورزد، از آنان نیست.»

ما به بیان همین مقدار از اسناد این روایت بسنده می‌کنیم و یادآور می‌شویم این روایت از روایت‌هایی است که استفاضه^۱ لفظی و معنوی دارد.

چه به روایت‌های وارده از طریق اهل بیت عمل کنیم که جمله «فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» در ادامه روایت آن‌ها از رسول خدا ﷺ آمده است که می‌فرماید:

مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لِلْمُسْلِمِينَ قَلَمٌ يُجِبُهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.^۲

هر که صبح کند و به امور مسلمانان همت نگمارد. از آنان نیست، و هر که بشنود مردی فریاد می‌زند: «مسلمان‌ها به دادم برسید» و جوابش را نگوید [به یاری او نشتابد]، مسلمان نیست.

و چه از راه‌های دیگری وارد شویم که جمله «فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» در ادامه روایت از رسول خدا نیامده است ... نتیجه یکی خواهد بود، زیرا روایت به روشنی بر وجوب تلاش و اهتمام برای حل مشکلات مسلمانان، فریادرسی و یاری آنان دلالت دارد.

برقی در کتاب محاسن از محمد بن علی از ابوفضال از محمد از ابراهیم بن عمر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَخْذُلُ أَخَاهُ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى نُصْرَتِهِ إِلَّا خَذَلَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»^۳ مؤمنی نیست که

۱. مقصود از روایت مستفیضه روایتی است که تعداد ناقلان آن فراوان است، اما به حد تواتر

نمی‌رسد. (مترجم.)

۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۳، ص ۲۳۹.

۳. محمد بن حسن حرّ عاملی، همان، ج ۱۲، ص ۲۶۸.

یاری برادرش را - با وجود قدرت و توان یاری - ترک کند و برادرش را خوار کند جز آنکه خداوند در دنیا و آخرت او را خوار می کند.»

شیخ صدوق در کتاب *ثواب الاعمال* از پدرش از سعد از برقی از پدر برقی از حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمر یمانی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُعِينُ مُؤْمِنًا مَظْلُومًا - إِلَّا كَانَ أَفْضَلَ مِنْ صِيَامِ شَهْرٍ وَ
اعْتِكَافِهِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ - وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَنْصُرُ أَخَاهُ وَهُوَ يَقْدِرُ
عَلَى نُصْرَتِهِ - إِلَّا نَصَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ - وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَخْذُلُ
أَخَاهُ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى نُصْرَتِهِ - إِلَّا خَذَلَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۱

هیچ مؤمنی نیست که مؤمنی مظلوم را یاری کند، جز آنکه این یاری برادر مؤمن بهتر از یک ماه روزه و اعتکاف در مسجد الحرام است و مؤمن توانایی نیست که برادر مؤمنش را یاری کند، جز آنکه خدا او را در دنیا و آخرت یاری می کند و مؤمنی نیست که یاری برادرش را - با وجود قدرت و توان یاری - ترک کند و برادرش را خوار کند جز آنکه خداوند در دنیا و آخرت او را خوار می کند.

این روایت، صحیح است.

از یونس بن عبدالرحمان نقل شده است که مردی در حضور من از امام رضا علیه السلام سؤال کرد:

جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ بَلَغَهُ أَنَّ رَجُلًا يُعْطَى سَيْفًا وَقَوْسًا فِي
سَبِيلِ اللَّهِ فَأَتَاهُ فَأَخَذَهُمَا مِنْهُ ثُمَّ لَقِيَهُ أَصْحَابُهُ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّ السَّبِيلَ مَعَ
هَؤُلَاءِ لَا يَجُوزُ وَ أَمْرُهُ بَرَدَهُمَا قَالَ فَلْيَفْعَلْ قَالَ قَدْ طَلَبَ الرَّجُلُ فَلَمْ

يَجِدُهُ وَقِيلَ لَهُ قَدْ قَضَى الرَّجُلُ قَالَ فَلْيُرَابِطْ وَلَا يَقَاتِلْ قُلْتُ مِثْلُ قَرْوَيْنَ وَعَسَقْلَانِ وَالِدَيْلَمَ - وَمَا أَشْبَهَ هَذِهِ الثُّغُورَ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَإِنْ جَاءَ الْعَدُوُّ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي هُوَ فِيهِ مُرَابِطٌ كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ يَقَاتِلُ عَنْ بَيْضَةِ الْإِسْلَامِ قَالَ يُجَاهِدُ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَخَافَ عَلَى دَارِ الْمُسْلِمِينَ أَرَأَيْتَكَ لَوْ أَنَّ الرُّومَ دَخَلُوا عَلَى الْمُسْلِمِينَ لَمْ يَنْبَغْ لَهُمْ أَنْ يَمْنَعُوهُمْ قَالَ يُرَابِطُ وَلَا يَقَاتِلُ وَإِنْ خَافَ عَلَى بَيْضَةِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ قَاتِلٌ فَيَكُونُ قِتَالُهُ لِنَفْسِهِ لَا لِلسُّلْطَانِ لِأَنَّ فِي دُرُوسِ الْإِسْلَامِ دُرُوسَ ذِكْرِ مُحَمَّدٍ ﷺ^۱

فدایت شوم، به یکی از دوست‌داران شما خبر رسید، مردی برای جهاد در راه خدا اسب و شمشیر می‌دهد؛ آن‌گاه [دوست‌دار شما] نزد وی آمد و اسب و شمشیر گرفت؛ یکی از دوستانش او را دید و گفت: جهاد همراه این جماعت جایز نیست و به او گفتند: باید این اسب و شمشیر را به صاحبش بازگردانی؛ امام فرمود: باید اسب و شمشیر را برگرداند، عرض کردم: اگر دنبال آن مرد رفتند و او را پیدا نکردند، بعد معلوم شد که وی به جنگ رفته است، [مسئله چه حکمی دارد؟] امام رضا علیه السلام فرمود: اکنون که آن شخص به جنگ رفته است، باید به عنوان «مرزبان» فعالیت کند و در جنگ شرکت نکند؛ یونس گفت: آیا می‌تواند در مکان‌هایی مانند قزوین، دیلم، عسقلان و یادر سایر مرزها مرزبان باشد؟ فرمود: آری. سؤال کردم: در صورتی که دشمن به محل مرزبانی وی وارد شد، چه کند؟ فرمود: از کیان اسلام دفاع کند؛ سؤال کردم: آیا می‌تواند جهاد کند؟ فرمود: خیر، مگر اینکه خوف داشته باشد [کل] سرزمین اسلامی دست کفار و

مشرکین بیفتد، [راوی پرسید:] اگر به نظر شما رومیان به دیار مسلمانان وارد شدند و به مسلمانان هجوم آوردند، آیا به نظر شما دفع رومیان [و نبرد با آنان] جایز نیست؟ امام رضا علیه السلام فرمود: باید در پاسگاه‌ها و رباط‌ها به عنوان محافظ و مرزدار خدمت کند، اما نجنجد؛ [اما] در صورتی که نگران کیان اسلام و مسلمانان شود، باید وارد جنگ شود و این جهاد، دفاع از نفس است نه و دفاع از سلطان؛ زیرا نابودی و از بین رفتن اسلام، از بین رفتن یاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در پی دارد.

در کتاب قرب الاسناد با سند روایت قبل آمده است که:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَهُمْ بِسَبْعِ عِيَادَةِ الْمَرْضَى وَ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ وَ إِبْرَارِ الْقَسَمِ وَ تَسْمِيتِ الْعَاطِسِ وَ نَصْرِ الْمَظْلُومِ وَ إِفْشَاءِ السَّلَامِ وَ إِجَابَةِ الدَّاعِي.^۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هفت چیز فرمان داد: عیادت بیماران، تشییع جنازه، عمل به سوگند، خیر شمردن عطسه، یاری ستم‌دیده، فاش گفتن سلام و پذیرش دعوت.

شیخ صدوق در *مالی* از ابن ادریس از پدر ابن ادریس از ابن عیسی از ابن فضال از حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمر یمانی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَخْذُلُ أَخَاهُ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى نَصْرَتِهِ إِلَّا خَذَلَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»^۲ مؤمنی نیست که یاری برادرش را با وجود قدرت و توان یاری ترک کند و برادرش را خوار کند، جز آنکه خداوند در دنیا و آخرت او را خوار می‌کند.»

۱. عبد‌اللمن جعفر حمیری، *قرب الاسناد*، قم، آل‌البیت، ۱۴۱۳ق، ص ۴۸.

۲. محمد بن حسن طوسی، *تهذیب الاحکام*، کتاب جهاد، همان، ح ۱۴-۲.

این روایت، صحیح است.

در کتاب ثواب الاعمال صدوق و علل الشرایع از ابن ولید از صفار از سندی بن محمد از صفوان بن یحیی از صفوان بن مهران از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

أَقْعَدَ رَجُلٌ مِنَ الْأَخْيَارِ فِي قَبْرِهِ قِيلَ لَهُ يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّا جَالِدُوكَ مِائَةَ جَلْدَةٍ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ فَقَالَ لَا أُطِيقُهَا فَلَمْ يَزَالُوا بِهِ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى جَلْدَةٍ وَاحِدَةٍ فَقَالُوا لَيْسَ مِنْهَا بُدٌّ فَقَالَ فِيمَا تَجْلِدُونَنِي فِيهَا قَالُوا إِنَّكَ صَلَّيْتَ يَوْمًا بِغَيْرِ وُضُوءٍ وَ مَرَرْتَ عَلَى ضَعِيفٍ فَلَمْ تَنْصُرْهُ قَالَ فَجَلَدَهُ [فَجَلْدُوهُ] جَلْدَةً مِنْ عَذَابِ اللَّهِ ﷻ فَأَمْتَلًا قَبْرُهُ نَارًا.^۱

فرشتگان یکی از مردان نیک را در قبر نشانند و به او گفتند: ای ابو خالد، ما باید به عنوان عذاب الهی یک صد تازیانه به تو بزنیم. آن مرد گفت: من طاقت آن را ندارم. فرشتگان پیوسته آن را کم کردند تا به یک تازیانه رسیدند و گفتند: دیگر از این چاره‌ای نیست. گفت: چرا این تازیانه را به من می‌زنید؟ گفتند: برای اینکه روزی بی‌وضو نماز گزاردی و بر ناتوانی گذر کردی و او را یاری نکردی. امام علیه السلام فرمود: پس تازیانه‌ای از عذاب الهی بر او زدند که قبرش پر از آتش گشت.

این روایت، صحیح است.

امیر مؤمنان علیه السلام از غارت‌های لشکر ایذایی معاویه در عراق و خودداری مردم از دفاع و رویارویی با آنان و دفاع از حریم‌های الهی ناراحت شد و فرمود:

أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا وَ قُلْتُ لَكُمْ اغْزَوْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزَوْكُمْ فَوَاللَّهِ مَا غَزَى قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِ

دَارِهِمْ إِلَّا ذُلُّوا فَتَوَاكَلْتُمْ وَ تَخَاذَلْتُمْ حَتَّى سُنَّتْ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ وَ مَلَكَتْ عَلَيْكُمُ الْوُطَانُ - [فَهَذَا] وَ هَذَا أَخُو غَامِدٍ [وَ] قَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ وَ قَدْ قَتَلَ حَسَّانُ بْنُ حَسَّانٍ الْبَكْرِيَّ وَ أزالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا وَ لَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَ الْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةَ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَ قَلْبَهَا وَ قَلَائِدَهَا وَ رُعْثَهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْأَسْتِرْجَاعِ وَ الْأَسْتِرْحَامِ ثُمَّ انْصَرَفُوا وَافْرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمٌ وَ لَا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْقًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا فَيَا عَجَبًا عَجَبًا وَ اللَّهُ يُمِيتُ الْقُلُوبَ وَ يَجْلِبُ إِلَيْهِمْ مِنَ اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَ تَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ فَقُبْحًا لَكُمْ وَ تَرَحًّا حِينَ صَرِثْتُمْ غَرَضًا يُرْمَى يُغَارُ عَلَيْكُمْ وَ لَا تُغَيِّرُونَ وَ تُغْزُونَ وَ لَا تُغْزُونَ وَ يُعْصِي اللَّهُ وَ تَرْضَوْنَ^۱

آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با شامیان دعوت کردم و گفتم پیش از آن که آن‌ها با شما بجنگند، با آنان نبرد کنید. به خدا سوگند، هر ملتی که درون خانه خود مورد هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد. اما شما سستی به خرج دادید و خواری و ذلت پذیرفتید، تا آنجا که دشمن پی در پی به شما حمله کرد و سرزمین‌های شما را تصرف نمود. اینک، فرمانده معاویه، (مرد غامدی) با لشکرش وارد شهر انبار شده و فرماندار من، «حسان بن حسان بکری» را کشته و سربازان شما را از مواضع مرزی بیرون رانده است.

به من خبر رسیده که مردی از لشکر شام به خانه زنی مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بوده، وارد شده و خلخال، دستبند،

گردن‌بند و گوشواره‌های آن‌ها را به غارت برده، در حالی که هیچ وسیله‌ای برای دفاع، جز گریه و التماس کردن نداشته‌اند.

لشکریان شام با غنیمت فراوان بدون اینکه حتی یک نفر آنان، زخمی بردارد و یا قطره خونی از او ریخته شود، باز گشتند؛ اگر برای این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد و از نظر من سزاوار است!

شگفتا! شگفتا! به خدا سوگند، این واقعیت قلب انسان را می‌میراند و دچار غم و اندوه می‌کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند و شما در حق خود متفرقید. زشت باد روی شما و از اندوه‌رهایی نیابید که آماج تیر بلا شدید! به شما حمله می‌کنند، شما حمله نمی‌کنید؟! با شما می‌جنگند، شما نمی‌جنگید؟! این‌گونه معصیت خدا می‌شود و شما رضایت می‌دهید؟

این دسته از روایت‌ها که در میان آن‌ها روایات صحیح و روشن وجود دارد؛ دربارهٔ وجوب یاری مسلمانان و شتاب کردن در فریادرسی و یاری آنان است.

در تعدادی از این نصوص از وانهادن و خودداری از یاری مسلمان با فرض توانایی به شدت نهی شده است و در این باره آمده است: «خداوند کسی را که برادر مسلمانش را خوار کند، در دنیا و آخرت خوار می‌کند»؛ این مطلب، نشانهٔ وجوب [یاری برادر مسلمان] است.

در روایت قرب‌الاسناد آمده است که یاری مؤمن بر شخص مؤمن فریضه‌ای واجب است؛ این روایت از وجوب [یاری برادر مسلمان] به روشنی سخن می‌گوید.

در روایت ثواب الاعمال آمده است: «کسی که برادر مؤمنش را خوار کند (هنگام دادخواهی وی او را یاری نکند) مستحق عذاب دردناک و شدید است.» این مطلب بیانگر وجوب یاری برادر مؤمن و حرمت خوار کردن اوست.

دسته‌ای از این روایات، هر چند درباره یاری کردن، فریادرسی و طلب یاری وارد شده‌اند؛ اما بر اساس اولویت قطعی، بر وجوب یاری و شتاب در فریادرسی جمعی از مسلمانان دلالت دارد که زیر نفوذ و ستم سلطنت کفر قرار گرفته‌اند.

۳-۳-۴. دلیل عقلی

دلیل عقلی به طور ویژه و خاص نزد امامیه (اصولی‌ها) حجت است که از دو مقدمه (صغری و کبری) بر اساس اصطلاح علم منطق ترکیب می‌شود که نتیجه ناشی از آن رسیدن به حکم خداوند در مسئله‌ای است که عقل بر آن حکم می‌کند... نه به این معنا که عقل وضع‌کننده قانون شرع بوده و شرع از عقل پیروی کند، بلکه به دلیل اینکه عقل، حکم شرعی را کشف می‌کند، در نتیجه حکم عقل، کاشف از حکم شرع است.

این دو مقدمه عبارتند از:

۱. عقل به نیکو بودن و حُسن دفاع، وجوب دفاع از جان، مال، ناموس، وطن، جامعه، خانواده و عشیره حکم می‌کند و تسلیم‌پذیری در برابر دشمن، ذلت‌پذیری، تسلیم شدن با وجود قدرت و توان مقاومت و احتمال پیروزی به اندازه‌ای که نزد عاقلان معقول و مقبول باشد را قبیح می‌شمرد... این، حکم عقل عملی است [و صغرای قیاس را تشکیل می‌دهد].

۲. ثابت کردن ملازمه میان حکم عقل به حُسن و ضرورت دفاع و زشتی تسلیم‌پذیری در برابر دشمنی که به شهر و سرزمین یورش برده و حقوق و اموال شهر و سرزمین را غصب کرده است، افراد شهر و سرزمین را ذلیل کرده و به استضعاف کشانیده است و حکم شرع به وجوب دفاع و حرمت تسلیم‌پذیری در برابر دشمن که این، حکم عقل نظری است و کبرای قیاس را تشکیل می‌دهد.

این مطلب به این معنا نیست که انسان دو عقل عملی و نظری دارد، بلکه مقصود از عملی و نظری در اینجا، متعلّق حکم عقل است... گاهی متعلّق حکم عقل، امری عملی است مانند: زشتی ظلم، نیکویی عدل، زشتی تسلیم‌پذیری در برابر دشمن با وجود قدرت و توان مقاومت و احتمال پیروزی و حُسن و ضرورت دفاع... این‌ها احکامی عقلی هستند که به امور عملی تعلّق گرفته‌اند؛ مانند: وجوب ردّ ظلم و ستم و حکم کردن به زشتی ظلم و ستم و وجوب دفاع و حکم به حُسن دفاع.

نوع دیگری از حکم عقل وجود دارد که به قضایای نظری محض تعلّق می‌گیرد؛ مانند: حکم به ملازمه میان حکم عقل و حکم شرع که این حکم نظری عقل است.

از ترکیب این دو مقدمه (حکم عقل عملی و حکم عقل نظری) قیاس، حکم شرعی را نتیجه می‌دهد که عقل بر اساس ملازمه [میان حکم عقل و حکم شرع] آن را کشف کرده است و آن این است که دفاع از نظر شرع واجب است و تسلیم‌پذیری در برابر دشمن با وجود قدرت و توان مقاومت و احتمال معقول پیروزی، شرعاً حرام است.

عقل این حکم شرعی را بر اساس قاعده ملازمه میان حکم عقل و حکم شرع کشف کرده است.

اما در صغرای قیاس که حکم عقل به حُسن و ضرورت دفاع از جان، مال، ناموس، حریم، شهر و جامعه است، هیچ عاقلی شک نمی کند؛ بلکه عاقلان بر اساس حکم بدیهی عقل، کسی را که در برابر دشمن به مقاومت و دفاع مسلحانه برخیزد، ستایش می کنند و نیز [عقلا] در زشتی تسلیم پذیری در برابر دشمن با وجود توانایی بر دفاع و احتمال معقولِ پیروزی بر دشمن تردید ندارند، بلکه می توان گفت: این حکم، حکمی فطری نیز هست و فطرت سلیم انسان از تسلیم پذیری با وجود قدرت و توان مقاومت پرهیز می کند چنانچه این حکم فطری در میان حیوانات و غرایز حیوانی هم وجود دارد؛ این معنای حکم عقل و فطرت به حُسن مقاومت و ضرورت آن و قُبْح تسلیم پذیری در برابر دشمن، صغرای قیاس است.

اما کبرای قیاس، حکم عقل به ملازمه میان حکم عقل و شرع است که مسئله ای بدیهی است و در آن تردیدی وجود ندارد؛ و معنای ملازمه در اینجا ملازمه میان نیک شمردن ها و زشت شمردن های عقلی غیر قطعی نیست، بلکه مقصود از حکم عقل، آن حُسن و قبحی است که عقل به آن یقین پیدا می کند و آنچه که عقل با قطع و یقین بدیهی و ضروری آن را نیکو و [یا] زشت می شمارد.

در چنین حالتی، هرگز نمی توانیم در شرع حکم به چیزی را بیابیم که عقل به طور بدیهی آن را زشت یا مخالف می شمرد؛ مانند حکم به زشتی ظلم؛ بنابراین ممکن نیست در شرع، حکم شرعی جواز ستم به مردم یا بازداشتن از عدالت وجود داشته باشد و ممکن نیست مکلف احتمال دهد که شارع به

چیزی حکم کند که قطعاً نزد عقل قبیح شمرده می‌شود یا از چیزی نهی کند که عقل به حُسن و ضرورت آن یقین دارد.

بنابراین، ملازمه تام میان حکم عقل و شرع وجود دارد و این کبرای قیاس است.

نتیجه ناشی از این دو مقدمه در این قیاس، نتیجه‌ای قطعی است که تشکیک در آن امکان ندارد و آن [نتیجه]: وجوب دفاع و مقاومت در برابر دشمن مهاجم و حرمت تسلیم‌پذیری با وجود احتمال معقول پیروزی و قدرت بر مقاومت است.

کتابنامہ

قرآن کریم، ترجمہ ناصر مکارم شیرازی.
نہج البلاغہ، ترجمہ محمد دشتی.

تفسیر

الوسی بغدادی، سید محمود. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم واسبع المثانی، تحقیق
علی عبدالباری عطیہ، بیروت، دار الکتب العلمیہ، ۱۴۱۵ق.

ابن ابراہیم شاذلی، سید بن قطب. فی ظلال القرآن، بیروت، دار الشروق، ۱۴۱۲ق.
ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر. تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیہ،
۱۴۱۹ق.

اردبیلی، احمد بن محمد. زبدۃ البیان فی احکام القرآن، تہران، المکتبۃ الجعفریۃ لإحیاء الآثار
الجعفریۃ.

جصاص، ابوبکر احمد بن علی. احکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
رشید رضا، محمد. تفسیر المنار، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

زمخشری، محمود. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
سیوطی، جلال الدین. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، دار المعرفہ، ۱۳۶۵.

طبری، ابو جعفر محمد بن جریر. تفسیر الطبری، بیروت، دار المعرفہ، ۱۳۵۶.

عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه. نور الثقلین، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.

فخر رازی، محمد بن عمر. تفسیر الکبیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۱ق.

قرطبی، محمد بن احمد. الجامع لاحکام القرآن، تہران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴.

حدیث شیعه (مکتب اهل بیت علیهم السلام)

- ابن بابویه قمی، محمد بن علی. من لایحضره الفقیه، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- _____ . ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، تهران، صدوق، ۱۳۷۳.
- _____ . علل الشرایع، تهران، اندیشه مولانا، ۱۳۸۸.
- ابن شعبه حرانی، حسن. تحف العقول، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۲.
- امینی، عبدالحسین. الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب، تهران، دارالکتب العلمیه، ۱۳۶۶.
- تمیمی مغربی، ابوحنیفه نعمان بن محمد. دعائم الاسلام، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۳۸۵.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق.
- حمیری، عبدالله بن جعفر. قرب الإسناد، قم، آل البيت، ۱۴۱۳ق.
- دیلمی، حسن بن محمد. إرشاد القلوب إلى الصواب، قم، شریف رضی، ۱۴۱۲ق.
- طبرسی، علی بن حسن. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، نجف، المكتبة الحیدریه، ۱۳۸۵.
- طوسی، محمد بن حسن. تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- فیض کاشانی، محمد محسن. الوافی، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- مجلسی، محمد باقر. بحار الأنوار، بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۳ق.
- محمدی ری شهری، محمد. میزان الحکمه، قم، دارالحدیث، ۱۳۷۵.
- محمودی، محمد باقر. نهج السعادة، دمشق، دار ابن کثیر، ۱۴۰۱ق.
- نجفی، محمد حسن. جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.

حدیث اهل سنت

- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله. شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۸.
- ابن ابی عاصم، الاحاد و المثنی، بیروت، دار احیاء تراث العربی، ۱۳۸۵.
- ابن حبان، محمد. صحیح ابن حبان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
- ابن حنبل، احمد بن محمد. مسند، قم، مؤسسه تبیان، ۱۳۸۷.
- ابن عاص، عبدالله بن عمرو. مسند.
- ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید. سنن ابن ماجه، تحقیق و تعلیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۰م.
- ابویوسف. الخراج، کابل، میوند، ۱۳۸۳ق.

- بیهقی، احمد بن حسین. *دلائل النبوه*، مدینه، دار النصر للطباعة، ۱۳۸۹.
- _____ سنن الکبری، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق.
- _____ شعب الایمان، دمشق، دار النوادر، ۱۴۲۹ق.
- ترمذی، محمد بن عیسی. *سنن ترمذی*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ق.
- توفیق، بارع عرفان. *صحیح کنوز السنه النبویه*.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله. *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ق.
- الحنبلی البغدادی، زین الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن شهاب الدین ابن احمد بن رجب. *جامع العلوم والحکم*، بیروت، دار السلام، ۱۳۷۷ق.
- دیلمی، شیرویه بن شهر دار بن شیرویه. *فردوس الاخبار*، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- رازی، ابومحمد عبدالرحمان بن ابی حاتم. *علل الحدیث*.
- سجستانی، ابوداود سلیمان بن الاشعث. *سنن ابوداود*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۰ق.
- سیوطی، جلال الدین. *الجامع الکبیر (حرف همزه)*، بیروت، دار الاشراف، ۱۴۰۹ق.
- _____ *جامع الاحادیث*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
- _____ *جمع الجوامع*، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ق.
- _____ *شرح السنن النسائی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- شوکانی، محمد بن علی. *نیل الاوطار*، دمشق، دار الحکمه، ۱۴۰۹ق.
- طبرانی، حافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب. *المعجم الاوسط*، ریاض، مکتبه المعارف، ۱۴۰۵ق.
- _____ *المعجم الصغیر*، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیه، ۱۹۸۶م.
- _____ *مسند الشامیین*، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۱۷ق.
- طحاوی، ابوجعفر. *مشکل الآثار*، مؤسسة الرساله، ۱۴۱۵ق.
- الطیالسی، ابوداود سلیمان بن داود بن الجارود. *مسند أبی داود الطیالسی*، مصر، دار الهجر، ۱۴۱۹ق.
- العسقلانی، شهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی بن حجر. *فتح الباری فی شرح صحیح البخاری*، ریاض، دار ابن الجوزی، ۱۴۱۴ق.
- قسطلانی، شهاب الدین احمد بن محمد. *ارشاد الساری*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مکی هیتمی، ابن حجر. *الزواجر*، قاهره، دار الحدیث، ۱۴۱۷ق.
- منذری، عبدالعظیم بن عبدالقوی. *الترغیب والترهیب*، قاهره، دار الحدیث، ۲۰۰۷م.
- نسائی، احمد بن شعیب. *السنن الکبری*، بیروت، دار الفکر، ۱۹۳۰م.
- نقیب، احمد. *شرح مقدمه قیروانی*، قاهره، ۱۹۶۸م.

النوری، ابوالفضل ابوالمعاطی. المسند الجامع المعلن، مصر.
نووی، ابوزکریا یحیی بن شرف بن مرّی. المنهاج فی شرح صحیح مسلم، ریاض، بیت الافکار
الدولیه.

نیشابوری، مسلم بن الحجاج. صحیح مسلم، بیروت، دار الفکر.

فقه شیعه (مکتب اهل بیت علیهم السلام)

علی، ابن ادریس. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، اسلامی.
حلی، حسن بن یوسف ابن مطهر. تذکرة الفقهاء، قم، آل البيت، ۱۴۱۴ق.

..... منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی
آستان قدس رضوی، ۱۴۱۲ق.

الطوسی، محمد بن حسن. النهایة فی مجرد الفقه و الفتوی، بیروت، دار الكتاب العربی،
۱۴۰۰ق.

عاملی، محمد بن مکی. الدروس الشرعیة، قم، اسلامی.
فاضل هندی اصفهانی، محمد بن حسن. کشف اللثام و الإیهام عن قواعد الأحکام، قم، اسلامی،
۱۴۱۶ق.

موسوی خمینی، سید روح الله. تحریر الوسیله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی،
۱۳۸۴.

موسوی خویی، سید ابوالقاسم. مصباح الفقاهه، قم، الفقاهه، ۱۴۲۰ق.
نجفی، محمد حسن. جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی،
۱۴۰۴ق.

نراقی، احمد بن محمد. مستند الشیعه فی احکام الشریعه، قم، آل البيت، ۱۴۱۵ق.

فقه حنبلی

ابن قدامة مقدسی، عبدالله بن احمد. الشرح الكبير، قم، مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی،
۱۳۸۶.

..... الکافی فی فقه احمد بن حنبل، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۳۷۳.

..... المغنی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۴ق.

ابن مفلح، ابواسحاق برهان الدین ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن محمد. المبدع فی شرح
المقنع، بیروت، مکتب الاسلامی، ۱۳۹۳.

..... حاکمی مقدسی، موسی بن احمد. زاد المستقنع فی اختصار المقنع، مکه مکرمه، المکتبه
الفیصلیه، ۱۴۰۹ق.

الشنقيطي، محمد بن محمد المختار. شرح زاد المستقنع، مكة مكرمه، المكتبة الفيصلية، ۱۴۰۹ق.

المرداوي، علي بن سليمان. الانصاف في معرفة الخلاف على مذهب احمد بن حنبل، مطبعة دار الصحابة للتراث، ۱۴۱۲ق.

فقه شافعي

شربينى، محمد بن احمد الخطيب. مغنى المحتاج، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۵ق.
ماوردي، علي بن محمد. الإقناع في الفقه الشافعي، احسان، تهران، ۱۳۷۸.
نووي، يحيى بن شرف. روضة الطالبين، بيروت، دار الكتب العلمية.

فقه مالكي

البكري، ابوبكر. اعانة الطالبين، بيروت، دار احياء التراث العربي.
درديد، احمد بن محمد. شرح الكبير، قم، تبيان، ۱۳۸۷.
العدوي، علي بن احمد بن مكرم. الحاشية على كفاية الطالب.
كاشاني، ابو عبد الله محمد بن ابراهيم بن احمد. فتح الجليل شرح مختصر خليل.

فقه حنفي

ابن عابدين، حاشية رد المحتار، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۵ق.
بابر تي دمشقي، اكمل الدين محمد بن محمود بن احمد. العناية في شرح الهداية، تهران، احسان، ۱۳۸۶.
الحنفي، ابو احمد عثمان بن علي بن محجن البارعي الزيعلي. تبیین الحقائق، قم، مركز اطلاعات و مدارك اسلامي، ۱۳۸۷.
الزبيدي، ابوبكر علي بن محمد الحداد. الجوهرة النيرة، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۷ق.
شو كاني، محمد بن علي. فتح القدير، دمشق، دار ابن كثير.
الكاشاني، علاء الدين ابوبكر مسعود بن احمد. بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع.

فقه زيدية

مهدي لدين الله، احمد بن يحيى. البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الامصار، صنعاء، دار الحكمة اليمانية، ۱۳۶۶.

فقه ظاهري

ابن حزم، محمد بن علي. المحلى، مصر، منيره، ۱۳۵۲.

فقه وهابی

سبیل، محمد بن عبدالله. الادله الشرعية فی بیان حق الراعی والرعية.

فقه مقارن

عطار، داود. الدفاع الشرعی، مصر، مرکز الاسلامی، ۱۴۰۳ق.

سایر کتب فقهی

الماوردی، علی بن محمد. الاحکام السلطانية، بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۲۲ق.

کتاب‌های تاریخ و سیره و تراجم

ابن خلّکان، احمد شمس الدین بن محمد. تاریخ ابن خلّکان (وفیات الاعیان)، شرح حال

علی بن محمد بن علی کیاهراسی، تهران، دارالطباعه آقا میرزا علی اکبر.

ابن عساکر، علی بن حسن. تاریخ مدینة دمشق، مدینه، مكتبة العلوم والحکم، ۱۴۲۶ق.

ابن غزاقلی، یوسف. تذکرة الخواص، قم، شریف رضی، ۱۳۷۶.

ابن قانع، ابوالحسن عبدالباقی. معجم الصحابه، قم، مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۶.

ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله. حلیة الاولیاء، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۶ق.

_____، معرفة الصحابه، مدینه، مكتبة الدار، ۱۴۰۸ق.

امین، سید محسن. لواعیج الاشجان فی مقتل الحسین علیه السلام، تهران، امیر کبیر، ۱۳۹۰.

ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان. سیر اعلام النبلاء، بیروت، دارالرساله، ۱۴۰۶ق.

سمهودی، علی بن احمد. وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی، مشهد، تیهو، ۱۳۸۲.

شیبانی ابن اثیر، ابوالحسن علی بن ابی الکریم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد.

الکامل فی التاريخ، بیروت، دار صادر.

طبرانی، حافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب. مجمع الزوائد.

طبری، ابو جعفر بن جریر. تاریخ الامم والملوک، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۲۸ق.

_____، تاریخ طبری، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۲۸ق.

مقرم، سید عبدالرزاق. مقتل المقرم، بیروت، مؤسسة الخرسان، ۱۳۹۱.

نور الدین حلبی، علی بن ابراهیم، السیرة الحلبیه، بیروت، مكتبة الاسلامیه.

عقائد

آل شیخ، صالح. شرح العقيدة الطحاویه، مکه، مكتبة الملك فهد الوطنیه، ۱۹۹۸م.

ابن عبدالوهاب، محمد. موسوعة مؤلفات محمد بن عبدالوهاب، بیروت، ملیار للاستثمار، ۲۰۱۰م.

ابن فوزان، صالح. المناهج والفرق.

ابوبکر الإسماعیلی، احمد بن ابراهیم بن اسماعیل. اعتقاد اهل الحديث، تحقیق محمد بن عبدالرحمن الخمیس، دار الفتح الشارقة، ۱۴۱۶ق.

اندلسی، ابن حزم. الفصل فی الملل والاهواء والنحل، مصر، مكتبة خانجي، ۱۹۰۲م.

تفتازانی، مسعود بن عمر. شرح العقائد النسفيه، قم، آستانه، ۱۳۱۳.

الحنفي، ابن أبي العز. شرح العقيدة الطحاوية، مکه، مكتبة الملك فهد الوطنية، ۱۹۹۸م.

راجحي، عبدالعزيز بن عبدالله بن عبدالرحمن. شرح العقيدة الطحاوية، مکه، مكتبة الملك فهد الوطنية، ۱۹۹۸م.

رسالة شيخ عبدالله بن عبدالعزيز عنقري.

طحاوي، احمد بن محمد بن سلامه. العقيدة الطحاوية، مکه، مكتبة الملك فهد الوطنية، ۱۹۹۸م.

لالکائی، هبة الدين الحسن بن منصور الطبري. شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة، مدينه، ۱۴۰۸ق.

کتاب های متفرقه

ابن خلدون عبدالرحمن بن محمد. المقدمة، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.

ابن مصعب تمیمی دارمی، هناد بن سری. کتاب الزهد.

اليهوتي الحنبلي، منصور بن يونس بن صلاح الدين بن حسن بن ادريس. الروض المريع، دمشق، دار البيان، ۱۴۲۰ق.

جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب. رسائل الجاحظ، بيروت، دار الهلال، ۱۹۸۷م.

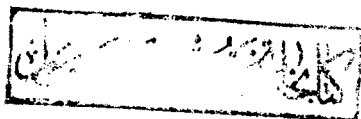
الشريكي، التوضيح.

مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، فرهنگ نامه اصول فقه، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹.

ملکی اصفهانی، مجتبی. فرهنگ اصطلاحات اصول، قم، عالمه، ۱۳۷۹.

هاشمی شاهرودی، سید محمود. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (ع)، مؤسسه

دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، قم، ۱۳۹۱.



آثار ترجمه شده

۱. بلاغ عاشورا (فارسی به عربی)
۲. الجهاد والدفاع في الاسلام (فارسی به عربی)
۳. السيرة الاخلاقية للمعصومين عليه السلام (فارسی به عربی)
۴. عوامل رقي المسلمين و انحطاطهم (فارسی به عربی)
۵. فن التدبير في المعيشة برؤية قرآنية روائية (فارسی به عربی)
۶. مكتب نظامی پیامبر اعظم ص (عربی به فارسی)
۷. الدعاء في القرآن (تأليف به زبان عربی)

آثار در دست ترجمه

۱. جنگ و جهاد در فقه سیاسی اسلام (جلد ۱) (عربی به فارسی)
۲. حقوق مخاصمات مسلحانه: حقوق بشردوستانه بین المللی در جنگ (انگلیسی به فارسی)
۳. سلفیت جهادی در عربستان سعودی (عربی به فارسی)
۴. معنویت اسلامی (چیستی، چرایی و چگونگی) (فارسی به انگلیسی)